



892.52

Arabic Manuscripts

Arabic

El-Hadith

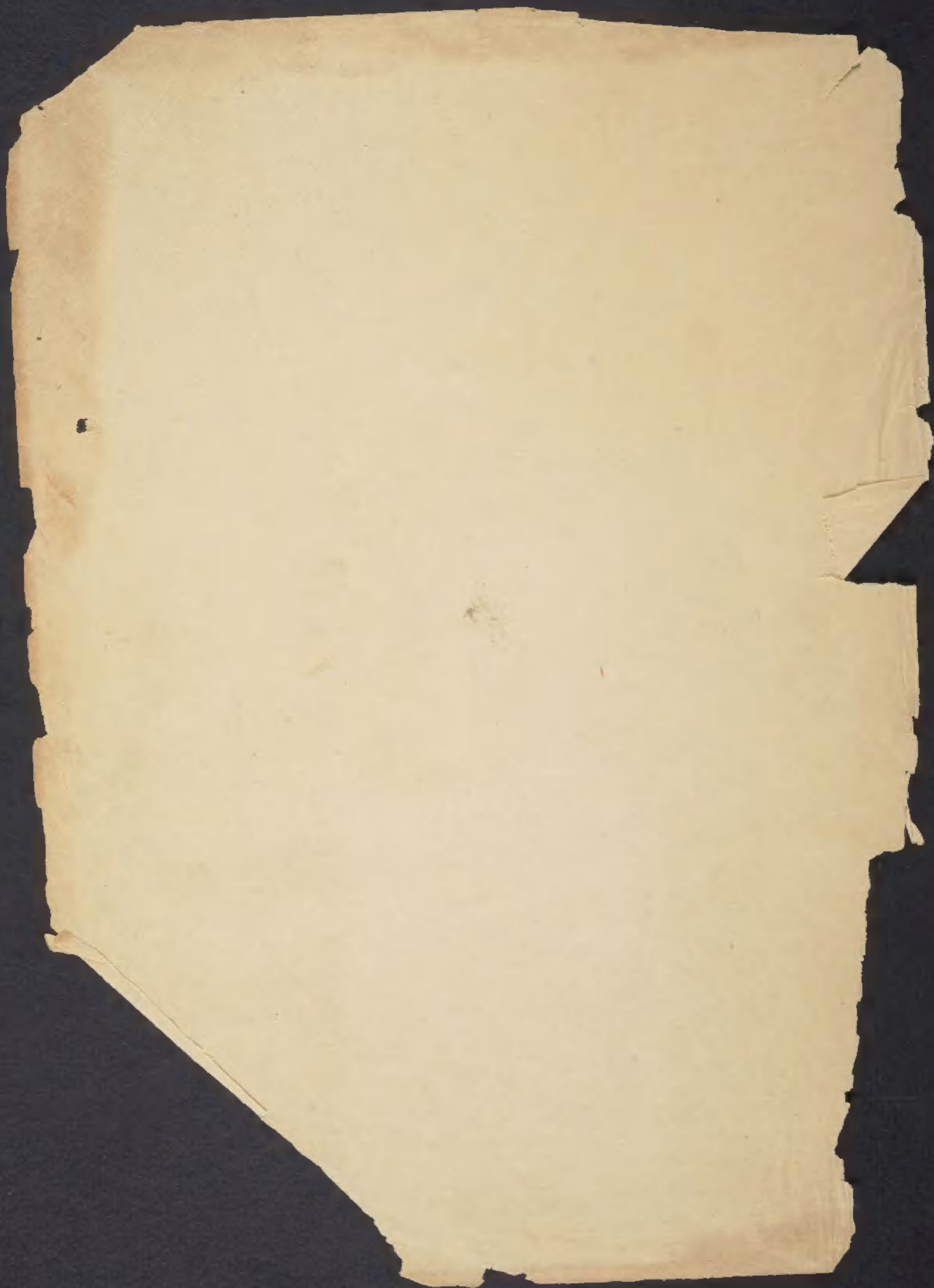
Forty traditions concerning  
Muhammad with

commentary



892.52  
E635

Ms. Codex 28



Mohammed

Manuscripts - Arabic

Arabic Lit - Theology



139279



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَنَحَةِ الْغَزَارِ وَمِنَّةِ الْكِبَارِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ  
 مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْإِنْرَارِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ الْأَخْيَارِ وَعَلَى مَنْ  
 سَلَكَ طَرِيقَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ شَلِّسَتْهُ رَاكِبًا لِقَى أَشَارَتِ فَرُودِ  
 بَرَجِهِ خُطْبَ الْأَرْبَعِينَ مِنْ أَشْهُارِ أَحَادِيثِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ أَمَّا صَلَواتُ  
 اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ أَجْمَعِينَ فَبِشْرَ أَشَارَتِ ابْنِ طَائِفَةٍ أَنْ صَحِيفَةٍ تَنْتَبِهُ  
 يَنْطَوِّقُ اسْتِثْنَاءَ الْأَنْزِمِ شَمْرُودٍ وَشُرُوعِ كُرْدِمْ سَتَعِينَا يَا اللَّهُ وَسَيَاكِلَا  
 لِلصَّوَابِ عَلَى هَارُوكِ وَالثَّوَابِ عَلَى هَانُوكِ وَبِتَضَرُّعٍ وَابْتِهَالٍ لَقِيتَ

## مثنوی

بَدَا لَنَا أَنْ نَبْسُودَ دَسْتِ كُوتَاهِ  
 مَبَارَكِ رُوكِ كُودَانِ بَرَجِ هَانِ  
 بِنَارِ الْكَانِ ثَوَمِ تَا جِهْدَانِ  
 الْحَلِيشِ عَزَّابَتِ الْبِنَانِ عَزَّابَتِ الْبِنَانِ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وعلى  
ناقتة الجذع عا فقال ايها الناس كان الموت فيها  
على غيرنا كتب وكان الحق فيها على غيرنا  
وجب وكان الدين نشيع من الاموال سفر عما  
قليل اليينا ارجعوز نبؤهم اجلاتهم وناوكل  
تراثهم كانا مخلصين بعدهم قد نسينا كل واعظة  
وامنا كل جليحة طوني لمن شغل عيبه عن  
عيوب الناس طوني لمن انفق مال التسبب من  
غير معصية وجالس اهل الفقه والحكمة و  
خالط اهل الذلة والمسكنة طوني لمن ذلت  
نفسه وحسنت خليقته وطابت سريرته و  
عزل عن الناس شرة طوني لمن انفق الفضل  
من مال وامسك الفضل من قوله وسعته  
السنة ولم تستهوه البدعة ثقات روايت فنور نواظ  
وصنوزن واجراز خواجه كائنا صلح ورضي الله عنهم روايت

روايت

نوعه



کود اند و بامید و عدل من حفظا علی ابنتی از بعین حدیثا مما یحتاجون<sup>آن حاجت</sup>

الیہ کتبہ الله تعالی فقیها عالما بعدد جهل سانیة فواید<sup>شمار</sup>

تخصیص این عدد بسیارست نطفه<sup>قطره</sup> در قرار یکین بعد از جهل روز<sup>جای محکم</sup>

از صفتی بصفتی منتقل شود قال النبی علیه السلام از خلق

احدکم یجمع فی بطن ابیہ از بعین یوم انطفئة ثم تلون علقه مثل<sup>خون</sup>

ذلک ثم تلون مضغة مثل ذلک جهل شباه روز در زاویه تاریک<sup>خودخانه</sup>

نشستن و طروق خواست را بستن و دل را از خواطر فاسد صیانت<sup>نگاه</sup>

کردن و محضو قلب کلمه لا اله الا الله را تکرار کردن سبب تغییر<sup>دو</sup>

و تبلیک اوصاف بشریت است ینفوت ملکیت<sup>فریشت</sup> شعر

فطوری لنفسی و طنت قعود اریها مغلقة الأبواب معجی جوابها<sup>بست</sup>

و فی الحدیث من اخلص لله از بعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة<sup>بیلاج</sup>

من قلبه علی لسانه هر که جهل صبح صدق و اخلاص را قرین<sup>یار</sup>

حال خویش کند جشها و حکمت ازین الحیوة دل او بر زبان او

روان شود بیت

هر کجا قطره از ان بچکید لاله بشکفت و از غواز بدمید



موسی کلیم علیه ام بکرامت نجوی و تکلم و کتاب کرم بعد از صوم چهل

روز رسید فتم میقات ربه از یعین لیلۃ ابن عباس رضی الله عنه

و کوید جهل شبار و ز طلی کرد و هیچ چیز نخورد کمال حال رجال

بر سر جهل سالی است و حی بر اکثر انبیاء صلوات الله علیهم بجهل سالی

آمد است کتاب بلغ اشک و استوی آتیناه حاکما و علما و فر الخبریا

من مؤمن یقوم علی صلواته لر بعون رجلا لایسه کون بالله

شیاء الا شفعم الله فیہ هیچ مؤمن نمیرد که بر جنایه او جهل

مرد مؤجد جمع آیند و نماز گزارند الا حق تعالی دعاء ایشان را در حق

این میت اجابت فرماید و شفاعت ایشان را قبول کند و روی عمر الله

تبارک و تعالی آخرت طینه آدم پیدک از یعین صباحا در تخم طینه

آدم دست غیر در میان نبود قال الامی علیه ام اذا مات المؤمن

بکی علیه مصلاته از یعین یوما جوز مؤمن در کید و تعبدا و جهل

شبار و ز برای او بکرید

پست

من خود رفت و لیکن هرگز نرود از خال درشت نشان پیشان من

و فی الحدیث تبع بركة دعاء الوالدین للولد البار از یعین سنه



برکت دعا بر و دارد در حق فرزند نیکو معاملت بعمله وفات ایشان  
 تا چهل سال باقی بود چو روز وفات امام ربانی صاحب العالم و العمل ابوبکر بن  
 الفضل رحمه الله علیه چهل سال یکدشت فرزند او سه روز تعزیت  
 داشت و در سبک گفت گفت اسر روز روز انقطاع برکت دعا بد است  
 از من و عدد مؤمنان چو زنجیر برسد آیت يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ  
وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بیامد رو آورد که وَمَنْ يَعْطُوقْ بِرَأْسِهِ إِلَى اللَّهِ  
 بود ای کفای الله و لقال المؤمنون از مشاهیر اربعینا خطبه اربعین  
 است جماعه علماء نور الله مراقدهم بقبر تلحقی کوه اند و بعد مشغول  
شک حلیت اول را راوی خادم عقیبه رسالت معتکف چنان نبوت  
انشرین مالک است رضی الله عنه گفت خطبه فرمود ما را سید  
 انبیاء می مصطفی صلعم بر نایقه جذعا و جذعا کورس بربک بود و او را  
 سه نام گفتند جذعا و غصبا و قصوا و معنی هر سه یکیست یا  
 نزد یکیست و خطبه بر مرکب خوا نیک و حضرت رسالت موسم حج  
 بودی یا در منزلی از منازل در سفر و خطبه و وعظ و تذکیر بر مکان عالی  
 برای شرف علمست و تا سخن به کسر برسد و استمعان در روی واعظ



نظر کنند نسبت آنست که مستمع چشم در روی و اعضاء در ذالک  
 از جهت قبله <sup>لرزان</sup> فتح شود بعد از حمد باری جل جلاله فرمود آیهها  
 النَّاسُ يَاحْرُوفُ نَدَّاسُ هَاتِنِيهِ <sup>خطای</sup> اَلَا اَيُّ نَدَّادِي مَبْعَمُ النَّاسِ رَافِعُ  
 اِبْهَامِ اسْتَحْرِفُ نَدَّامُحْدُوفُ اسْتَصِلَا اَلَا اَنَاسُ اسْتَصِلَا اَصْلُ اسْتَعْمَلُ  
 نَيْسُ اسْمِ اسْرُجَعُ اِنْسَانُ اسْتِ وَاَصْلُ اِنْسِيَانُ بُوْدَ اسْتِ اِيْزَ اسْمِ  
 بَاءُ خُوْدُ لَزْنِ سِيَانُ اسْتِ سَمِيَتْ اِنْسَانًا اَلَا اَيُّ نَدَّادِي اِنْسِيَانُ اِنْسِيَانُ  
 اَيُّ اَبْصَرِ اِيْهَ النَّاسِ خَطَابُ عَامِ اسْتِ اِمَّا خَوَاصُّ قَبُولِ النَّاسِ اَيُّ جِنْسِ  
 اِنْسِيَانُ فَرَامُوشُ كُنْدُ كَانُ خُوشِ اَيْنْدُ كَارُ غَايِنْدُ كَانُ **مصرع**  
 يَادِ مِيْلَا كِه اَز اَيَاتِ نِي اَيْدِ يَادِ

افتتاح وعظا و تنبيه لرحور تشبيه <sup>ابتداء</sup>  
 كَانُ الْمَوْتِ فِيْهَا عَلٰى غَيْرِ نَا كُتِبَ <sup>دنيا</sup> اَز اَجْلَ اَنَّهُ مَعَامَلَتُ  
 نِي مَجَامِلَتُ و كُرْدَ اَز دِهْنَجَا مَاسْتِ جَنَانُ سِتْ كِه كُوْنِي مَوْنُ بَرِ غَيْرِ مَآ  
 نُوِيْشْتِه اَنْدُورِ رُخْتِ و جُوْدَ مَالِ اَز مِيْنِ دُنْيَا بَرَايِ بَقَا لِيْشْتِه اَنْدُكُ  
 وَ بِه صَرَفِ فَنَائِيْجِ حَيَاتِ مَالِ اَخْوَاهَنْدُ بَرِ كَشِيْدِ و شَرِيْطَتِ مَرِ الْمَذَاقِ <sup>باد سفت</sup>  
 فِرَاقِ اَخْوَاهِيْمِ جَشِيْدِ و لَزْ قَضِيْهِ <sup>آيت</sup> كَلِّزْ عَلَيْهَا فَا زِنَارِ اَمَارِ دَادِ <sup>دنيا فنا</sup>



بدین

آیت

اند و از عموم کلمات نفس ذایقه الموت مخصوص کردن منصب رسالت  
 از غفلت برآید و از این خصله ذبیعه منزله اما درین انواع وعظ  
 و باین اسلوب نصیحت لطیفست و تواضع و خود را در عباد  
 آوردن و از احاد شمردن از نتایج اخلاق محمود است بر مقتضای  
 من علی لسانه کثر اخوانه المرء یضطاد قلوب الناس بکلمه الطیب  
 و کرمه الصیب

قطعه

کبر بابت خوش است جمله خلق در مؤدیت تو برادران شوند  
 و زبانت بدست در خان خیم جان تو چاکران شوند  
 و احطاشین زبان باید تا کار استمعان بنیان نیاید  
 نصیحت درشت در ارادت کند فقواله قول الینا ای موسی و  
 هارون با فرعون سخن نرم و جرب بگویت آنچه بر فوق میسر شود بعتن  
 نشود و کان الحق فیهما علی غیرنا و جب داد افرايض  
 و خروج از عهده لوازم و تغریغ ذنبه از بار امر و نهی چنان گران  
 روانند ایم که کوی خطاب درین باب یاد یکران است بوسایل نجات  
 و ذرایع درجات مسکن کنیم با اخلاق سیئه الی کفر و ایم و اعمال حسنه

و این

طریقه

و این

و ذریع



را بکد داشته و نفس خبیثه را بر عقل شریف کماشته و خود را معطل و  
مغلا نکاشته

نظم

عشرو جو خرد گزین از دل کو بر فلد تو بر مینی از دل

کر کار تو اینست و تو اینی از دل سر بر انوبسی نشینی از دل

و کانز الذین نشیرو من الاموات سفر عما قليل

سفر جمع سافر کرکب جمع الیک و صحب جمع صاحب و کوی آن عزیزان

و دوستان و هم نشینان که تشیع چنانچه ایشان کنیم و خالک بریم

و بدست خویش در محد تنک و تارک و نهیم و خالک بر سر ایشان و انباریم

و عبرت گیریم و پند گیریم و پیرویم همچون مسافران اند که هم اکنون از سفر

باز آیند و به مستقر عز خود فرود آیند نبوهم اجلا ثم و

نا کلا تراثم کانا مخلصون بعدهم الثبویة کسرا جای

فرود آوردن و بعدی الی المفعول الثاني باللام و بنفسه و هذا هو

الصحيح يدلک علیه قوله تعالی نبوکنتم من الجنة عرفا الجدت القبر

التراث المیراث اصله وراث فابدلالت التاؤ من الواو و ستانرا خالک

و نهیم و کورها ایشانرا راست کنیم و ورزیدک و کوشیدک ایشانرا

عما قليل

مازالید

ای عزیزان

الکون

الجهنم

الکون

الجهنم

الکون

الجهنم

الکون

الجهنم

الکون

الجهنم



خویش و روزگار به نه همدان خوشی کد را نینم و از اصحاب و اصحاب  
 از آب لطیف تر یار کنیم کوی بعد از ایشان دارد نیا جا وید خواهیم  
 بود کسانی که مردم دیدند از دیدن ایشان <sup>بسیار</sup> نیا سودی <sup>بسیار</sup> خال فرسودند  
 نازنینان که با جان بیرون داشتند خال پند از پند و پیوند از پیوند ایشان  
 جدا کرد **نظم**

هر گاه بود مدینه زین فصل بهار <sup>بهار</sup> از زلف نیکوان بود و چشم دلبران  
 از خال البرجلا کنی هم روا بود <sup>خواهد شد</sup> از بس که خفته اند در ویا که تلوان  
 در نامه که شیخ الشیوخ قطب الاوتاد سید رجال الله شیخ الحق و <sup>اوردی پاک</sup>  
 الدین نور الله سر قلندار امیر امام ضیاء الدین امیر اجل رحمة الله نوشته <sup>شمشیر</sup>  
 بود بجانب سم قند مشحون بلطایف <sup>خواه جای</sup> مرا عطا فرمود اند بکا و شکر کاه <sup>نور</sup>  
 را غنیمت دارید و از یاران دین که از وجود ایشان آثار نمائند بسیار  
 یاد کنی تلاوت قرآن و هزار بار ذکر لا اله الا الله در شب و روز بخوانید <sup>خوانید</sup>

شهادت در جای

**شعر**

که نور عظیم دارد <sup>تعالید</sup> ذهب الدین یعاش فی النافع <sup>کد از زمان</sup>  
 و بقیة فی خلق کجلا الاجرب <sup>بیکران</sup> و نیکو بین که راه بینارفتند <sup>تعالید</sup>  
 بالسر نشین که همنشینان رفتند

از ایشان نماند که خانه خلق بیشتر در بهشتان بودی  
 همه رفتند نالک از نمانند  
 تا از ریخاک بر همان بودی

✓ ۵۵

نوی



مترد که با قرینان معارف بودند. آن قورن که شست آن قرینان رفتند.  
آن وقت

### قال بعض الظاهریة

تَبْتَازُ لَوْبَتِ الدَّعَاءِ عَلَيْهَا <sup>بها</sup> عَيْنَايَ حَتَّى تُؤْذِنَا بِذَهَابِ  
مُتَقَبِّضِيَا الْمُعْشَارِ مِنْ حَقِّهَا <sup>بها</sup> فَقَدْ الشَّيَابُ وَفُرْقَةُ الْأَخْبَابِ  
قَدْ نَسِينَا كُلَّ رَاعِظَةٍ وَأَمْنَا كُلَّ جَائِحَةٍ <sup>ای</sup> أَيْ  
نَسِينَا كُلَّ قِصَّةٍ وَأَعِظَةٍ وَخَطَّةٍ جَائِحَةٍ عَلَى تَرَاكُمُ الْمَوْصُوفِ وَأَقَامَةِ  
الصَّنْفَةِ مَقَامَهُ الْجَوْحُ الْإِسْتِصْبَالُ وَالْجَائِحَةُ الشَّدَّةُ الَّتِي تَجْتَاحُ الْمَالُ  
مِنْ سَنَةِ قَحْطٍ أَوْ فِتْنَةٍ وَجَائِحُ الْمَالِ أَيْ أَهْلُكَ فَوَامُوشُ كَرْدِيمِ  
حَوَادِثٍ وَوَقَائِعٍ يَنْبُلِدُ هُنَا وَعَوَارِضُ وَنَوَازِلُ نَصِيحَتِ لَنْتَدُ الْأَوَامِ  
شَدِّمُ الزَّفَرِ نَهْلِكُ وَنَحْنُ مَسْتَاءُ صِلَةٍ <sup>شهر</sup>

چه جای راحت و امن است دهر پرنکیت <sup>مال</sup>

چه روز پاشه و صید است دشت پرنکبا <sup>بادخیز</sup>

چه پوی که درون وحشت و بیرون غم <sup>نال</sup>

کجا رو که ز پیش آتش است و پس دریا

خوش دل و خرم زیستن و فارغ ز غم بودن علامت غفلت و امارت <sup>نشان</sup>



ببیندیشد

حماقت است عاقلان نواب کلاشته <sup>بل</sup> بیندیشد و پند پذیرد و از حوادث <sup>بل</sup>

آینده بر حذر باشد و نیل و کاری پیشه گیرد در تقدیر حق تدبیر بیند <sup>غدا</sup>

در میان نیست قضا و قدر نه بر و فوق مراد بشر است و از و رای بر <sup>پس</sup>

غیب چه صوری روی نمود که در خیال کس هرگز نبود **قطعه**

ایا بیای هو سر راه لاهوتی <sup>باز</sup> هنوز <sup>خوش</sup> سیر نکشته کار بیهود <sup>باز</sup>

بجشم خویش بدیدک باورت نیامد <sup>کار</sup> عجایبی که جنان هیچ کوش نشنود <sup>باز</sup>

وقال الله تعالی قد خلقنا الانسان في سعة <sup>کار</sup> <sup>دشوار</sup> <sup>هول</sup>

الخطی نامردم را در شدت و صعوبت آفریدیم <sup>دشوار</sup> قال یحیی بن معمر <sup>بزرگتر</sup>

الله اطلب فرحاً لا حزن فیه <sup>شده</sup> <sup>عجده</sup> حزن لا فرح فیه <sup>بزرگتر</sup> طلب کن فرح را که

در وی هیچ حزن نبود حزن کنی که در وی هیچ فرح نباشد و <sup>بزرگتر</sup> الحلیث

از الله یحب کل قلب حزین خلاوند تعدل حزین را دوست میارند

جشم نکین و دل حزین صفت اصفیا است **شعر**

شهر آه مست و در غمت خواهد بود <sup>اندر توان</sup> محنت کن جو من گیت خواهد بود <sup>الوجه</sup>

کو شادی هر کس بجیزی دیگر است <sup>اندر توان</sup> ما راهی شادی ز غمت خواهد بود

طوبی لمن شغل عینیه عن عیوب الناس طوبی فعلی

طوبی



مِنْ الطَّيِّبِ أَصْلَهُ طَيِّبٌ قَلْبُهُ الْيَأْ وَارِضَتُهُ مَا قَبْلَهَا وَتَقُولُ طَوْنِي  
لَكَ وَطَوْنًا كَالْإِضَافَةِ طَوْنِي بِشَارِكَةٍ بِحُصُولِ غَايَةِ خُرُوجِ  
وَنَجْحِ أَمَانِي سِرْمَدِي جَامِعِ جَمْلِهِ مَوَاعِيدِ اسْتِزَارِ سَبِيلِ أَجْمَالِ خُنْكَرِ  
آن صاحب دولت را که مشغول کرد او را دیدن عیب خود از عیبها  
سردمان حق تعالی او را بینا عیب خود کرد انید و دید که دلا و راز و شن  
کرد و بر عیوب خود مطلع شد دانست که باسیان ضراری هم خانه  
است و با حیات و عقارب هم خوابه چندان غم جان خویش او را  
بیش آید که باد یکران نبرد از آدمی عیب خود را بیقین دانند  
و در حق غیر کمان مجرود است اگر هزار عیب در دیکری بود ترازیان  
ندارد و یک عیب که در تو بود دینار از تو بر آید خواجه کاینات صلعم  
فرماید باین مؤمن الارضیه ثلاث خصال حسد و سوء ظن و طیره  
هیچ مؤمن نبود که در و این سه خصلت نباشد حسد و کمان بد بودن  
و قال بذكر فتى لسان التصوف شيخ ابو بكر اسحاق كلا بادی رحمه الله  
ع کویا این صفت عوام مؤمنان است اما آنکه رتبت او در دین عالی  
باشد و منزلت او رفیع و وقت اوصاف و عیسی او طیب این خصال رو  
خیز



دینی بود و این اوصاف پسندید حسد او در فضیلتی باشد که در دیگری  
بیند و ازان نصیب مثل صیام و قیام و ذکر بود و ام و تلاوت قرآن  
محبید و استغراق اوقات بخیرات و مراقبه و مشاهدت بیس گیرد

کبریا

و این حسد حقیقت غیرت بود غیرت از محبت خیزد **نظم**

خوشید نخواهم که برآید باتو **آفتاب** تنهار و رسایه نیاید باتو **چرخ**

قال رسول الله صلعم لا حسد الا في اثني رجل اتاه الله تعالى اياه هو

ينفق منه انا الليل والنهار ورجل اتاه الله تعالى القرآن فهو

يعتوم به انا الليل والنهار كمان يدبدن در حق خویش امار حق

همه کس نیگو کمان بود در خبر شبانه عرق در عرفات یکی از شبلی **یکگو**

قدس الله روحه سوال کرد امسال حال قافله چیست گفت نیگو بودی **حاجیان** **چگونه**

الرشبلی در میان نبودی جاء اعرابی ابا بکر الصديق رضي الله عنه

فقال انت خليفة رسول الله قال لا قال فما انت قال انا الخالف بعدة

والخالف الذي لا غناء عند ولا خير فيه اعرابی بنزد يلا ابا بکر آمد و **نایک نبود**

گفت تو خلیفه رسولی گفت من مردی در خیرم بعد از او افضل بشتر

الخالف

بعد از رسول خود را در خیر میگوید

**بیت**



پرسیدند من یا که آن قوم که بودند <sup>از</sup> کن جهان کوی سعادت بر بودند  
دیدند و نلیدند شنیدند و نگفتند <sup>از</sup> کوی خود از خلق هم عیب خوردند  
طیبة الرجیة از حظوظ دنیا و نیل مراد این عالم <sup>یافتن</sup> تسلیم شود آنرا از  
شور خندی داند و بعضی اخبار را <sup>بدان</sup> از این فقره قبلا نقل مر حیا  
بشعار الصالحین <sup>و</sup> از این فقره قبلا <sup>نقل</sup> در کتاب عتقوت  
طونی لمن انفق مالا <sup>استلا بخلاف</sup> التاسب من غیر معصیة طونی  
صلی طاب کبشری و زلفی <sup>یافت</sup> معنی طونی له اصحاب خیرا و طیبیا و  
محلها النصیب و الرفعة لقولک طیبیا لک و طیب و سلاما مالک و لایم  
و العوا فی طونی منقلبة عن یار الضمة ما قبلها نحو موقن اصله یقن  
من یقن خنک آن جوانمرد را که برای خلائی بخا بنده کندهای را که در  
کسب و تحصیل آن ارتکاب معصیت نکرد بود و فی الحلیة از الله تعالی  
طیب لا یقبل الا الطیب و قیل الخلال الذی لا یعصى الله فیه و الصافی  
الذی لا ینسی الله فیه و قیل لا ینسی الله فیه سعید الخزانى رحمه الله ثم تأخرو  
عن الفقراء رفوا الاغنیاء فقال الثلثة خصال الانما فی ایدیهم غیر طیب  
ولانهم غیر موفقین ولان الفقراء مرادون بالبلاء ابو سعید خزانى



را بر سیدند از فوق اغنیا بفقرا رسید سبب چیست فرمود حیران  
 اغنیا از احسان با فقرا را سه سبب است آنچه در دست آریا بی نیاست <sup>یابد</sup>  
 پال نیست حق تعالی خلق با کائنات را از لقمه ناپاک نگاه میدارد دنیا خیریت  
 طالب دنیا از خواری تر تعریف عزیز است بخواران از ناله حق تعالی فقر  
 را در یکتیت و محنت و زمرادی پیورسی <sup>بلا</sup> فرماید و از حظوظ انفسان  
 صیانت میکند قال رسول الله صلعم اذا احب الله عبدا <sup>نگاه</sup> احماه الله <sup>نگاه</sup> الدنيا  
 كما يحيي احدكم سقيمه الماء وجوز ايزد عز وجل صاحب ولتي امرت به  
 محبت خود را به اعلى مراتب عبادت برساند و از دنیا و تمتعات <sup>خورداری</sup>  
 ارجنان نگاه دارد که یکی از شما بیمار خود را از آب نگاه دارد و  
 جالس اهل الفقه والحكمة و خالط اهل الذلة <sup>دست</sup>  
 والمسلكنة وخالست با اهل علم و حکمت که نیند تا بداند که چه  
 باید کرد و اختلاط با اهل فاقه و سلکند و از کتاب آنچه داند عمل تواند  
 کرد صحبت عزیزانی که از عزوبت و صورت پرستی رسته اند کی عیاء <sup>چون خورند</sup>  
 سعادست قال ابو بکر الطمستاني رحمه الله اصحبوا مع الله فان  
 لم تطيقوا فاصحبوا مع من يصحب الله ليوصلكم ببركات صحبتته <sup>نشانه</sup>



إلى صُحْبَةِ اللَّهِ عز وجل دست کس بسا د قات عزت او <sup>خدا</sup> رسد دست

رد اسن بر کز لکان حضرت او <sup>روشن</sup> ز نیت **بیت**

الرخال <sup>مخافه</sup> دستیا بم بگوهر هاس <sup>مخافه</sup> نفروشم و کویا سکت <sup>مخافه</sup> بوسم <sup>مخافه</sup> شیران نو کیم

قال الله تعالى اتقوا الله وكونوا مع الصادقين **بیت**

کونتمو انی <sup>مخافه</sup> خود بریدن در بهلوی بهلوان <sup>استاد</sup> مایاست

طوفی <sup>مخافه</sup> لذت <sup>مخافه</sup> نفس و حسنت <sup>مخافه</sup> خلیقت و طابت <sup>مخافه</sup>

سریرت و عزل <sup>مخافه</sup> عن الناس <sup>مخافه</sup> شره <sup>مخافه</sup> خنکانت <sup>مخافه</sup> تختیار که نفس <sup>مخافه</sup>

اور <sup>مخافه</sup> تحمل <sup>مخافه</sup> اسر <sup>مخافه</sup> برورد کار <sup>مخافه</sup> ارام <sup>مخافه</sup> شد و مطیع <sup>مخافه</sup> نفس <sup>مخافه</sup> او <sup>مخافه</sup> مرتاض <sup>مخافه</sup> کشت و خلق <sup>مخافه</sup>

او <sup>مخافه</sup> نیکو <sup>مخافه</sup> شد و احوال <sup>مخافه</sup> نهانی <sup>مخافه</sup> او <sup>مخافه</sup> بصلاح <sup>مخافه</sup> آمد و شر <sup>مخافه</sup> خود <sup>مخافه</sup> لا <sup>مخافه</sup> از <sup>مخافه</sup> خلق <sup>مخافه</sup> دور <sup>مخافه</sup>

کرد و دست <sup>مخافه</sup> از ضرر <sup>مخافه</sup> در کشید <sup>مخافه</sup> اجتماع <sup>مخافه</sup> این <sup>مخافه</sup> خصال <sup>مخافه</sup> حمیده <sup>مخافه</sup> و اخلاق <sup>مخافه</sup> ضحیه <sup>مخافه</sup>

دلیل <sup>مخافه</sup> قرب <sup>مخافه</sup> و قبول <sup>مخافه</sup> است در تحصیل <sup>مخافه</sup> این <sup>مخافه</sup> خصال <sup>مخافه</sup> تقصیر <sup>مخافه</sup> لا <sup>مخافه</sup> محال <sup>مخافه</sup> است و

در اجتماع <sup>مخافه</sup> این <sup>مخافه</sup> اخلاق <sup>مخافه</sup> حمیده <sup>مخافه</sup> هیچ <sup>مخافه</sup> دقیق <sup>مخافه</sup> فرو <sup>مخافه</sup> مکن <sup>مخافه</sup> که این <sup>مخافه</sup> کلمات <sup>مخافه</sup>

از <sup>مخافه</sup> جوامع <sup>مخافه</sup> کلیم <sup>مخافه</sup> است <sup>مخافه</sup> بفکر <sup>مخافه</sup>ت <sup>مخافه</sup> فواید <sup>مخافه</sup> این <sup>مخافه</sup> فواید <sup>مخافه</sup> معلوم <sup>مخافه</sup> شود و به <sup>مخافه</sup> تأمل <sup>مخافه</sup>

اشارات <sup>مخافه</sup> که <sup>مخافه</sup> در <sup>مخافه</sup> این <sup>مخافه</sup> عبارات <sup>مخافه</sup> مودع <sup>مخافه</sup> است <sup>مخافه</sup> روشن <sup>مخافه</sup> کرد و فهم <sup>مخافه</sup> اسرار <sup>مخافه</sup> کلام <sup>مخافه</sup>

رسول <sup>مخافه</sup> الز <sup>مخافه</sup> باب <sup>مخافه</sup> الهام <sup>مخافه</sup> است <sup>مخافه</sup> و الهام <sup>مخافه</sup> ربانی <sup>مخافه</sup> بید <sup>مخافه</sup> نورانی <sup>مخافه</sup> فرود <sup>مخافه</sup> آید <sup>مخافه</sup> اللهم <sup>مخافه</sup> نور



سرايرنا با نوارك طوري ليز انفق الفضل من حاله  
وامسك الفضل من قوله وسيعته السنة  
ولم تستعوه البدعة خندان مقبل مقبولك مال زيادي  
نفقه كرد و سخن زيادي نگفت دهر از كيشه برداشت و بردهان  
نهاد رزم داد و دم نگاه داشت خير الناس من فقه كلفه وكف  
فقه وفراز رسيد او را سنت و كنجا آمد و سر كشيته نكرد س بدعت  
قدم از دايو سنت رسول پير و زن نه نهاد و در تيم بدعت و غوايت  
سر كرد ان نشد بفتح سعادت اتباع سنت كست و اقتدا بر رسول  
است عليه السلام در جميع نصارى و عواري و حر كات و سكنات  
تا هيات اكل و شرب و قيام و نوم و كلام و كان محمد بن اسلم لا ياكل  
البطيخ لانه لم ينقل اليه كين اكله رسول الله ع و عزي بستر الحافي  
رحم الله قال رايت النبي ع في المنام فقال لي يا بستر اتدري لم ارفعك  
الله من بين اقرايك فقلت لا يا رسول الله قال يا بستر كستنتي و خربت  
للصالحين و نصيحتك لاخوانك و محبتك للاصحابي و اهل  
بيتي و قال سيد الطائفة ابو القاسم الجنيد رحمه الله من لم يحفظ



القرآن ولم يكتب الحديث لا يقتل به في هذه الأُمم إلا من علمنا مقيد  
بالكتاب والسنة <sup>وهو</sup> هرجه له كتاب سنة است هوى وبلغت

است

بيت

تالزه مصطفى نياي <sup>رسول</sup> هركز بسو صفا نياي

قال الله تعا قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله الكبرياء

المنقطعين

ونور ديك ام سيد المنقحين الى الله الذي انزل الدنيا منزلتها

قدوة ارباب الحق والحقيقة <sup>انفس</sup> شهاب الملة <sup>مقام</sup> والدين محمودي ادام

الله بركته واياته بنظر استحسنان <sup>جسم</sup> دين اوراق نظر فرمايد بعد

از هر حديثي آيتي را تفسير گفته شود تا اين رسول <sup>سياه مختصر</sup> بيمن همت آن

بيت

يكانه مجمع البحرين كردد

نم چشم قلم را شرم دالم <sup>كه سوي چشمه حيوان فرستم</sup>

الحديث الثاني

عن قيس بن عاصم المنقري رضي الله يقول

قلعت على النبي عوفي وفلم من جماعة بني تميم

فقال اغتسل بما دسل ففعلت ثم علت اليه



فقلت يا رسول الله عظمنا عظمة نتفع بها فقال  
يا قيس ان مع العز ولا وان مع الحيوة موتا و  
ان مع الدنيا آخرة وان لكل شيء حسبا وعلى كل  
شيء رقيبا وان لكل حسنة ثوابا ولكل سيئة عقابا  
وان لكل اجل كتابا وان لا بد لك يا قيس من  
قرين يلد فن معك وهو حي وتدفن معك وانت  
ميت فان كان كريما الرمد وان كان لئima السلام  
ثم لا يحشر الاممك ولا تبعث الامم ولا تسأل  
الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان كان صالحا  
لم تستأثر الاله وان كان فاحشا لم تستوحش الا  
منه وهو فعلك هو قيس بن عاصم بن سنان بن خالد بن  
منقر بن عبيد بن حارث بن عمرو بن كعب بن حديد بن زيد بن مناة  
بن تميم بن جلد بن مر بن ود بن طاحه بن الياس بن مضر بن  
قيس بن عاصم تيد بن تميم بود و رئيس قوم خويس كفت بخديت  
سيد المرسلين صلعم بيا مدم با وفد بني تميم وفد جمع وافد است



که هیچ صاحب و فلاح جماعتی را گویند که خدمت پادشاه آیند  
 فَلَئِمَّا دَنُوتُ مِنْهُ سَمِعْتُهُ يَقُولُ هَذَا سَيِّدُ أَهْلِ الْوُبُرِ جَوْرُ بِنَزْدِيكَ  
 رسول <sup>نزدیک</sup> در آمدن شنیدم که فرمود این مهتر اهل خیم است چون  
 از ظلمت <sup>سیاه</sup> کفوبه نور اسلام رسیدم خواجه جهان رسالت اشارت  
 فرمود که یا قیسر یاب سید غسل بسیار سید درختی است که ثمره او را  
 نَبَقْ میگویند و بر کلاه غسل است در تطهیر و تطهیر ظاهر خود  
 را مبالغت کن از اصلاح <sup>درون</sup> الله جوانی هر که در اصلاح ظاهر خود کند  
 حق تعالی باطن او را اصلاح آرد آب <sup>چهار</sup> مزین ظلمت تر است چون  
 بلند انسانی بطهارت کبری و صفی صاف شود انوار روحانی از  
 باطن ظاهر نفوذ کند و غسل بر یازده نوع است پنج از و فریضه  
 است غسل التقاء ختائین و از انزال منی و احتلام و حیض و  
 نفاس و چهار نوع از و سنت است غسل روز جمعه و عرفه و وقت احرام  
 بستن و در روز عید و یکی غسل واجب است غسل میت یکی مستحب  
 کافر چون ایمان آرد قیسر گفت امر رسول را بیست رفتم و غسل آوردم  
 و نخل خدمت رسول باز آمدم گفتم یا رسول الله مالای و عظمی کن که از ان

جور

فَلَئِمَّا دَنُوتُ مِنْهُ سَمِعْتُهُ يَقُولُ هَذَا سَيِّدُ أَهْلِ الْوُبُرِ جَوْرُ بِنَزْدِيكَ



و عطا انتفاع <sup>فایده</sup> گیرم <sup>مهر</sup> عظمی صلح اجابت فرمود و عبارت جان  
پرورد لا یرز که اخور از کنوز معانی است گفت یا قیصران  
مع العز <sup>نشان</sup> لا بدست <sup>قوت</sup> که با عزت این جهان منلت قریب است

اقبال دنیا با اعتبار با ادبار تو امانند <sup>نظم</sup>  
درین مقام طریقی تعب نخواهی دید <sup>جای راحت</sup> که جای نیک و بدست سرای بال و بلید <sup>تغییر</sup>  
بینما المراء <sup>سج</sup> رخی <sup>حال</sup> بالله قلب <sup>کرد</sup> الدهور <sup>وزگار</sup> ظهور <sup>پیش</sup> المجر <sup>پیش</sup>  
عزت خالی از منلت عزت اهل طاعت است <sup>نظم</sup> قال الله تعالی

ولله العزة <sup>مصرع</sup> و لرسوله <sup>مصرع</sup> و للمؤمنین  
هم عبده <sup>عباد</sup> نویسنده سک با سپان اول و ان <sup>فایده</sup> مع الحیوة <sup>موت</sup> موتا  
بدست که این حیات را موت بر اثر است و این بقا را فنا منتظر است

و این هستی را نیستی <sup>نظم</sup> و کمین  
برید الموت <sup>فایده</sup> یقرع کل باب  
و لیسر لدولة <sup>افزود</sup> الدنیاء <sup>افزود</sup> و ام  
عالم <sup>افزود</sup> انفسا <sup>افزود</sup> فقد عم <sup>افزود</sup> البلاد <sup>افزود</sup>  
عالم <sup>افزود</sup> انفسا <sup>افزود</sup> فقد عم <sup>افزود</sup> البلاد <sup>افزود</sup>

آدمی خستودنی است <sup>تغییر</sup> انکلا <sup>تغییر</sup> فرمود نیست

زندگی جاوید خواهد این هوس نابود است



وَمَا الْمَرْءُ إِلَّا كَالشَّهَابِ وَضُورِهِ <sup>نه مردم</sup> خوراکهای <sup>خودخوان</sup> خوردن <sup>غبار</sup> غبار <sup>زایه</sup> زایه <sup>ذوایا</sup> ذوایا طبع

از مع الدُّنْيَا آخِرَةٌ وهراینه با این جهان جهانی دیگرست

و با امروز فرداست بعد از اربیتلا دار جزاست **نظم**

آخر روزی قیامت خواهد بود <sup>نزد</sup> و از بهر نیت <sup>نیت</sup> ملائحت خواهد بود

و از <sup>من و تو</sup> لکل شیء حساب و هر چیزی را حساب کنند است و هر کاری

را پسندند یعنی خلا و نلتکاه فرماید و کف پناحاسبین و پسند ایم

ما حساب کنند قال النبی <sup>تفسیر حساب</sup> ع لا تزول قدمنا ابن آدم حتی یسأل عن خیرین

عن عمره فیم افناه <sup>انتقال</sup> و عن شبابه فیم ابلاه <sup>از کجا</sup> و عن ماله فیم ایزالتسب

و فیم انفق و یاذا عمل بما علم <sup>جوان</sup> سیلدرسل <sup>درجه</sup> ع و فرماید فردا آدمی

قدم از قدم برونند از <sup>ابتدا</sup> تا از پنج چیز بر سیه نشود سریایه عمر را که <sup>نشر</sup> آدمی

از وجهانی آرد چه صرف کردی جوانی را که <sup>نزد</sup> عنفوان نرنگه کافی

است و بهار عمر است <sup>نزد</sup> بخزان پیری و ناتوانی در چه عمل رسانیدی

مال را از کجا کسب کردی و در چه کار صرف کردی و با آنچه داشته چه عمل

کردی مقصود از علم عمل است علم نه عمل دام است و عمل نه علم کار

خام است علم بگردان نیک جمال که در نیوه درخت دانست نیکوکاری

<sup>علم</sup> <sup>نیکوکاری</sup>



۱۱۵۵۳۳

و کم آزاری است و عمل براه بری علم خزانة قبول رسد و علی کل  
شیء رقیباً و هر چیزی نگاه باز است که غفلت منزه و بیرون از  
عیب مقدس مطلع بر ظاهر و باطن علیم جلیات و خفیات امور کان  
خبیر بنقیر و قاطع بصیر بلغور تقصیر قال الله تعالی انزل الله علی  
کل شیء رقیباً قال الله تعا وهو معكم اینجا کنتم و قال علیه ام افضل  
ایمان المرء ان یعلم ان الله معه حیث کان نظم  
اذا ما خلوت الله یوما فلا تقل خلوت ولكن قل علی رقیب  
گفته اند چون زلیخا یوسوف را صلوات الله علیه در خانه  
خال خواند و در هافرو بست و سه خویش بروی عرض کرد بنده اش  
که مراد خود خواهد رسید پتی داشت در آن خانه جایه بر روی  
بت کشید گفت که از و شرم می دارم یوسف علیه ام گفت استحقین من  
مراقبة جماد ولا استخی من الملک الجبار تو از صنم که لایسمع  
ولا یبصر شرم همی داری و من از صد سمیع و بصیر شرم ندارم  
و گفته اند لا اراى برهان ربی این بود و انزل کل حسنة  
ثم ابوا و لكل سئة عتاباً و بدستی مهر نیکی را اثواب است و

۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰



هر یک را عقاید مخصوص قرآن بدین ناطق است <sup>فمن</sup> فمن یعمل مثقال

ذرة خیر ایره <sup>و</sup> من یعمل مثقال ذرة شر ایره قوله تعا من جاء بالحسنة

فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا یجزي الا مثقالها امر بالتساب

حسانت و نهی از ارتکاب سیئات <sup>بنابرین</sup> است بهشت با همه نعمت <sup>جاری</sup>

تواریک و کالاست و در زخم با همه عذاب الیم پاداش بداند <sup>کافات</sup> اعمال امروز

بر احوال فردا استدلال کن <sup>دلیل</sup>

**نظر**

الکریم باشی خود بر خوری و کرید کن هم تو کین بربری

الکریم خاست خود کشته <sup>کنند</sup> و کرید نیانست خود رشته <sup>بکشید</sup>

در معاضد سید امام شهید ناصر الدین ابوالقاسم سمرقندی رحمه الله

دنیا باز اریکت و در و آخریان <sup>کالا</sup> نیک و بد و آدمی خریدار و دیو و فرشته

بای مرد هشتاد کتاب سرمایه عمر متاع معصیت <sup>تخلیل</sup> نخر که فردا زبان

از دمار <sup>شمار</sup> جان تو برآورد <sup>ابتدا</sup> و لکن اجل کتابا و هر ورقه را حکمت

ملکوت و مشیت که تغیر و تبدیل نیک بود و هر بهلی <sup>مخصوص</sup> را انتهای

است و هر فرصتی را انقطاعی است <sup>بمیرد</sup> و انه لا بدک یا قیس

من قرین <sup>مختار</sup> یلفن معک و هو حی و تدفن معی <sup>خود</sup>



وَأَنْتَ حَرِيتٌ وَأَنْهُ ضَمِيرُ امْرُوشَانِ اسْتِ وَبِلَدِ اسْتِ كَارِ اسْتِ

که جابر نیست تمل یا قیس از قرین و رفیق که دفن کرده شود با تو

و او زنک و تور در خاک نهاده شوی با او و تو مرد فانز کان کریم

الکریم و از کان لیم اسلم <sup>یقال</sup> اسلم ای خذله <sup>بغیر</sup>

الآن قرین کریم بود او تمل کریم داد و الکریم و خیر باشد تمل

فروگلا در و بعد از سپارد <sup>فلا</sup> لا یخسر الامور <sup>دیر</sup> باز او زنک

بر آنکسخته نشود مکر با تو و لا تبغث الامور <sup>فلا</sup> و تو زنک کرده

نشوی مکر با او و لا تسأل الا عن <sup>فلا</sup> و تران بر سنده مکر از و فلا تحله

الا صالحا آن قرین بجز قرین صالح مکر فانه انز کان صالحا

لم تستأمن الا به برای آنکه اگر از صاحب صالح بود تو نیاسانی

مکر با او و آرام نگیری مکر با او فانز کان فاحشالم تستوحش <sup>توبه</sup>

الامنه و اگر بد و پریشان و در سامان بود بوحشت و در مکر <sup>توبه</sup>

نمانی مکر از و و بسبب او وهو فعلك آن قرین فعلت و آن

صاحب عملت و آن رفیق کرد ارتست و قال السی عو تبغ المیت <sup>یار</sup>

ثلاثة فیرجع اثنا و یبقی نعه واحد خواجه کاینات صلعم <sup>مورد</sup>

فرمایند آدمی جز روی سفر آخرت آرد نه کسی او را متابعت کنند  
یعنی اهل مال عمل از پی سه رفیق دراز طریق بازگردند یکی  
معارفت کنند و از وجبانشود اهل تالک و آیند و باز گردند **نظم**  
جز تیره شود روی رنگین تو، نکرد کسی کرد بالین تو.  
مال تادم آخر بیستی هدیه نیکند جز جان از تن بفارقت کنند مال  
بوراثه منتقل شود اما عمل یار وفادار است <sup>تمام وعده</sup> و جزا نشود زکر  
با و در اید از خال با و برخیزد در عوصات ملازم او بود اگر نیک باشد  
او را سلامت بخت رساند و اگر بد بود با غرامت او را بد و زخ سبارد  
در آن زمان <sup>بهاشت</sup> فایده نکند یوم تجد کل نفس <sup>بمانما</sup> ما عملت من خیر محضاً  
وما عملت من سوء <sup>آرزو</sup> تعدل لقرآن بینها و بیننا <sup>مدت دور</sup> ائلاً بعیداً یاد کن آن روز  
لا اله الا الله بیابدهر تنی آنچه کرده است از نیکی و مکتوب <sup>دیوان</sup> صحایف اعمال  
او آنچه کرده است از بدی دوست دارد و آرزو بود که میان او و میان  
آن عمل سافتی بودی <sup>مدت دور</sup> بعید کما بین المشرق والمغرب کعبه ارضی  
الله عنه گفت جزو بنده صالح را در کور نهند ملائکه عذاب از جانب  
بای او بیایند نماز او بیسی ایشان باز آید و گوید <sup>دور</sup> الیکم عنی فلا سبیل  
<sup>اسم</sup>



لَكُمْ عَلَيْهِ فَقَدْ أَطَالَ فِي الْقِيَامِ لِلَّهِ تَعَالَى عَن دُرِّ شَعْرِيدِ لَزْوَ شَمَا

لا برا و راهی نیست و بسیار بپایان در مقام نماز لله تعالی استاده است

و چون از قبله سر او آیند روزی نکند از کوی او برای رضا خدای تعالی

تشنای و کوسنای بسیار کشیده است و از سوی دست راست آیند

صدقه حمایت کند کوی کفو عنه ملایکه کویند هنیا، الک طبت

حیا و طبت میتا خنک تو پال و خوشی یسته و پال خوش رفتی در

از جنت در کور او بکشایند نماز اول و الا از جنان با او نمایند ملایکه

رحمت بیست او فرود آیند کویند تر سر که از بخار و گذشته غم مخور

که حکام رسته نشان باشد که بکرامت رسیدی قال الله تعالی ان الذين

قالوا ربنا الله ثم استقاموا

چه خوشتر از آنکه بعلی انتظار بی بامید رسد امید داری

الحديث الثالث

عن ابن الدرداء رضي الله عنه قال خطبنا رسول

الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة فقال ايها

الناس تعوبوا الى ربكم قبل ان تموتوا وبادروا بالاعمال

الصالحه قبل ان تشغلوا واصلوا الذي بينكم  
وبين ربكم بكثره ذكركم اياه تسعدوا والثروا  
الصدقه ترزقوا وامروا بالمعروف وتحصنوا  
وانهوا عن المنكر تنصروا ايها الناس ان الياسم  
الشر لم للموت ذكره واحزمكم احسنكم له استعدادا  
الاوان من علامات العقول التجاني عند امر الغرور  
والانابه الادام الخلود والتزود لسلني القبور  
والتأهب ليوم النشور ابو اللد ارضي الله عنه انفقها  
وعباده صحابه كرام بود شغل و تجارت بود دانست كه طلب دنيا  
باطل عقي جمع غي ايد قال السي عمر من احب آخرته <sup>آخره</sup> اضر بدنياه  
ومن احب دنياه <sup>آخره</sup> اضر بآخرته فاشروا ما ينبغي على ما يغني ترك تجارت  
کرد و بکلي تعبلا شغول شد <sup>کزيند</sup>

کردست من بکي دست از جهان بدلام دارم جوان دارم جاني نه از جهاني  
هيچ عاقل فاني را بر باقي نکزينند <sup>نکند</sup> و ملک ابد را بدنياي خيس عرض  
اين عالي همت ميکريد خطبه فرمود ما را استيد رسول عليه ام روز



آذینه در روعظ و نصیحت مبالغت کرد و بد قایم آداب نیلکاری  
و لطایف مراسم بیهینکاری تقدیر فرمود و بر سبیل عموم ندان کرد  
اینها الناس توبوا الى ربکم قبل ان تموتوا ای جنس  
انسان که بعثت بشیر باز کردیت بخدای خویش <sup>لزم متابعت</sup> هوای خویش  
بیش از آنکه بحیثیت بتوبه اقوال و افعال نایبند <sup>و اصلاح</sup> آیت  
بیش از آنکه زمان تدارک و تلافی بگذرد <sup>و عذر خواهی</sup> از دستم که امید

نظم

قبول عذر است

ای خداوندان <sup>یا بد</sup> قال لا اعتذر الا اعتذار

و ای خداوندان <sup>یا بد</sup> حال الاعتبار الاعتبار

بیش از آنکه جان عذر آور فرمواند <sup>نطق</sup>

بیش از آنکه چشم عبرت بین <sup>دید</sup> فروماند کار

پندگرفت ای سیاه تان گرفته جای بند <sup>چند روزی</sup>

عذر خواهی ای سید تان <sup>و خوار</sup> دمیله بر عذر

و باد روا بالاعمال الصالحة قبل ان تشغلوا و اشتباها

با اعمال صالحة بیش از آنکه مشغول شویت و از دستم فراموش محروم

کردیت قال النبی عونعتان یغبون فیها اللّٰهُ مِنَ النَّاسِ الصَّحَّةُ  
والفراخه دونهت است که بسیار که مردمان دارند و نعت زیان  
اند و قلد آنرا می دانند صحت و فراغت صحت را معصیت می کنند

و فراغت را بطلالت می کند و اندخیز تا آخر بوندارد و عشق تدبیر  
بر نیتاید **مصراع** جوز در عشق پیش آمد بصد جان پیشوارفتن

عمر سبک عنانست روزگار جواب داد کلا انست سار عوا سابقا لک رجائی

از نادانی است **نظم** قدم در نه که جوز رفته رسیدی  
همان انکار کین ده اندیدی دغ نخست و تعال

### بیت

از تو نادوست ده بسی نیست توئی در راه تو خاشاک و خسته نیست توئی  
و صلوا الذی بینکم و بین ربکم بلیة ذکرکم آیه تسعدوا

و عهد که شمارا با خداوند است آنرا بیوسته داریت و از کسبت شدن  
صیانت کنیت به بسیار یاد کردن خداوند لغات با سعادت برید امر

حق تعالی را یاد داریت تا در طاعت رغبت نمایید و از نهی او اندیش

کنیت تا در معصیت لیری کنیت ثواب و عقاب را بر صغیف دل



نقش کنیت و وعده و وعید را بیس چشم دارایت تا تمسک با سباب <sup>نقد</sup> بخور  
نجات و امتناع از مروجیات هلاک بشما آسان شود رعایت عهد <sup>باز کردید</sup>  
حق تعالی با شری طاعت است و بجانبت از معصیت طریق وصول <sup>دور</sup>  
بسجارت قبول جز این نیست که برود و ام حصن حصین است از <sup>شهر</sup> <sup>استوار</sup>

مکاید شیطان <sup>مکر</sup>

بیت

بذکر خدا باش هواری <sup>همیشه</sup>

میدان طاعت بر از یاری <sup>بانگ دراز</sup>

بذکر خدا ساز خود را ناص <sup>جنتی است</sup> که تاییدی از کید شیطان خلاص <sup>رست</sup>  
حکای عن انس عیله الخرازی رحمه الله قال رأیت ابلیس فی المنام فاخذت  
عصای لا ضرب به فقیل انی لا یفرع منها انما یخاف من نور القلب  
والتروا الصدقة ترزقوا صدقه بسیار دهیت تارها  
روزیک بر شما کشاد شود <sup>نجات</sup> فی الخبر اذا انلقمت فتا جروا مع الله بالصدقة  
چون فقر و فاقه بر شما مستولی شود با خداوند تعالی باز کافی کنیت <sup>غالب</sup> بدادن  
صدقه و فی حدیث عمرو بن عبید العزیز اذا استشرنا باینکه و  
بین الله تعالی فابذلک بالاحسان الی عباده <sup>بند</sup> در حالی که میان شما و حضرت <sup>خدا</sup>  
بود چون خشکی و در طراوتی بینیت و خللی مشاهده کنیت آن حالت <sup>تاری</sup> <sup>خالی</sup>

را ترو تا نه کنیت با حسان باینلکان از **شعر**

بکس تا ترا نی تو را حجت **رسان** که بهتر کس اوست را حجت **رسان** تو داند  
دل شلستگان را بدست آریست تا بقرب و قبول برورد کار مشرف شریست

مقرا و لیلاد از حضرت **اند** **مصراع**

وصل عروسه بایست خدمت بیس کار کن **و قیل اقبح من**

گل قبیح صوفی شحیح **معنی** تصوخی آزاد است لزررق کوئی نفس نفس

حجور و دست بذور علامت قبور است و قال شقیق رحمه الله افضل

اخلاق المیزان اربعه اشياء الحلم عند الغضب والسخاوة عند القلة

والورع في الخلوة وصدق القول عند من يخاف ويرجوا وامنوا

بالمعروف **تخصروا** وامنوا **عن المنكر تنصروا**

بکار نیکو و بسند فرمایند تا الزبلاء حصین آیت و از کار بد و ناشایست

نه کنیت تا بر د شمنان ظفر یا بیت خیریت ایست باین و خصله

است قصص ملت احمد ک معور باین و امر مشهور است **قول** **تعا**

کنتم خیر امة اخرجت للناس تا امرون بالمعروف و تنهون عن المنکر

سألكان زهق اقاویل و مالکان و لایت تا ویل و مستنبدان اسرار



✓  
شرع

الهي وسئل كشاف انوار بادشاهي قدس الله از واجهم واسكن في  
 رياض الجنان اشباحهم كفته اندام معروفي طراز جامه ديرا است  
 ونهي منك شرعاً رسيد المرسلين است وقال ابو بلال الصديق رضي  
 الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من قوم عملوا بالمعاصي  
 وفيهم من يقدر ان ينكر عليهم فلم يفعل الا ايو شكا ان يعذبهم الله بعذاب  
 من عنده

نظم

عضوي تو کرد دست شود بادشمن

دشمن در شریع دوش زخم دوزن  
 وقالت عايشة رضي الله عنها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذاب أهل قرية  
 فيها ثمانية عشر ألفاً أعمالهم كعمال الأنبياء قالت يا رسول الله  
 كيف ذلك قال لم يكونوا يغضبون الله تعالى الا ما مروى بالمعروف  
 لا ينهون عن المنكر في ساختن بالسك به بافرمان او غساند باما

زره طينت آدم خویش بنیاد دست برانداختن است نظم

هر که بامازره طينت آدم خویش کز عشا و هشت نیست بیکانه مال است  
 ايها الناس ان الياسم الشكر للموت ذكر او اخر مالم

اَحْسَنُكُمْ لَهُ اسْتَعْلَادًا <sup>تجهیز آموختن</sup> ای جنس را سر بدستی که بنویسند تو شما  
 بسیار یاد کنند تراست مرکب را <sup>فراموش</sup> انسیان موت غایت غفلت است و غبار  
 غفلت نور بصیرت را بپوشانند و پیش عقل حجابی تاریک بداند <sup>کرد</sup> در حدیث  
 است که اِنَّ الْقُلُوبَ تَضِلُّ لَمَّا يَصِلُ الْخَدِيدُ لَهَا زَيْنَكُمِكِيهٌ خَائِدٌ  
 اَهْنُ زَيْنَكُمِكِيهٌ قَالُوا وَاجِلًا وَّهَائِيَا رَسُولَ اللَّهِ صَحَابَهُ كَفْتَنَدِيَا  
 رَسُولَ اللَّهِ زَيْنَكُمِكِيهٌ دَلِيلُهُ تَوَانِدٌ وَكَرْدَنٌ قَالُوا كَرْدَنٌ وَ  
 تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ فَرَمُودَنَهُ يَدِ كَرْدَنِ مَوْتِ وَخَوَانَدَنِ قُرْآنِ خَائِدِ لِفَانِ  
 رَحِمَهُ اللَّهُ كَرْدَنِ هَرَكَةِ مَرْكَبِ ابَسِيَارِ يَادِ كُنْدِ حَقِّ تَعَاوُرِ ابَسِ كَرَامَتِ  
 مَلَكُومِ دَارِ تَعْجِيلِ تَوْبَةٍ وَتَنَاعَتِ يَقْوَتِ وَنَشَاطِ عِبَادَتِ وَهَرَكَةِ مَرْكَبِ  
 رَا فَرَامُوشِ كُنْدِ حَقِّ تَعَاوُرِ ابَسِ جِزِ عَقُوبَتِ فَرَمَايَدِ تَاخِيرِ تَوْبَةٍ وَتَرْكِ  
 رِضَا بِلِفَانِ وَتَكَاثُرِ عِبَادَتِ اسْتِغْلَاكِ كَارِ تَوْشَا كَسَلِ سَرَتِ كِه اسْتَعْلَادِ <sup>آمان</sup>  
 مَرْكَبِ نِيكُو تَوْمِي كُنْدِ اسْتَعْلَادِ مَرْكَبِ كُو رِخَانَه سَاخْتَنِ وَكُفَرِ مُهَيَّا دَلَتِنِ  
 نِيست اسْتَعْلَادِ مَرْكَبِ اداء فَرَايِضِ اسْتِوَالِ عَهْدِ وَاجِبَاتِ بِيرونِ  
 آمَدَنِ وَتِلَاوَةِ كَلَامِ مَوْتِ شَكِ وَانْفَاسِ ضَايِعِ كَشْتِه كُردَنِ اِيْنِ مَوَاعِظِ  
 كَلِيلِه اسْتِزَيْنِهَارِ تَا دِ سَاخْتَنِ تَوْشِه اَخِرَتِ تَاخِيرِ رَوَانَدَنِ كِه رَا <sup>تعلیل</sup>



مخوست و رفیقان ناموافق و رخصت نزدیک و هنگام حرکت

نامعلوم

نظ

ترسم از آن جرم که شب بخور کنند خوارت ازین دایره بیرون کنند

الْأَوَّلُ مِنْ عِلَالِمَاتِ الْعَقْلِ التَّجَا فِي عِزِّ دَارِ الْغُرُورِ

وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ <sup>بِأَقْرَبِ</sup> وَالتَّزَوُّدُ لِسُلْبِي الْقَبْرِ <sup>تَوْشِيحًا</sup>

**وَالْتَّائِبُ** لِيَوْمِ النَّشْورِ الْأَحْرَفُ تَنْبِيهِ اسْتَ بَدَانَيْتِ وَأَكَاه

باشیت بشنویت و پندگیریت بدستی از احوال است عقلا در بودندست

از سر ای غم و زود از زود داشتی و نابود انکاشتنی و از فریب و

حذر کردن البنیای تغیر و تبصر و مزار او و فریبند اینه و تخت است

و دای پنهان کرده که خافد آنه می بیند و دام نمی بیند و در افتد چون

صید نیاشد و اسیر او لشت را جانیدش و جمع و از خار او و رکار <sup>خار</sup> <sup>جمع</sup>

عبر  
عبر

۴۸ من اللیالی لم یحزن فی احد  
 ۴۹ الا اساءت الیه بعد احسان  
 ۵۰

جه داری چهره دگر  
از وی جان سست شد  
که باز عشق با یاری  
کنیز را کشاید دل

جه باری حق بیاری  
لزونی ملک شد داری  
باد شاه

عاقبت دل و جنیت و قانه بندد روی بدله خلود آرد نملکی طلب کند  
که آنرا نه وال نیست توشه خانه کور بسیار آید کی روز نشور کند کار  
خود را بدست دیگران نکند در استعدادهای هیچ دقیقه فرو  
نکند نظم

استعدان بکام خویش رسند کارها چون بکار ساز رسند  
قال الله تعالى ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات كانت لهم جنات  
الفرذوس نزلا خالدين فيها

**الحکایت**  
عن عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما قال  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
في خطبته ايها الناس ان لكم معالما فانت هوا  
الى معالكم وان لكم نهاية فانت هوا الى نهايتكم  
ان المؤمن بين وخافتين بين اجل قل مضى لا  
يدرك ما الله صانع فيه وبين اجل قد بقي لا يدرك  
ما الله قاض فيه فليأخذ العبد من نفسه لنفسه



ومزدنياه لاخرته ومن الشبهة قبل الكبر ومن  
الحياة قبل الموت فوالذي نفس محمد بيده ما  
بعلا الموت من مستعتب ولا بعلا الدنيا من دار  
الا الجنة او النار العلم اني استدركه على الطريق الاستغناء  
انكس «خواستن كه تراخشود كند و آشتي خواستن» والمستعتب  
انما يعني الاستغناء او موضع الاستغناء را و في حديثه مجمع  
فوايد است و منبع حكمت عبدالله بن عباس است رضي الله عنهما كان  
يسمى حبرا لآفة و ترجمان التنزيل و لسان التأويل و في البخاري بالسنن  
في صحيحه عز ابن عباس رضي الله عنه قال ضمنى النبي عليه السلام  
المصيدة و قال اللهم علمه الحكمة و توفي بالطايع سنة ثمان و  
ستين فاذا صلوا عليه جاء طير ابيض فدخل في الفانية و لم يخرج  
و سمع هاينو يهتف من قبره يا ايها النفس المطمينة ارجعي الى  
ربك راضية مَرْضِيَّة ذكره الشيخ الامام المحدث صاير الدين  
رحم الله في كتابه الموسوم بحلايق الاربعة في الرب عبد الله  
رسول الصلح يساند ان يكون نذرا اما ابن عباس كويند جزع عبد الله

باز ع

مورد نبود بطریق غلبه این مشهور بود فوراً علم و مذکور شد و گفت فعم  
 گفت از سید رسالت شنیدم که در خطبه فرمود و علی العموم خطاب کرد  
 اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّكُمْ مَعَالِمٌ فَاَنْتَهُوْا اِلَى مَعَالِمِكُمْ و  
 اِنَّكُمْ زِهَائِيَةٌ فَاَنْتَهُوْا اِلَى زِهَائِيَّتِكُمْ <sup>انتهوا</sup> و عشره  
 برای شما شعایر شرع پدید کرده اند و اعلام اسلام نصب کرده اند و  
 حلال و حرام را بیان کرده اند از حد و در شریعت مملکت و تعدی از  
 حد و شرع ظلم است بر خویش **قوله** و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ  
 فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ اَنْجَحَ كُودُنْ اِنْ لَمْ يَلَزَمْ لَكَ كِتَابٌ وَ سُنَّةٌ بَانَ نَاطِقٌ اَنْتَ  
 بَرَكَا رِيَاشِيَّتْ غَفَلَتْ دَوْلَتْ رَايِدَتْ تَرْبِيَّتْ پیر و زنیاید آنچه ناکردن  
 او فویض است معلوم است با اعلام خداوند تعالی ذلیری مکنیت  
 و از ارتکاب آن اجتناب کنیت از نهائیت و غایت تجاوز مکنیت که  
 در هلاک افتید **قَدْ جَمَعَ الْأَصْلَ وَالْفَرْعَ مَزَاتِبِ الْعَقْلِ وَالشَّرْعِ**  
 چون تو طفلی و شرع دایه تست **نظم**  
 جز ازین دایه شیر میبایست از المؤمنین مخافتین  
 بین اجل قد مضی لا یدری ما الله صانع فیهِ و بین



اجل قد بقي لا يدرك ما الله قاض فيه بدست که مؤمن

در میان د و توست یک توست روزگار گذشته نمی اند که حکم اعمال خیر  
که کسب کرد و افعال شر که در از یک چیست طاعت و عبادت او

مقبول است یا مردود و ضرور و معاصی را از و در گذرانند یا او را بیان

بگوید و هم خوف روز آینه تاج حکم رفته است و ختم بوجه خواهد

بود به بندگی خود مشغول حیدر یال خلعت معز و امینند

شیخ احمد بن خضرویه رحمه الله در حالت نزع بود یکی از اصحاب

مسلمه برید شیخ آب در دیکه کرد انید و گفت ای فرزند نمود و

بنحی سالست که این در الوفته ام امن جان میکشایند نمی دانم که بود

سحرت میکشایند یا بر شقاوت چه وقت سوال و جواب است **نظم**

کر بیدری بنده مقبول توّم و رَد کنی عاشق معز و توّم

بارد و قبول توّم را کار نیست اند که بعد و حال مشغول توّم

مناجات شیخ هر که است رحمه الله تعالی تونه ظالمی تا بلویم زینهار

و نه بر تو حقی دارم تا بلویم بیار کار تو میداری میلا اما پیاچار را

بود اشت فر و جلد فلای خذ العبد من نفس لنفسه

یعنی ایان خاد

بسویک <sup>بانگ</sup> از بندگی نفس خود برای نفس خود بهر <sup>امروز</sup> و زنج طاعت  
 و عبادت <sup>تحمّل</sup> کند تا فردا بیا ساید و <sup>مزد</sup> دنیا را آخرت و  
 از دنیا خود برای آخرت خود <sup>حمال</sup> و ابتغ <sup>طلب</sup> فیما <sup>آنج</sup> اتی <sup>مقد</sup> الله <sup>مف</sup> الله <sup>مف</sup> الاخر <sup>مف</sup> و لا تش <sup>فراموش</sup>  
 نصیب <sup>نصیب</sup> من <sup>من</sup> الدنيا <sup>دنيا</sup> را فدا <sup>فدا</sup> <sup>آخر</sup> <sup>فانی</sup> <sup>لا</sup> وسیلت <sup>وسیلت</sup> باقی ساز و  
 نصیب خود را از دنیا فراموش <sup>مکن</sup> و <sup>ع</sup> من <sup>جوانی</sup> الشیبة <sup>شیبة</sup> قبل <sup>قبل</sup> <sup>بیری</sup> <sup>الکبر</sup>  
 و از جوانی پیش <sup>بیری</sup> و از بهار جوانی پیش <sup>بیری</sup> از خزان <sup>بیری</sup> و ناتوانی  
 ذخیره ساز و <sup>من</sup> <sup>الحیوة</sup> قبل <sup>قبل</sup> <sup>الموت</sup> و از <sup>ع</sup> <sup>حیات</sup> <sup>سبک</sup>  
 عنان <sup>که</sup> <sup>چون</sup> <sup>بلر</sup> <sup>بر</sup> <sup>می</sup> <sup>گذرد</sup> و بتعمیل <sup>سوی</sup> <sup>فناء</sup> <sup>پیر</sup> <sup>بیش</sup> از <sup>موت</sup>  
 که <sup>هنگام</sup> <sup>حسرت</sup> و <sup>ندامت</sup> <sup>حظ</sup> <sup>خود</sup> <sup>بستاند</sup> <sup>از</sup> <sup>نگار</sup> <sup>ذات</sup> <sup>عوض</sup> <sup>بگذرد</sup>  
 المصیب <sup>کثیر</sup> <sup>و اعظم</sup> <sup>المصایب</sup> <sup>هائب</sup> <sup>وقتک</sup> <sup>بلا</sup> <sup>فایده</sup> **نظم**  
 عزیز است این <sup>روز</sup> <sup>و روز</sup> <sup>نزد</sup> <sup>کافی</sup> <sup>بخیر</sup> <sup>می</sup> <sup>گذرد</sup> <sup>تا</sup> <sup>توان</sup>  
 قال <sup>رسول</sup> <sup>الله</sup> <sup>صلی</sup> <sup>الله</sup> <sup>علیه</sup> <sup>وسلم</sup> <sup>ان</sup> <sup>العبد</sup> <sup>اذا</sup> <sup>کان</sup> <sup>على</sup> <sup>طريقه</sup>  
 حسنة <sup>من</sup> <sup>العبادة</sup> <sup>ثم</sup> <sup>مرض</sup> <sup>قیل</sup> <sup>للملک</sup> <sup>الموکل</sup> <sup>بانه</sup> <sup>الکتاب</sup> <sup>له</sup> <sup>مثله</sup> <sup>ما</sup> <sup>عمله</sup>  
 اذا <sup>کان</sup> <sup>طليقا</sup> <sup>حتى</sup> <sup>اطلقه</sup> <sup>او</sup> <sup>الفتنة</sup> <sup>الى</sup> <sup>ای</sup> <sup>اجمعه</sup> <sup>چون</sup> <sup>بنده</sup> <sup>مؤمن</sup>  
 در حال <sup>صحت</sup> و <sup>قوت</sup> <sup>بهر</sup> <sup>طریق</sup> <sup>حسنه</sup> <sup>بود</sup> <sup>باشد</sup> <sup>از</sup> <sup>عبادت</sup> <sup>و</sup>

۱۱۸  
 ۵

جوانی



بوظایف نیک بنده کی مشغول بود باشد چون زنجور شود و از اعمال  
 فروماند و تر بیشتر باردانکشتن حق تعالی آن فریشته را که مومل  
 اعمال او نویسته بود فرماید همچنان طاعت که در وقت صحت کرده  
 است در جریه اعمال او نویسن تا آنگاه که قید مرض یا بای او بردانم  
 یا او را حضرت خود رسام مانع از قبل شارع عذر است الا الله بن  
 آمنوا و عملوا الصالحات فلعم اخبرني عن نون ای غیه مقطوع در  
 خبر است چون مؤمن با ایمان در بلاد و بیخ وقت نماز نگاه داشته  
 بود حق تعالی حفظه اعمال او را فرماید تا بر سر خاک او بنشینند و برای  
 او را استغفار کنند و تسبیح گویند و ثواب او را بود و در بعضی روایات  
 آمده است که بهر وقت نماز آن فریشته باند نماز کند و قامت گوید و صف  
 از ملائکه از مشرق تا به مغرب بیایند و نماز جماعت بکزارند و ثواب او را  
 بود

نظم

عمر هست و جوانی و صحت  
 این چنین روز را غنیمت دار  
 فوالله انفس محمد بیک ما بعد الموت من مستعجب  
 ولا بعد الدنيا من دار الا الجنة او النار حق آن خلک

جواب گویند

که نفس محمد آن اوست و در تصرف او که بعد از مرگ تکلیف نکند که  
کاری بکن که حق تعالی از تو راضی باشد و بعد از مرگ آرد و تلافی  
نیست **نظم**

کارالغورز کن که جان شیرین باشت بیورته سبونیاید از آبد کت  
مولانا کن الدین المقاماتی رحمه الله میفرماید **نظم**

تو در زمین عبارت کوشش بیست و نه جوی آب عمر و از است تخم طاعت کار  
مثلاً کنج روان است عمری بدلت نصیب عمر خود از کنج خویشتن بود  
بعد از دنیا منزل نیست مگر بهشت یاد وزخ ابوهریر رضی الله  
عنه وقت وفات میکرد گفتند ای صاحب رسول الله برای چیست  
گفت برای فراق دنیا که می آید اما عقبه بیست آمد و پایان عقبه  
منزل است بهشت و در وزخ خود دانم که میرا کجا فروزد آری علامت  
ختم بر سینه است خور و خاست بوی صلیوات الله علیه بعد از  
حصول مرادات این مناجات کرد که **اَللّهُمَّ قَدْ اَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلَكِ وَعَلَّمْتَنِي**  
**مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَ**  
**الْآخِرَةِ تَوْفِئْ وَسَلِّمْ وَ اَوْحِثْنِي بِالصَّالِحِينَ**

ندامحذوف



## الحديث الخامس

عن ابن سعيده الخديري رضي عنه قال خطبنا رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم فقال في خطبته ايها  
 الناس اني لا خير في العيش الا لعالم ناطق او مستمع  
 واع ايها الناس انكم في زمان هذنة وان  
 السير بكم سريع وقلد ايتكم الليل والنهار كيف  
 يبلان كما جليد ويقربان كما بعيد ويا ايها  
 بكم عود فقال المقلاد يا بني الله وما  
 الهذنة قال دار بلاء وانقطاع فاذا التبت  
 عليكم الامور لقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن  
 فانه شافع مشفع وشاهد مصلح فمن جعله  
 امامه قاده الى الجنة ومن جعله خلفه ساقه  
 الى النار وهو اوضح دليل الى خير وسبيل من قال  
 به صدق ومن عمل به اجر ومن حكم به علم ومن تشبه  
 به نور له لم يشك ان نبوت ساطع است ابو سعيد خديري است رضي

الله عنه العزة صحابه است و بكثره روايت اخبار سيد ابور  
شهور خدر خلاصه در قبيله است از انصار خلاصه رسول بود  
بعده رسول در مدینه ساکن بود و مجاورت روضه کزیده در سینه  
اربع و سبعين سال آخرت رفت در قيع مدینه بيا سوز رضی الله  
کنت خطيب مارا رسول عليه السلام در از خطبه اين مواعظ که  
شفاء صدور و قوت قلب است بيان کرد ايها الناس انه  
لا خير في العيش الا للعالم ناطق او مستمع  
و اي انه ضير اموشان است ايوان او در اول كلام اعلام است اين  
سخن حقيقت است نه مجاز و اين قضيه صدقست نه لذب که هيچ  
خير نيست در ننگاني خلوص عالم کو يار انيا مستمع را که ياد دارد  
و نگاه دارد آنرا که بشنود علماسه فريقت اند عالم بالله و عالم  
با حکام الله ام الله عالم بالله اهل معرفت و اصحاب طويق  
اند و عالم با حکام الله اند و اهل شعريت و عالم با يام الله اصحاب  
تواريخ و قصص اند و فقههم عز الله و نطق بالله و تکلم  
لله از خوفه کنند کتابخانه بود و کتاب او دلا و تحصيل



از من اخلص لك الربعين صبا حاد يكران <sup>مياه حرق</sup> از سواد كويندا و از بيض <sup>بياض</sup>  
دلاصا في خوراندن ظهري <sup>نظير</sup> ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه زبان

نظم

او ترجان دلا و بود

میراد لیه تعلیمست و من طفلان زبان دانش

دم تسلیم سر عرشه و سر انود بستانش <sup>مدوسها</sup>

مختار است که است

علم او بر رسته بود و نه بر بسته از نصاب علم خود نصیب مستحقان <sup>امور خفیه</sup>

رساند و آنج دانند بد یکران یکرید و اخلاص قرین قال و صدق رفیق <sup>یا</sup>

احوال او بود مستمع و اعی بشنود و در جای نهاده و عمل کند و بترک <sup>یا</sup>

عمل ضایع نکند **قال الله تعالى** و تعيها و ذر و اعية و عن النج عليه <sup>یاد</sup>

السلام انه قال العلي رضي الله عنه عند نزول هذه الآية سألت الله <sup>یاد</sup>

ان يجعلها اذنيك يا علي قال علي رضي الله عنه في <sup>یاد</sup>

وما كان في اناسي ايها الناس ان <sup>اسم</sup> **هدنة**

لهم

ای مردم زادگان بحقیقت شمار زما <sup>ظاهر</sup> ایت صورت صلاح است <sup>ملا</sup>

روزگار موافقت می نماید تا نیاید <sup>نباقی</sup> **هدنة** و الاسم منه الهدنة <sup>ملا</sup>

و منه هدنة علی و خزان <sup>تاج جای</sup> غلب و ان السیر و حکم <sup>رود</sup>

سریع و بدستی شمارا به سوی زوال و فناه دوانند و این سفر  
لحظه توقیف نیست در بیداری و خواب و صحت و <sup>بیماری</sup> و مرض و راه فنا را  
سلوک می کنیت و بدانیت که این منزل را بطا مردم خوارست

بیت

در پیشه عمر هیچ کس سیر نشد  
وز خوردن آدی نیست و نشد  
تو شاد بدان که نخوردست ترا  
در تنگ مکن که هم نخورد ترا

وقد مرأیتُم اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ کَیْفَ یُبْلِیَانِ کُلَّ جَدِیدٍ  
و بدستی که دیدیت و دانستیت شب و روز را که چگونه کهنه میکنند  
هر نوری را تعاقب لیل و زهار چه دست برده نماید در تبدیل و تغیر  
احوال از اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ یَعْمَلَانِ فِعْلَ فِیْهَا شَبَّ وَرُزٌّ تَوَلَّصَفَ  
میکنند تنویر را ایشان تصرف کننند و کار ایشان بگذراند و عوض  
از توفیق شوند

شعر

تظوی و تنشی بینها الاعمار  
و طوا الهن مع السور قصار  
نیست امکان آن که باز رسد

انزل الیای الی انام مناهل  
فقصا هن مع الهم طویل  
روز را لا امکان زدست مله



دست امروزها جگر کورتا هست کی بیدار دولت دراز رسید

مستعدان بیکام خویش رسند کارها جور بکار ساز رسند

و یقربان کلبه عید و نزدیکی میکنند دوری و یاقربان

بکلمه عود و سر عود و منتظران حاضر آرند فقال له

المعداد یا بنی الله <sup>که کور و آخرت</sup> و ما الالهة <sup>که مروت</sup> معداد گفت یا بنی الله هلله

جیست تنفس صلح ظاهر با توقع <sup>میاید</sup> فقال انزلوا

وانقطاع <sup>بنیاد</sup> فرمود این سرای سرای <sup>بنا</sup> وانقطاع هر پیوسته

لا یستین است و هراجماعی <sup>بهم</sup> وانقطاع هر پیوسته

نظم

هست بهر زمان پر کینه سیر دارد میان کوزینه

فاذا التبت علیکم <sup>آری</sup> فاذا التبت علیکم

فعلیکم بالقرآن <sup>بهر شو</sup> فعلیکم بالقرآن

جور پوشید شود شما کارها <sup>فان</sup> جور پوشید شود شما کارها

تاریک ظلمت ظلم <sup>بیلا</sup> تاریک ظلمت ظلم

در کشد بدعت مشهور شود <sup>بوسید</sup> در کشد بدعت مشهور شود

نام صاحب

هست بهر زمان معرکه فکری و یلوا فکری چه تراز فکری این بگفته چنین افتاد است  
در بدین روز از عشره کوره هم رسد ، نو و سر و سر که در عتق و نسو داما دگست

پناه گزیت و التجا بکتاب کرم کنیت و ظلمت هوا و بدعت را بنور  
 بین قرآن دفع کنیت و اعتصموا بحبل الله چند <sup>کوفت</sup> <sup>رسمان</sup> <sup>استوار</sup> <sup>جست</sup> <sup>نیت</sup>  
 تا از چاه ظلماتی و غور نادانی بصحرای خوش هوای عالم علم و معرفت  
 بیرون آیت **صواع** یکی یمن چاه ظلماتی بیرون شود تا جبران بیه  
 قرائت قرآن سبب نجات است از یلیات دنیا و عقبی و عمل یار و  
 سیلت قویست حضرت مولی بها است هیچ شفیع نزد حق تعالی  
 که از قرآن نیست قرآن شفیع است که شفاعت او مقبول است  
 و کواهی است که کواهی او مسعود است شکر و شکایت او معتبر است  
 فَمَنْ جَعَلَهُ <sup>قرآن</sup> <sup>یشی</sup> اِمَامًا قَادِرًا <sup>سه</sup> اِلَى الْجَنَّةِ <sup>سه</sup> وَمَنْ جَعَلَهُ  
 خَلْفًا <sup>سه</sup> سَاقًا <sup>سه</sup> اِلَى النَّارِ هُوَ <sup>سه</sup> قرآن را بیس دارد و متابعت  
 امر و نهی او کند و بوقت تصد اشارت او درود قرآن او را قایل بود  
 به بهشت و مناز ابرار او را فرود دارد <sup>جای</sup> <sup>نیکی</sup> قَالَ جَلَّالُ الدِّدَارِ  
 اَللّٰهُ عَنْ اَنْزَا خَوَانِكَ <sup>بیان</sup> مِنْ اَهْلِ اللّٰوْفَةِ <sup>کفتن</sup> يَقْرُؤُكَ <sup>فرمانند</sup> السَّلَامَ <sup>فرمانند</sup> وَيَا مَرْوَنَ  
 اَنْ تَعْظُمَ <sup>عظا</sup> قَالَ اَقْرَأْ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ <sup>فرمانند</sup> وَرَمَّ <sup>د دهند</sup> اَنْزِعُطُوا <sup>لا یسیرن</sup> الْقُرْآنَ <sup>لا یسیرن</sup> خَزَائِمُ  
 اَلْخَزَائِمُ <sup>بیان</sup> جَمْعُ <sup>مورش</sup> خَزِيَةٍ <sup>بیان</sup> وَهِيَ <sup>اشه</sup> شَيْءٌ <sup>بیان</sup> مِنَ الشَّعْرِ <sup>بیان</sup> فِي اَنْزَالِ <sup>اشه</sup> الْبَعِيَةِ <sup>بیان</sup> فَالْمُرَادُ <sup>اشه</sup> اِتِّبَاعُهُ

بیت

د

۱۸



القرآن متقادی <sup>بیشتر</sup> لا حکامه و هر که قرآن را بسوی پست اندازد و باو عمل  
 نکند قرآن او را سوزد و رخ را اند حق تعالی نگوید فرقی را از اهل  
 کتاب و فرمود <sup>کروه بیان</sup> نبد فریق من الذین اوتوا الكتاب کتاب الله و را  
 ظهور هم نینداختند کروهی از اهل کتاب کتاب خدای را بسوی پشتهها  
 ایشان عز الشیخی رضی الله عنه هو بین ایندیهم یقرؤنه <sup>قرآن</sup> اذ رجوه <sup>موانع</sup>  
 بالذیبا <sup>ذیبا</sup> و الحریز و لکنهم نبذوا العملیه و عز شقیق رحمه الله  
 اذ رجوه بالذیبا <sup>ذیبا</sup> و الحریز و حلوه بالذهب لم یحلوا حلاله  
 و لم یحرموا حرامه و وقت رسول صلعم قرآن را بسوند و پوست رخت  
 و شان کوسند و نوسیند تحظیم و تبجیل بیس <sup>بسیار</sup> این بود که اکنون  
 بر کاغذ مصری نر و نویسند **لظ**

32  
 منصوری

کعبه را جامه کردن <sup>داین</sup> له هو سراسر است یا بیتی جمال کعبه سراسر است  
 و عز ابن عباس رضی الله عنهما عز النج عذانه قال یا اذنی علی الناس  
 زمان <sup>در آن</sup> یتعلمون القرآن و یحفظون حروفه و یضیعون حلوه قویل  
 لهم <sup>مباح</sup> فما جمعوها و ویل لهم <sup>اضایع</sup> فما ضیعوا <sup>مباح</sup> انرا و فی الناس بهذا القرآن من یرک  
 علیه اثره و ان لم یکن جمعه و از اشع الناس بهذا القرآن من جمعه

فَلَمْ يَرَأِ ثَرَةً عَلَيْهِ <sup>س</sup> وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَرْجِعَ الْقُرْآنُ مِنْ  
حَيْثُ نَزَلَ <sup>جاء</sup> فِي دُرِّي كَدْرٍ <sup>سور</sup> الْخَلْفِ <sup>آورد</sup> فَيَقْرَأُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى <sup>چه بر</sup> فَيَقُولُ  
يَا رَبِّ نِكَاحُ خُرُوجَتِ <sup>خوالت من</sup> وَإِلَيْكَ <sup>آن</sup> أَعُدُّ دَاتِلِي <sup>آن</sup> وَالْإِعْمَالُ <sup>آن</sup> وَهُوَ <sup>آن</sup> أَوْضَحُ  
دَلِيلٍ <sup>آن</sup> إِلَى خَيْرِ سَبِيلٍ <sup>آن</sup> وَأَوْضَحُ تَرْيُوتِ <sup>آن</sup> لِيَا أَسْمَتُ بِهِ نِيلُوتَرِينَ  
سَبِيلِي <sup>آن</sup> **مصراع** شَمْعِيست <sup>آن</sup> كِه هَرْد <sup>آن</sup> وَلَوْزِ <sup>آن</sup> بِرِوَانِه <sup>آن</sup> اوست

آفتابِست طالع از مطلع جلال <sup>آن</sup> مِنْ آتِغِي الْعُلُوكِ <sup>آن</sup> فِي غَيْرِ أَضْلَةٍ <sup>آن</sup> اللَّهُ  
هُوَ رَاهِ حَقْلِي دَلَالِ <sup>آن</sup> قَرَارِ <sup>آن</sup> رُودِ <sup>آن</sup> كَرَامِي <sup>آن</sup> أَفْتَدِ <sup>آن</sup> وَقَالَ جَعَزَ الصَّارِقُ  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ <sup>آن</sup> وَاللَّهُ <sup>آن</sup> لَقَدْ تَجَلَّى <sup>آن</sup> اللَّهُ <sup>آن</sup> لِخَلْقِهِ <sup>آن</sup> فِي كَلَامِهِ <sup>آن</sup> وَلَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ  
وَهَكَذَا دِيكِ <sup>آن</sup> دَلِ <sup>آن</sup> رُوشَنِ <sup>آن</sup> اوست <sup>آن</sup> دِ كَلَامِ <sup>آن</sup> قَلَمِ <sup>آن</sup> مَتَكَلَّمِ <sup>آن</sup> لَكِ <sup>آن</sup> بَيْنْدِ <sup>آن</sup> تَرَا <sup>آن</sup> سِرْقَةِ  
داده <sup>آن</sup> اوست <sup>آن</sup> كِه <sup>آن</sup> هَرْدَمِ <sup>آن</sup> دُرُوبِ <sup>آن</sup> هَشْتِ <sup>آن</sup> بِدِستِ <sup>آن</sup> آری <sup>آن</sup> تَجَلَّى <sup>آن</sup> اِست <sup>آن</sup> حَوَالِ <sup>آن</sup> الْجَنَّتِ  
اوست <sup>آن</sup> اَمَّا <sup>آن</sup> تَجَلَّى <sup>آن</sup> صِفَاتِ <sup>آن</sup> نَقْدِ <sup>آن</sup> اوست <sup>آن</sup> وَفِي <sup>آن</sup> اَخْبَرِ <sup>آن</sup> اِذَا <sup>آن</sup> تَجَلَّى <sup>آن</sup> اللَّهُ <sup>آن</sup> لَشَيْءٍ <sup>آن</sup> خَشَعُلِ

نشانِ <sup>آن</sup> بَیْوَستِ <sup>آن</sup> شَکِستِ <sup>آن</sup> اوست <sup>آن</sup> **نظم**  
ای <sup>آن</sup> دِلِ <sup>آن</sup> سَکِینِ <sup>آن</sup> نِه <sup>آن</sup> تَرُمِدِ <sup>آن</sup> تَجَلَّى <sup>آن</sup> <sup>سجده کن آنجا که چتر شاه بر آید</sup>  
مَنْ قَالَ <sup>آن</sup> بِصَلْوَةٍ <sup>آن</sup> مِنْ <sup>آن</sup> عَمَلٍ <sup>آن</sup> بِه <sup>آن</sup> أَجْرٍ <sup>آن</sup> وَمِنْ <sup>آن</sup> حُكْمٍ <sup>آن</sup> بِهِ <sup>آن</sup> عَدَلِ



هركه كوي باقر آن است صادق است و صواب ناطق است هر كه  
 از حق كوي حق كويد قال الخویري كوني نوار بانين اي سامعین عز الله  
 قایلین به حواس است حواس ظاهر سبب فتح حواس باطن است قال  
 الشيخ نجم الدين البیروني رحمه الله سيد طرق الحواس الظاهر شرط  
 لفتح حواس القلب

نظم

زودید بدوز تا دلت دید شود ز آزدید جهان دیگر از دید  
 نزدید خویشتن جو فارغ کردی احوال تو سر بسر پسنده شود  
 و هر كه بقرآن عمل كند مستحق ثواب حساب شود و هر كه حكم بر وفق  
 قرآن كند عاقل بود قال سواد الله صلعم ان المقسطین عند الله  
 علی منابر من نور عن محمد بن الرحمن و كتابین یدیه محمد بن محمد بن یعلون  
 فی حكمهم و اهلیعهم و یا و لو اعلالان فرد ابو منابر باشند از نور عن  
 محمد بن الرحمن عبارت است از غایت قریب و زلفت و فضایل كتاب كرم  
 شما راست بواجب آنكه كلام پروردگار است الا این كلام بر صغیر صفا آمدی  
 هم او گوش گشتی و بر صدق شنیدی و از غایت خشیت با بر بار شدی  
 قال الله تعالی انزلنا هذا القرآن علی حبیبنا ایة خاشعاً متصدعاً

از خود لاف

از سر تا آخر

مِنْ خُشْيَةِ اللَّهِ لَجَلَالَتِهِ وَجِزَالَتِهِ وَلَطَائِفِ مَعَانِيهِ وَحُسْنِ  
خُطَابِهِ وَعَجَائِبِ كَلِمَاتِهِ وَغَوَائِبِ إِشَارَاتِهِ وَتَرَوُّجِ الْمُحْزُونِينَ وَ  
تَبَرُّجِ الْمُتَمَرِّدِينَ جَعَلَنَا اللَّهُ مِنَ الَّذِينَ سَمِعُوا وَفَعَلُوا وَعَمِلُوا  
لَمْ يَكُنْ لَنَا

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

## الحكاية الشارحة

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ سِرُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَكْمُلُ الْعَبْدُ إِلَّا بِإِيمَانٍ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ  
وَتَعَالَى حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ  
وَالْتَفْوِضُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالرِّضَا  
بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالصَّبْرُ عَلَى بِلَاءِ اللَّهِ أَنَّهُ مِنْ أَجْلِ اللَّهِ  
وَأَبْغَضُكَ وَأَعْطَىكَ وَمَنْعَكَ فَقَدْ اسْتَقَمَّ الْأَيْمَانُ  
نَاقِلًا مِنْ خَيْرِ وَجَاهِلِكِ ابْنِ أَثَرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْهُمَا زَاهِدٌ  
صَحَابَهُ بَعْدَ دُنْيَا وَزَخَارِفِ دُنْيَا نَكَرْدَ كَارِ إِذَا اشْتَدَّ عَجَبُهُ بِشَيْءٍ  
مِنْ خَالِهِ قَرَّبَهُ لِلرَّبِّ هَرَجَ يَرْكُ بِحَشَمِهِ أَوْ خُوشِ أَمْدِكِ سِرَّكَ مِنْ بَرَاكِ



خدای تع بر خاستی و در راه رضا او در باختی غلام خود را در نماز دید  
آزادی کرد و او را گفتند بنیکان تو تو این نماز فریبند گفت من خلعنا  
بالله اخذنا له هر که ما را بخدای فریبد فریفته شویم بجز او را  
حقیقت شمردیم دروغ او را راستانکاریم <sup>دست</sup> حفصه خاتون خواهر  
عبداللہ او کہ جفت سیلا المرسلین از رسول اللہ علیہ ام روایت کرد کہ فرمود  
ان عبد الله بن عمر رضي الله عنهما رجل صالح صلاح جامع خصال  
حميده است <sup>اسراهم</sup> حق تعالی انبیاء را بصلاح و صو کرد و آنه فی الآخره لمن  
الصالحین یومز صدق صلوات اللہ علیہ موافقت صالحان  
خواست کرد توفی مسالما و الحقن بالصالحین و هتتر عالم صلح  
در شب معراج جوز از بارگاه جلال بسلام و رحمت و بركات مشرق  
شد صالحان را با خود درین خلعت شرکت داد برورد کار جلاله  
گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة اللہ و بركاته هتتر عالم گفت  
السلام علینا و علی عباد اللہ الصالحین **نظم**  
روز که بهمت از فلک بر کردی یارا ز کنان لا فراموس ملک  
انزل الکریم اذا ما اسلوا ذکرورا من کان یاءلفهم فی المنزل الخشن  
<sup>جای</sup> <sup>دشوار</sup>

ل  
اسهلوا  
آسان یابد

آن برگزیده هفصل حدیث از رسول ع و روایت کرد از از احادیث یکی اینست

لَا يَلْمُ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

فِيهِ خُمُسُ خَصَالِ بَنِي الْإِيمَانِ خُذُوا نَبْطًا كَامِلًا نَشْرُودَ تَابِعِ

خَصْلَةً بِسَنَدِيكَ وَرُكُوعِ نَشْرُودَ الْإِيمَانِ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ إِيْمَانُ زِيَادَتِ

نَشْرُودَ وَكَمْ نَلَرْدَ ذَا تَمَكُّالِ وَنَقْصَانِ رُصَفَاتِ وَخَصَالِ بَاشْدَا كَرِجِ

شَرَعِ إِيْمَانِ عَاصِي بِالْإِيمَانِ طَبِيعِ بَرَابَرِ مِيدَارِ دَلِزْ رُورِ تَصْدِيقِ أَعْمَارِ

رَاهِ تَحْقِيقِ تَفَاوُتِ بَسِيَارِ بُوْدِ إِيْمَانِ طَبِيعِ بَتَقْوَى آلا سِتِهْ اسْتِ الْإِيمَانِ

عُزِّيَانِ وَبِلِبَاسِ التَّقْوَى وَبِطَاعَتِ قَوِي بَازُو وَبِتَوَكُّلِ كَامِلِ وَبِتَرْكِ

عَصِيَانِ بَانُورِ إِيْمَانِ عَاصِي بَعَصِيَّتِ ضَعِيفِ بُوْدِ وَبِتَقْصِيرِ رِطَاعَتِ

نَحْ بِرِوَالِ وَبِسَبَبِ حُرْمَانِ تَقْوَى عُزِّيَانِ حَقِّ تَعَالَى وَتَقَلُّسِ كَلِمَةِ طَبِيعِ

تَوْحِيدِ الْإِلَهِيِّ طَبِيعِ تَشْبِيهِ فَرَمُودِ **قَوْلُهُ** أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ

اللَّهُ مَثَلًا لَكُمُ طَبِيعَةَ الشَّجَرَةِ طَبِيعَةً أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفُرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

تَوَدَّى أَكْلُهَا كُلِّ حِينٍ يَأْخُذُ بِأَصْلِهَا أَصْلُ شَجَرِ إِيْمَانِ اِعْتِقَادِ جَنَانِ

اِسْتِ وَفُرْعِ اِوَارِ اِلِسَانِ وَكَلَامِ اِعْمَالِ اِرْكَانِ وَاعْصَانِ اِوَاخْلَاقِ اِئِمَانِ

وَاَوَّلَاقِ اِوَادَابِ اِحْسَانِ وَآزَهَارِ اِوَلَطَايِ اِحْوَالِ وَآثِمَارِ اِوَشْرَافِ



اعمال ائمه المخلصون <sup>نیز</sup> وهم على خطر عظيم <sup>آسان</sup> از آفات سماء و زمین خلاوند  
تغار کویز از حرارت کبر و برزودت عجب و دود حسد و باد صلف و <sup>لاف</sup>  
وباء ریا و جفا و جفا و غبار اختراز و بخار افتخار و برود عجل و صقیع <sup>خورد</sup>  
کسل و غیر از این آفات و عجل چون از این آفات سلامت کلاشت و شجرات <sup>کاهل</sup>  
به نفع رسید و از آفات و عاهات خلاص یافتن از تخطوت تیر و غرقا <sup>رشدن</sup>  
عوام و غارت تقوی <sup>کفر</sup> پیام حذر کن و خود را در میان زمین **نظم**  
کرجه منظور یک جبهانی تو جهل کن تا خود نظر نکنی <sup>بیند</sup>  
همو طایوس پای خود بین تا تو را فی حدیث پرنکنی <sup>پرنده</sup>  
بنج خصلت مکمل است التوکل علی الله و التفریط <sup>تفریط</sup>  
الی الله و التسلیم لامر الله و الرضا بقضاء الله و  
الصبر علی بلائ الله توکل بر خدای تعالی کردن و کار خود را بیاور  
کلاشتن و فرمان او را کردن دادن و بقضاء او رضا دادن و در بلا <sup>کج</sup>  
او صبر کردن و محققان را در توکل و تفریط و تسلیم و رضا و صبر  
کلمات بسیار است شیخ ابونصر سرایج رحمه الله گفته است شرط  
توکل آنست که ابوتو را بختی گفته است رحمه الله تن در عبودیت <sup>بندگی</sup>

مسب

۸۸

۸۸

۸۸

داشتن و دل را بر بوییت بستن و اعتماد از کفایت خود برداشتن

اگر دهد بکشد گفتن و اگر ندهد صبر کردن **نظم**

هر آنچه بیايد کند و نثار <sup>خداي</sup> بنایافت باشد لشیر قرار <sup>ساقی میدهد</sup>

هرای له قرض تعظم <sup>محبوبین</sup> انجفا <sup>زبان</sup> و نهله عذب <sup>جای آید در</sup> تعده ام صفا

و کلتا <sup>محبوب</sup> المحبوب امری که <sup>و ساقی</sup> انشاء <sup>و کلتا</sup> اخیانی و انشاء <sup>و کلتا</sup> اتلغا

بلداشته ام <sup>و کلتا</sup> صلحت خویش بدو <sup>و کلتا</sup> اگر بکشد و یا زنده کند او را ند

اطمینان دل متوکل بر عهده خداوند است و صاحب تسلیم <sup>و کلتا</sup> التوا به علم

اگر که است <sup>و کلتا</sup> حبیبی <sup>و کلتا</sup> سوارانی <sup>و کلتا</sup> علمیه <sup>و کلتا</sup> بحالی <sup>و کلتا</sup> و صاحب <sup>و کلتا</sup> تغویض <sup>و کلتا</sup> حکم <sup>و کلتا</sup> ارضا

داده است و تن و جان بیشتر قضا <sup>و کلتا</sup> او کشیده <sup>و کلتا</sup> اختیار خود را <sup>و کلتا</sup> بیکسوزان <sup>و کلتا</sup>

قدم سعد بن <sup>و کلتا</sup> انه و قاصد <sup>و کلتا</sup> که <sup>و کلتا</sup> فجعل <sup>و کلتا</sup> الناس <sup>و کلتا</sup> یهرعون <sup>و کلتا</sup> الیه <sup>و کلتا</sup> ای <sup>و کلتا</sup> یسرعون

الیه <sup>و کلتا</sup> فیدعولهم <sup>و کلتا</sup> فیجاب <sup>و کلتا</sup> له <sup>و کلتا</sup> و قد <sup>و کلتا</sup> کثر <sup>و کلتا</sup> بصره <sup>و کلتا</sup> فقیل <sup>و کلتا</sup> له <sup>و کلتا</sup> لو <sup>و کلتا</sup> دعوت <sup>و کلتا</sup> لنفسه <sup>و کلتا</sup>

فقال <sup>و کلتا</sup> قضا <sup>و کلتا</sup> الله <sup>و کلتا</sup> تعا <sup>و کلتا</sup> عنده <sup>و کلتا</sup> کافضل <sup>و کلتا</sup> من <sup>و کلتا</sup> نور <sup>و کلتا</sup> بصری <sup>و کلتا</sup> **نظم**

از یلغی که هست آن جان جهان با او سخنان خویش گفتن نتوان

از کلمات جان نرو ز امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه <sup>و کلتا</sup> الخزع <sup>و کلتا</sup> عند

البلاء <sup>و کلتا</sup> اتمام <sup>و کلتا</sup> الخنة <sup>و کلتا</sup> و هر که را بلائی پیش رسد دنیا آفتی روی باور دهد و او



«از بلا اضطراب کند و صبر و تسلیم را سرمایه کار و پیرایه روزگار  
 خویش نسازد از ثواب محروم شود و کلام محنت با فو<sup>ثواب</sup>ت مشوبت  
 برابر بود **نظم**

در بلیت جزع یکن که جزع <sup>بلا</sup> بتما<sup>لا</sup>ی دل<sup>لا</sup>ت کند رنجور  
 هیچ رنجی تمام تر از آن نیست <sup>کما</sup> که ثواب خدای مانی دور

شبای حه الله بتهمت جنون <sup>دیوان</sup> در تهاستان مجوس بود جماعتی  
 از خریدان او نبرد او را آمدند گفت می<sup>نشان</sup>زانتم گفتند احب<sup>دوره</sup>ا و ک سنای یافت  
 و به سرک ایشان انداخت از پیش او که رختند شبای گفت ارد و رخ کو<sup>نیل</sup>یل  
 اگر دوستان من بودی از بلا من نگر ختی<sup>نیل</sup> قال الشبای لولنتم اجبای

قال الشبای لولنتم اجبای

**نظم**

لم تعبروا من بلا<sup>نکر</sup>ی

دوست در روی با جویند انداخت ما بشکرانه شکر اندازیم

النقراء الصبر هم جلساء الله يوم القيامة صابرانرا مقام معیت است <sup>لا مع الله</sup>

**مصرعی** قال الله ان الله مع الصابرين

چون صبر را یافته ام هر دو جهان را یافته ام

فقیر که رقیع<sup>کاغذ</sup> در کربان داشت زمان زمان در آن رقیع<sup>نهد</sup> نظره کرد

مضمون رُقعهُ این بود و اَصْبِرْ حُکْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ابْرَأْ الْفِتْرَ  
 ذُو النُّورِ رَحِمَهُ اللَّهُ كَفَتْ عَلَامَتِ رِضَا سَهْ جِزَا سِتْ تَرَ اخْتِيارِ بَیْسِ  
 از رِضَا فِتْلَهْ اِنْ مَرَاتِ بَعْدَ لَزْ قِضَا هَاجَا نَزْ حِجَّتِ رِ عَیْنِ بِلَا **نظم**  
 دَلِجْ دُشْنَامِیْ جِنَانِزْ رِجْرِشْدِ اِیْ عَجَبْ شُكْرِ بَا زِ دَارِ دِشْ  
 تَوَكَّلْ غَمْرِ تَوَحِيدِ اسْتِ وَ عَلَی اللَّهِ فِتْرَ كَلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ جِوَرِ تَوَكَّلْ  
 دَرِ سِتْ شُورِ تَسْلِیْمِ وَ تَغْوِیْضِ وَ صَبْرِ وَ رِضَا جَمَالِ هَذَا جِوَرِ اِیْزِ خِصَالِ  
 بَحْدِ كَمَالِ بَرِ بَدَنِ خَلِیْقِ شُورِ وَ رِ بَا زِ كِرْدِ وَ بِهَرِ كَرِ اِنْظَرِ كُنْدِ  
 اِنْوَظَرِ كُنْدِ هَرِ كَرِ دَرِ سِتْ دَارِ بِلَا اِوَرِ دَرِ سِتْ اِرْذِ هَرِ كَرِ اِدْ كَمَنْ  
 دَارِ بِلَا اِوَرِ دُشْمَنْزِ اِرْذِ اِنْ مَرَاتِ حَبِ لِلَّهِ وَ اِنْغَضِ لِلَّهِ  
 وَ اَعْطِ لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَفْصَلِ اِلَیْمَا زِ اَعْطَا  
 مَن وَ نَلْ و اِنْ سَاكِ اِوَلَدِ بُوْدَ اِنْ خُودِ وَ اَوْصَا فِ خُودِ فَا نِیْ بَاشْدِ

**نظم**

وَجْهٌ خَدَّیْ

هست من می

فَتِ مَن هِ اَوْ لَاجِرْمِ کِسْمِ مَن مَن نشینود اند سِخْمِ

ذُو النُّورِ مَرِ مَرِ

سَطَامِ فَرِ سِتَادِ تَا اِجْوَالِ وَ اَنْعَالِ اَبُو یَزِیدِ

لَا رَحِمَهُ اللَّهُ شَاهِدِ کُنْدِ : دُو بَا ذُو النُّورِ کُزَارِ دَقَاصِیْلِ اَمْرِ کُزَارِ



ذوالنور به بسطام رسید و عمنزل ابو یزید پرسید و بیامد و استیذان

کرد ابو یزید گفت که ای طلبی گفت ابو یزید گفت من نیز مدتی است

که اورا طلبم نمی یابم **نظم**

کف بجسمی خورانی جَل **نظم** لولا مخاطبتی ایام کم ترن

از ضعیف که تنم هست نهان گشت جنان سالها گشت که در آرزوی خوشی شدم

گشتم ز نزار و نجف جوز نال در روزی صریح و شبها در نال **نظم**

مُرید ذوالنور این سخن را فهم نکرد و گفت این مرد دیوانه می نماید

باز گشت خدمت ذوالنور و آنچه دید بود و شنید حکایت کرد ذوالنور

النور گویان شد و گفت اخای ابو یزید هب فی الذاهبین الاله تعالی

**نظم**

به بهانه تماشا قدمی خود بر وزن سوری باغ خود شو که خوشتر نیست باز

رسول صلعم ابوذر را رضی الله عنه پرسید ای عمر ایما **نظم**

کوشش که چند روز نیک قول **نظم** فقال استمر **نظم** رة الوثقی

لا انقصام لها استعاره من الحسب **نظم** ریا اباد را خصال

ایمان کلام خصل محکم تر و زان **نظم** غلطاع دور تر ابوذر گفت

دوست یگدیگر

اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَغْلَمَ رَسُولَ فَرَمُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُؤَالَاةُ فِي اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ

وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ بَايَلَدِ یَکَرِ بَرای خدای دوستی داشتن و درستان خدایا

برای خدای دوست داشتن و دشمنان او را برای او دشمن داشتن

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَجِبَتْ حُبِّي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيهِ وَالْمُتَبَاذِلِينَ

فِيهِ وَالْمُتَزَاوِرِينَ فِي شَيْئٍ وَخَاسَتْ وَحُبِّي وَبَذَلُ زِيَارَتِ أَهْلِ مَعْرِفَتِ

بَايَلَدِ یَکَرِ از اغراض نفسانی و علائق این جهان خالی بود **قوله تعالی**

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى سُلُوكِ این طریق را رفیق می باید یاری گزینست

و کاری دشواری از یاری گزین نیست رسول علیه السلام را سوال کردند

أَيُّ الْأَصْحَابِ خَيْرٌ از یاران کدام یار بهتر بود فرمود صاحب **اذا ذكرت**

اللَّهَ أَعَانَكُ **وإذا نسيتك ذكرت** و یاری که جز خدایا یاد کنی و ترا

ملا کند و اگر فراموش کنی یاد دهد **درین عصر چنین یار دشوار**

**نظم**

توان یافت

ردا غدا بسوز و زهر هم اثر مجری **با خویشی بساز و زهر هم نشاء مجراه**

الْوَحْلَةُ جَلِيسُ الصَّالِحِينَ **انا جلیس من ذکر فی بانهام او آرام گیر **نظم****

ما را خواهی جمله حدیث ماکن **خوب با کن نزد یکران خو و کن**



ما زينا بيمك ما زينا كمن <sup>خو من</sup> بامابدود مباشر دل يكتاكن

**قال الله تعالى** يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا <sup>مطلق</sup> وسبحوه بكرة

واصيلا اي اتنوا عليه <sup>انواع</sup> بضروب <sup>بيان</sup> التنا من <sup>سبح قدوس</sup> التقديس <sup>الحمد لله</sup> والتحميد و

التمجيد <sup>سبحان الله</sup> والتفليل <sup>لله المنة</sup> والتكبير <sup>الحمد لله</sup> ويا هو اهل <sup>الحمد لله</sup> والثرا <sup>الحمد لله</sup> اذ لك بكرة و

اصيلا اي في كافة الاوقات <sup>لله المنة</sup> ولا تكونوا من الغافلين <sup>لله المنة</sup>

## الحكمة السابعة

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في خطبته ايها الناس ان العبد لا يكتب من المسلمين حتى يسلم الناس من يده ولسانه ولا ينال درجة المؤمنين حتى ياء من جاره بعاريق او جاره بواد مر ولا يعلم من المتقين حتى يدعى بالاباء سره حذار الما بال الباء سر ايها الناس انه من خاف البيات ارجى ومن ارجى في المسير وصل وانما تعرفون عواقب اعمالكم اذ اطويت صحايف اجالكم ايها الناس ان نية المؤمن من

قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وسبحوه بكرة واصيلا اي اتنوا عليه بضروب التنا من التقديس والتحميد والتفليل والتكبير ويا هو اهل والثرا اذ لك بكرة واصيلا اي في كافة الاوقات ولا تكونوا من الغافلين

خیر من عمل و نية الفاسق شر من عمل ناکل ابو خیر

که صحیفه اقبال و دیباجه جلال هو عاقل است معتلن عتیه رسالت

ابو هریره است رضی الله عنه از ملازمان سجد رسول الله بود و احفظ

کثر

عظو بیان

و اضبط صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین ناکل احادیث محمد بن

اسماعیل البخاری رحمه الله در صحیح خود آورده است با سند ابو هریره

رضی الله عنه گفت روزی گفتم یا رسول الله از شما احادیث می شنوم و فراموشی

میکم رسول چه فرمود در اخود را بسط کن در الی بسط کردم رسول

دو دست مبارک خود را بهم کرد جنانکه کسی بدو کف چیزی در جای

ریزد و بردارد من اشارت کرد و مرا گفت در الی کرد کن در الی کردم

و بر سینه نهادم بعد از آن پنج از حضرت رسول علیه ام شنیدم پیش

فراموش نکردم و امام مسلم بن الحجاج در صحیح خود آورده است با سند

از ابو هریره رضو گفت کیست ابو هریره احادیث بسیار روایت میکند

کثرت روایت من از قلت شغل منست مردی مسکین بودم خدمت

رسول عمر میکردم قانع بلقیه مهاجران در بازار به بیع و شرا مشغول

بودند و انصار سوی اسباب و اموال می رفتند و مرا نه در بازار کاری



بود و نه در صحرای فراغت داشتیم غنیمت شمرد **نظم**

عشق بازی بجهاز کاری جو من بیکاریست

که جز این کار ندارم من مشکلیست

بنج هزار و هفتاد و چهار حدیث از سید سالار وایت کرد از آن

اخبار یکی از خبر است گفت شنیدم از هتر عالم صلح که در خطبه

فرمود **إِنَّهَا النَّاسُ مِنَ الْعَبْدِ لَا يَكْتَبُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**

**حَتَّى يُسَلِّمَ النَّاسُ مِنْ لَيْلٍ وَلِسَانَهُ** این را شامل است موضع

و شریف و قوی و ضعیف را ای خلیفه زادگان نام بنده را در جویک <sup>نام</sup> پادشاهان

بآسان نه نویسند و در روز نامه روز بهار ثبت نکنند تا جمع بشر از شتر

دست و زبان او بسلاحت نیابند دست تعدد از خلق کوتاه دارد

و بیازدی را خسته نکنند **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** <sup>زبان</sup> **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ**

**وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيًا وَتَسْبُوحًا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا** <sup>لغوه</sup> <sup>کناه</sup> <sup>زبان</sup>

**وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَتَسْبُوحًا** <sup>زبان</sup> **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ**

**وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ** <sup>زبان</sup> **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ**

**وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ** <sup>زبان</sup> **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ**

**وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ** <sup>زبان</sup> **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ**

سلامت یابد

لا یسئل

لا یسئل

لا یسئل

لا یسئل

عاجلاً <sup>آینه</sup> آجله عز الفضيحة <sup>زبان</sup> بن عياض رحمه الله لا يحل لك أن تؤذي  
كليباً <sup>سك</sup> أو خنزيراً <sup>خوک</sup> بغير حق وقيل البر الذك لا يؤذي الله <sup>مورچه</sup> **نظم**  
ميازار مورک <sup>زبان</sup> روزی کشت است <sup>تعليد</sup> که او نیز جان دارد و جان خوشست <sup>محل</sup>  
بنزد کهان و بنزد جهان <sup>جهت</sup> باز از مورکی نبرد جهان <sup>زبان</sup>  
و في الحديث ان الله تعاشر في اللعبة وعظماؤها ولوا من عبداً لها  
محمد <sup>بار</sup> احمد <sup>بار</sup> ثم اخروها ما بلغ <sup>سکون</sup> حرم من استخف بولي <sup>دوست</sup> من اولياء الله <sup>از دوستان</sup>  
تبارک و تعالی فقال العزاني <sup>عزانی</sup> و من اولياء الله تعا قال المؤمنون كلهم  
اولياء الله تعا <sup>عزانی</sup> اما سمعته يقول الله و في الذين آمنوا و في الخير عن  
الله تعا من اهلني و ليا فقد بارزني بالمحاربة و انا المنتقم <sup>کینه</sup> التايه لولي <sup>جور</sup>  
في الدنيا و الآخرة <sup>طابع</sup> و لا ينال درجة المؤمنین <sup>باز</sup> حتی  
یا من جاره بواقعه <sup>باز</sup> اوجاره بواقعه <sup>باز</sup> النید یافتن و رسیدن  
الباقية <sup>بلا</sup> الداهية <sup>بلا</sup> الباردة <sup>بلا</sup> المحلة <sup>بلا</sup> و نیابد و نرسد بدرجه مؤمنان تا  
ایمن نشود همسایه اول و بلا و یا از نیزکی غضب افتاد از همسایه ایمن  
نشد بدرجه مؤمنان نرسد و في الحديث من كان يؤمن بالله و اليوم  
الآخر فليكن جاره و في خبر آخر یا آمن من <sup>دیگر</sup> یات شیعان <sup>شیع</sup> و جاره عندك <sup>حرف</sup>



ظا و فاما ايمان نيست كه سيرة خسيده هسايه او كرسنه  
و عز ان سرب مال را رضی الله عنه عز النج عليه ام انه قال ان الجار  
يتعلق بجاره يوم القيامة فيقول يا رب <sup>من عود</sup> وسعت علي اخي هذا وقتي <sup>تذكري</sup>  
علي اشي جايعا و عطشا هذا شبعان فاساله لم اخلق بابي دوني  
و حرمني ما قد وسعت علي <sup>بوسه</sup> **قال الله تعالى** و اعبدوا الله و لا تشركوا به  
شيئا و بالوالد من احسانا اي احسنوا بالوالد من احسانا و يذكر القرني  
و بكل من ينكم و بينه قرابة و اليتامى و المساكين و ابن السبيل  
و الجار ذي القرني الذي قرى جواره و الجار الجنب الذي جواره بعيد و  
قبيل الجار النسبي و الجار الاجنبي و قرى و الجار ذي القرني نصبا على  
الاختصاص و تعظيما على عظم حق و حديث است هسايه ذي  
رايك حق است حق جوار هسايه مؤمن را و حق حق ايمان و حق جوار  
و هسايه مؤمن خویشاوند است حق جوار و حق ايمان و حق قرابت  
ظلم و حق کسی که احسان بالا و واجب و لازم بود از مسلمانان و در و  
است و لا يعبد من المتقين حتى يدع مالا بائسا به  
هذا الباب البائس و ان شمار برهین کاران نبود تا در و رع و تقوی

شکله شده

در

برای حذر

حکمک فرستاده بگذارد آنرا که در تنازل از خطر عقاب و خوف عذاب نباشد  
 برای حذر از آنجه در تعلق با واستحقاق ملامت و استجاب غواصیت باشد  
 تقوی ترک محرماتست و ورع احتراز از شبهات <sup>شبهت</sup> قال ابو بکر الصديق  
 رضي الله عنه كنا ندع سبعين بابا من الخلال مخافة ان تقع في الحرام  
 جاءت اخت بشر الحافي الى احمد بن حنبل <sup>خواهرم</sup> و قالت انا نغزل على سطوحنا  
 فتمر بنا على الظاهريه <sup>نور</sup> ويقع الشعاع <sup>نور</sup> علينا يجوز لنا الغزل  
 في شعاعها قال احمد بن حنبل عزانت عافاك الله قالت انا اخت بشر  
 الحافي فبكي احمد وقال مزيتك يخرج الورع الصديق ولا تغزني  
 في شعاعها فكان بشر الحافي رحمه الله لا يشرب الماء من الانهار <sup>جود</sup>  
 التي حفرها السلاطين سهل بن عبد الله رحمه الله ميلو يد حلال  
 صا في آنست که کامیاب او در وقت کسب خافند نباشد ذکر حق عز وجل  
 ذوالنور بصری رحمه الله علیه محبوس بود زیننه مخاص صا  
 از طبیب مال خویش طعامی ساخت و بیست نذران باز بنزد ذوالنون  
 فرستاد ذوالنور از آن طعام تنازل نکرد و گفت اگر چه طعام حلالست  
 اما طبق حرام است یعنی دست سحار <sup>سحر</sup> ضعیف عارف بنزد

نشان



احمد بن اسحاق فقيه آمد و سوال كرد و گفت كوسفند كوسفند  
 و از پسك او آتش ميكنم و آب طهارت بآن كرم ميكنم امروز كوسفند من  
 بخانه همسايه در آمده است و باره علوفه همسايه خورده و خبري من  
 امر ايشايد كه از پسك او آب طهارت كرم كنم فقيه كرمي از شاكفت ترا  
 بوا عظمي من فرستاد است شيخ ابو بكر دقاوق رحمه الله از كبار  
 مشايخ مصر بود و از اقربان شيخ جنيد بود شيخ رحمه الله گفت  
 در تيه بنی اسرائيل با نژاد شبار و زسر كردار بودند كرم سنه و تشنه  
 بودند چون ماه براه بپروان آمد لشكري پيش آمد و شربت آبي بخورد  
 خوردن سي سال سخت آن درد كنم مانند اين حكايه بنزد اهل روزگار  
 افسانه باشد

قارميه استغفار مرفوع

نظم

مرد هشیار درین دهر گم است و هر کسی هست بدان متهم است  
 از یکی در نلری تاب هزار است همه را عشق و دام و در می است  
 همه بدگشته و عذر همه این کرم بدنه فلان نیز هم است  
 همه کان طالب صید اند و حرام کوسه کز حق و حرم است  
 ایها الناس ان من خا و البیاض و مزاج و مزاج

فِي الْمَسِيرِ وَصَلَتْ الْعَدُوَّةُ وَأَقْعَ بِعَمَلِنَا وَالْإِسْمُ الْبَيَّاتُ  
 أَذْجُ الْقَوْمِ إِذَا سَارُوا وَاللَّيْلُ الْجَنَسُ أَنْ هَرَكَهُ مِنْ شَيْخُورِ آوَرْدِ  
 دَشْمَنُ تَرَسَدَ غَافِلًا وَازْدَرَمَنَزَانُ خَسْبِدُ وَرَرْتَصُونُ وَتَحْفَظُ مَبَالِغَتِ  
 كُنْدُ وَاوَلِ شَبَرِ رُوحِ بَرَاهِ آوَرْدِ وَهَمِ شَبَرِ لَهْ رُودِ وَهَرَكِ شَبَرِ نَجِ رَاهِ  
 بِرِخُودِ نَهْدِ بَامِلَادِ بِمَقْصِدِ سَدِ وَرَجِ بِرَاحَتِ يَدِ لَشُودِ وَازِ وَهَدِ  
 دَشْمَنِ اِيْمَنِ كُرْدِ دَعْنَدِ الصَّبَاحِ يُحْمِدُ الْقَوْمُ الشَّرِيحِ رَجِ اَنْدَكِ  
 مُتَمَرِّحِ رَاحَتِ بَسِيَارِ بُوْدِ هِيْجِ عَاقِلِ اَزِ رَاجِ نَشْمُودِ وَهَرَكِ رَدِ نِيَكِ  
 مَسَافِرِ سَفَرِ آخِرِ اسْتِ رِيْفِ مَنَزَلِ وَطَافِ طَرِيقِ شَمَارِ اسْتِ لَزِ شَيَاطِينِ  
 اِيْنِى وَجِيْ  
 نَظْمِ

مِيَا زِ بَادِيَهَ هَا زِ هَا زِ مَحْشِيَارِ عَرَابِيَا زِ تَوَهْمِ سِرْ بَرِنْدِ وَهَمِ كَالَا شَاعِ  
 اَزِ دَشْمَنِ خَبَرِ نَشَايِدِ بُوْدِ كِهْ غَفْلَتِ سِلَاحِ خَصْمِ اسْتِ نَظْمِ  
 دَرِ كَارِ خَصْمِ خَفِيَّتِ نِيَا شِيْ هِيْجِ حَالِ زِيْرَا كِهْ جَوَاغِ دُزْدِ بُوْدِ خَوَابِ بِلْبَانِ  
 هَمِ الْكُفْرِ شَبَرِ يَارِيَكِ نِيَا بِلْدَرِ وَصَبِيحِ صَادِقِ قِيَامَتِ دُزْدِ رَجِ مَنَدَانِ  
 بِرَاحَتِ رَسْنَدِ تَرَسْكَارِ اَزِ اِيْمَنِ نَشُوْنْدِ مَتَاعِ نَفِيْسِ اِيْمَانِ اَزِ غَارِ شَيْطَانِ  
 بِسَلَامَتِ كَدِ رَانِيَكِ زَبَانِ مُحَمَّدِ وَتَنَابُلِ شَايِنْدِ وَكُوِيْنْدِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَذْهَبَ



عَنْ الْحَزَنِ وَجْهَهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ <sup>غلا</sup> لَسَعِيهَا <sup>تأخر</sup> اِضْيَاءٌ <sup>خشرد</sup> رَضِيَتْ بِعَمَلِهَا <sup>تفسیر</sup>  
لَمَّا رَأَتْ ثَوَابَ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَعَزَائِمَ مَوْسَى الْأَشْعَرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ <sup>تعديل</sup>  
عَنْ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْإِنَّمَا شَيْءٌ مِثْلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ <sup>دید</sup> كَمَثَلِ رَجُلٍ  
أَتَى قَوْمًا فَقَالَ يَا قَوْمُ إِنِّي رَأَيْتُ الْحَيْشَ بَعْدِي <sup>نظر</sup> وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعَرِيَانُ <sup>بهره من</sup>  
فَالْإِنَّمَاءُ النَّجَاءُ فَاطْمَأْنِنُوا طَائِفَةً مِنْ قَوْمِهِ فَأَذْجُوا فَأَنْطَلَقُوا <sup>أطلبوا النجاء</sup>  
عَلَى يَدِهِمْ فَجَاءُوا وَلَكِنَّ طَائِفَةً مِنْهُمْ فَأَصْحَوْا مَكَانَهُمْ فَصَحَّ <sup>أهت</sup>  
الْحَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَنَاهُمْ فَكَذَلِكَ مِثْلُ مَا طَاعَنِي فَاتَّبَعُ مَا جِئْتُ <sup>زبان</sup>  
بِهِ مِنَ الْحَقِّ وَشَدُّ مِنْ عَصَانِي وَلَكِنَّتُ مَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ وَإِنَّمَا <sup>بیان</sup>  
تَصْرِفُونَ عَوَاقِبَ أَعْمَالِكُمْ إِذَا طَوَّلْتُمْ صَحَائِفَ  
أَجَالِكُمْ بَدَسْتِي كَمَا بَشَنَاسِيدَ عَاقِبَتِ أَعْمَالُ خَوِيشَ لَا جَوْنَ دَر  
نَوَارِ شُودَ صَحِيفَتِهَا وَأَجَالُ شَمَاجُونَ رُزْ عَمَرُ شَمَابِيَايَانِ رَسَدَ  
وَجَوِيلَكُ كَرْدَ ارْ شَمَارِاطِي كُنْتِدُ وَغَيْبُ عِيدِ شُودَ مَنَافِعُ نِيلُوكَارِي <sup>زبان</sup>  
وَمَضَارِ بِلْ كَرْدَ اِرِي بِرْ شَمَارُوشَن كَرْدَ دَرْ فَ الْحَدِيثُ الْمُؤْمِنُ إِذَا حَضَرَهُ <sup>زبان</sup>  
الْمَوْتُ يَشِي بِرُضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَاهِيَةٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا آتَا <sup>مشارت مودیرا</sup>  
فَأَحَبُّ لِقَاءِ اللَّهِ وَأَحَبُّ لِقَاءِ لِقَاءِهِ وَإِنْ الْكَافِرُ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ يَشِي <sup>دید</sup>

وكنتم

صبر

بِعَذَابِ اللَّهِ وَعَقُوبَتِهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَلْوَدَّ إِلَيْهِ مِنْهَا أَمَامَهُ فَلَوْ لِقَاءُ  
اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ

نظم

توروی نشاید از انگاه بینی که از میرا رویت شود ز عفرانی

دین صریح صورت نیکو تان ترست ازین زلیخا ترس که نور دانی

که از میرا صورت می رسته گردد اسیر از عوان و اجیر از عوانی

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ نِيَّةَ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةَ

الْفَاسِقِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ إِنْ أَرَادَ بِتَكْلِيفِ يَدِهِ شَيْءًا لَمْ يَنْتِزِعْ

بِهِ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةَ فَاسِقٍ يَدُ تَوَارِ عَمَلِهِ وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ أَعْتَبَارُ أَعْمَالِهِ نِيَّةٌ لَسْتُ وَنَمَازُ وَرَوْزَةُ وَزَكَاةٌ وَ

حَجٌّ وَسَايَاطَاعَتِي وَعِبَادَاتِي بِنِيَّةٍ مُعْتَقَرَةٌ لَسْتُ وَنِيَّةٌ عَمَلُ قَلْبٍ

لَسْتُ وَمَعْنَى نِيَّةٍ قَصْدٌ وَغَرَمٌ لَسْتُ وَعَمَلُ قَلْبٍ لَدَامٌ لَسْتُ أَمَّا

أَعْمَالُ جَوَارِحٍ لَدَامٌ نَهْ بُوْد ظَاهِرٌ بِهَرْ جِزِي مَشْغُولٌ كِرْدُ **فَصْرَحَ**

أَمَّا دَلِيلُ سِرِّ عَهْدِ خَوِشْتَارِ اسْتَوَارِ اسْتُ جَوْنِ مُؤْمِنِ نِيَّتِ

خَيْرُ كُنْدِ نِيَّتِ وَبِعَمَلِ نَسْلِ بِنَا بَرَوَانِ عِي بُودِ حَقِّ تَعَاوُلِ ابِ نَفْسِ

نِيَّتِ وَلا تَوَابِ هَذَا أَمَّا عَمَلُ لَدَانِ نِيَّتِ تَوَابِ نَبُودِ خَوَاجِ كَايِنَاتِ

که که المؤمن

فنداج



صلی الله علیه وسلم بغزو تبوک میرفتند راه دور بود و هو الکرم  
 وزاد اندک فرکب متعذر بعضی از صحابه موافقت نتوانستند کرد  
 تَوَلَّوْا وَاعْنَيْنَهُمْ تَغْيِضُ مِنَ الدَّعِیِ حَزَنًا اَلَا تَجِدُوْا اَمَّا یَنْفَقُوْنَ بِاَزْ  
 کشتند و آب حسرت از چشمها، ایشان میرفتند رسول علیه السلام  
 فرمود از بِلَدِیْنِهٖ اَقْوَامًا مَّا سِرْنَا سِرًّا وَاَقْطَعْنَا وَاَدِیَا وَاَوْطِیْنَا  
 مَوْطِیًّا یَغِیْضُ الْكَفَّارُ وَاَلَا نَفَقْنَا نَفَقَةً اَلَا شَرَّکُونَا فَاذْکَرْنِیْتَ  
 ایشان درست بود بحسن نیت یا جان بازان در ثواب شریک شوند اگر چه  
 بصورت در صورت حاضر نبودند شیخ قدس الله روحه الصریح  
 فرمود بسیار کس را قصداً بلاد عالم با ما هم زانو نشسته اند و بسیار  
 هم زانو از یاد در را سر ایلتای مذکور است که قحطه سالی بود مردی  
 تَوَدُّ رِیْکَیْ دِرْدِیْ لَیْسَ اَیْدِیْ کَاشِکِیْ تَوَدُّ رِیْکَ اَرْدِیْ تَابِرْکُیْ نَکَانِ  
 قسمت کرده بی حق تعالی و تقدیر از صدق نیت او دانست به پیغامبر  
 وِیْ رُحِیْ فَرَسْتَاذِ قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَعَا قَدْ قَبِلَ صَدَقَتَکَ وَاَنْتَ شَکْرُ حَسَنِ  
 نَبِیِّکَ وَاَعْطَاکَ ثَوَابَ الْوُکَانَ طَعَامًا فَتَصَدَّقْتَ بِهٖ بَلَوِیْ اَنْزَ صَدِیْقِ  
 لَآلَهٗ خَلَاوَنَ لَعَصَدِیْقَ تَرَا قَبُولَ کَرْدِ وِتْرَا ثَوَابَ اَیْنَ مَقْدَارِ طَعَامِ

۴  
 امر مؤمنان

خداوند من دست

بمحتاجان دادنی داد و قلیل ملتوب فی التَّوَرَّیة یا ارید به وجهی

فقلیل کثیر و عالم یزد به وجهی فلتثیره قلیل بعضه گفت اندنیت

وظیفه د لست و در معدون مصروف و منزل محبت در شد وظیفه

اوبهتر از وظیفه اعضا و جوارح و معانی باطنیه و فضایل روحانیه

کاملتر از تکاسب بلنیه و شیخ الاسلام محمد بن علی الحکیم ترمذی

رحمه الله در وصف اندرون پرور از گفته است فضیلت سرپرته

علا نیته فاحظه من سرای پرور ترازی عملا الثقلین عمر نوح صلوات

الله علیه و بضمها تبیین الاشیاء و مصواع

نیت فاستبد ترازی عملا و نیت او کفر مستدام و مشرک ابدست اگر چه

عما ظاهر او را نهایت است و امام ربانی شمس العارفین اما الزمان

سجاولند که رحمه الله در عین المعانی در تفسیر این آیت گفته است

کلما انضجت جلودهم بیدلناهم جلودا غیرها لیدوقوا العذاب ان

الله کان عزیزا حکیم عزیزا ای غالب بالانتقام حکما بعدا بکافر

کا اعتقاد علی الله و ام مخلص لا نعیم مقیم و اجر عظیم و ملک ابدی و

عز سرمدی و سعادت غایت و کرامت نهایت و اقبال نه زوال

عمر نوح هزار و چهار صد و بیست و یک  
دیگر توفیق هزار و بیست و یک



و دولت انتقال و علو معارج و سموت بالا رخ ثواب نیت غایت و  
 ارادت نهایت و استر و لیت زبیکه <sup>ببیند</sup> فی المنام <sup>خواب</sup> فقالت غفر بیهذه  
 الكلمات لا اله الا الله افني بها عمري لا اله الا الله اذ خل بها قبري <sup>کور</sup>  
 لا اله الا الله اخلوبها و خذ لي لا اله الا الله التي بها زني عهدا يمان <sup>منعید</sup>  
 عقد ابدست **نظم**

ای مونس این در لقا مغم غم تو **ما** در خلوت جان و مونس و یارم غم تو <sup>خالی</sup>  
 از سابقه از لک نریدم عشقت **ما** تا عاقبت ابدیدارم غم تو  
 اما کاهل را نشایلیکه اعتماد برین حرف کند که نیت مؤمن را از عمل  
 اوردست از عمل برارد که نشان صدق نیت مساریست است <sup>زود</sup> در عملانکه  
 مانع در راه افتد حق تعالی و تقدیر سعی را بآرادت قرین کرد و جزا  
 را بر هود و ترتیب فرمود **قال الله تعالى** ومن اراد الاخرة وسع لها  
 سعيها وهو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا <sup>مقبولا</sup> و عن بعض المتقدمين  
 انه قال من لم يكن له ثلث لم ينفع عمله ايمان ثابت و نية صالحة  
 و عمل مضرب و قراءه هذه الآية و رزقنا الله الصبر و الاخلاص  
 في القول و العمل و تاب علينا قبل اجلوا الاجل و صلى الله على محمد

سعی و نیت و عمل

توبه ما را مقبره کند

آمد

## وَاللهُ أَجْمَعُ فِي الْحَلَالِ الثَّامِنُ

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَنْقَطَعِ إِلَى اللَّهِ فِي دُنْيَا  
كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَعْرُوفَةٍ فِيهَا وَمِنْ أَنْقَطَعِ إِلَى الدُّنْيَا  
وَكُلِّهِ اللَّهُ إِلَيْهَا وَمِنْ حَارِ الْأُمُورِ مَعْصَةُ اللَّهِ  
كَأَنَّا بَعْدَ مَحَارِجٍ وَأَقْرَبُ مَحَالَتَقَى وَمِنْ طَلَبِ مَحَامِدِ  
النَّاسِ مَعَاصِي اللَّهِ عَادَ حَامِلُهُ مِنْهُمْ لَهُ ذِمَّةٌ  
وَمِنْ أَرْضَى النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكُلِّهِ اللَّهُ إِلَيْهِمْ  
وَمِنْ أَرْضَى اللَّهَ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ شَيْئَهُمْ  
وَمِنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى كَفَاهُ اللَّهُ  
مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ وَمِنْ أَصْلَحَ سِرِّيَّتِهِ أَصْلَحَ  
الَّذِي عَلَانِيَتُهُ وَمِنْ عَمِلَ الْآخِرَةَ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ  
دُنْيَا <sup>بِشَاكِلَتِهِ</sup> <sup>يُؤَيِّدُ</sup> سِرِّيَّتِهِ تَفْسِيرُ كِتَابِ مَنِيْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ  
اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ بِنُضَائِكَ قِيَاسُ نَحْوِ مَوْجُودِ أَرْسِيْدَانِيَا وَرُسُلِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَايَتُ كُرْدِ وَلَغَتِ رَسُولُ عَلَيْهِ أَمَ مَوْجُودِ مَنْ



انقطع الى الله في دنياه كفاة الله كل مونة  
فيها هره از خلاق و علايق دنيا منقطع شود و امر و بتل  
التي تبتيلا امتثال غايد و دست از اشغال دنيا كوتاه كند و بفرغت  
بال روي حضرت ذوالجلال آرد ايند تنها و تقدس اسباب معيشت  
او بسازد و ابواب خيرات بروي كشايد تا تته الدنيا وهي را غمة اي  
تا آتية من غير طلب لها صاغرة ذليلة <sup>در دن خوار</sup> في تعب طلب لا بد او  
از دنيا بنزد او بيايد و قال بعض الخبيرين عن الله تعالى انه ارحم  
الدينيا اخذني من خدمتي و اتعجبني من خدمتي خلعت كن انرا  
كه خلعت من مشغول است و برنجان انرا كه خدمت ترا بطاعت  
من كذيلة است و قال ابراهيم ادم رحمة الله عليه طلبنا  
الفقر فاستقبلنا الغنا و طلب الناس الغنا فاستقبلهم الفقر  
فقر اطلب كديم غنا باستقبال ما آما دار باب دنيا غنا طلب كردند  
فقر و فاق ايشان را بيسر آمدن طمعي روح حاصل كز كه سلك  
عالم طبيعت استخوان نمائند عالمي هيت باشي يا سوي الله سر

التي  
تبع

فروميار نظم

بالاسر

سید جلال الدین

卷之四

آخرین نشریات فرق تواند  
برجین جو رضا از راه نشر

وَمِنْ أَنْفُطَمَ إِلَى الدُّنْيَا وَكُلُّهُ اللَّهُ إِلَهِهَا وَهِيَ أَنْفُطَمَ

دَوْر هَمَّتِي وَخُسِر طَبِيعِي وَرَكَالَتِ رَأْيِي وَكَالَتِ فِعْمِي دُنْيَا الرَّزِينَةِ

و روی بکلی باین خالکان پیر از شک مرد ار ار حق جل جلاله اورا

بدنیا بدارد دنیا دار از و بدارد روز بروز کارش تیره بود شیطان

بروجین دست شود خوش هوا مسخر دنیا کرد اند قال البی علیہ

السلام تصغر عبد الدينار وعبد الله وعبد الخليفة ان اعطى طرية

وَأَنْزَلَ فِي عِطَاسِ خَاتَمِ وَأَنْتَلِسَ إِذَا شِئْتَ فَلَا أَنْتَقِشَ هَلَاكِاد

بنده درم و دینار و بنده کلیم که هست قاصدا و الزین محقر است بنده در

ملا ارضا و سخیط او درم و دینار بود بیستمین <sup>ششم</sup> راضی کرد و اگر <sup>توان</sup> <sup>جابه</sup> <sup>شاد</sup>

مطلوب او با و برسد اس عصب <sup>دور</sup> لغاد او شعله از دلش <sup>4</sup> و انگیخت  
هلا کرد و نگو ساریه و اذاش <sup>5</sup> فلا انتقش <sup>6</sup> شا <sup>7</sup> لا <sup>8</sup> اذ <sup>9</sup> اذ <sup>10</sup> اذ <sup>11</sup> اذ <sup>12</sup> اذ <sup>13</sup> اذ <sup>14</sup> اذ <sup>15</sup> اذ <sup>16</sup> اذ <sup>17</sup> اذ <sup>18</sup> اذ <sup>19</sup> اذ <sup>20</sup> اذ <sup>21</sup> اذ <sup>22</sup> اذ <sup>23</sup> اذ <sup>24</sup> اذ <sup>25</sup> اذ <sup>26</sup> اذ <sup>27</sup> اذ <sup>28</sup> اذ <sup>29</sup> اذ <sup>30</sup> اذ <sup>31</sup> اذ <sup>32</sup> اذ <sup>33</sup> اذ <sup>34</sup> اذ <sup>35</sup> اذ <sup>36</sup> اذ <sup>37</sup> اذ <sup>38</sup> اذ <sup>39</sup> اذ <sup>40</sup> اذ <sup>41</sup> اذ <sup>42</sup> اذ <sup>43</sup> اذ <sup>44</sup> اذ <sup>45</sup> اذ <sup>46</sup> اذ <sup>47</sup> اذ <sup>48</sup> اذ <sup>49</sup> اذ <sup>50</sup> اذ <sup>51</sup> اذ <sup>52</sup> اذ <sup>53</sup> اذ <sup>54</sup> اذ <sup>55</sup> اذ <sup>56</sup> اذ <sup>57</sup> اذ <sup>58</sup> اذ <sup>59</sup> اذ <sup>60</sup> اذ <sup>61</sup> اذ <sup>62</sup> اذ <sup>63</sup> اذ <sup>64</sup> اذ <sup>65</sup> اذ <sup>66</sup> اذ <sup>67</sup> اذ <sup>68</sup> اذ <sup>69</sup> اذ <sup>70</sup> اذ <sup>71</sup> اذ <sup>72</sup> اذ <sup>73</sup> اذ <sup>74</sup> اذ <sup>75</sup> اذ <sup>76</sup> اذ <sup>77</sup> اذ <sup>78</sup> اذ <sup>79</sup> اذ <sup>80</sup> اذ <sup>81</sup> اذ <sup>82</sup> اذ <sup>83</sup> اذ <sup>84</sup> اذ <sup>85</sup> اذ <sup>86</sup> اذ <sup>87</sup> اذ <sup>88</sup> اذ <sup>89</sup> اذ <sup>90</sup> اذ <sup>91</sup> اذ <sup>92</sup> اذ <sup>93</sup> اذ <sup>94</sup> اذ <sup>95</sup> اذ <sup>96</sup> اذ <sup>97</sup> اذ <sup>98</sup> اذ <sup>99</sup> اذ <sup>100</sup> اذ <sup>101</sup> اذ <sup>102</sup> اذ <sup>103</sup> اذ <sup>104</sup> اذ <sup>105</sup> اذ <sup>106</sup> اذ <sup>107</sup> اذ <sup>108</sup> اذ <sup>109</sup> اذ <sup>110</sup> اذ <sup>111</sup> اذ <sup>112</sup> اذ <sup>113</sup> اذ <sup>114</sup> اذ <sup>115</sup> اذ <sup>116</sup> اذ <sup>117</sup> اذ <sup>118</sup> اذ <sup>119</sup> اذ <sup>120</sup> اذ <sup>121</sup> اذ <sup>122</sup> اذ <sup>123</sup> اذ <sup>124</sup> اذ <sup>125</sup> اذ <sup>126</sup> اذ <sup>127</sup> اذ <sup>128</sup> اذ <sup>129</sup> اذ <sup>130</sup> اذ <sup>131</sup> اذ <sup>132</sup> اذ <sup>133</sup> اذ <sup>134</sup> اذ <sup>135</sup> اذ <sup>136</sup> اذ <sup>137</sup> اذ <sup>138</sup> اذ <sup>139</sup> اذ <sup>140</sup> اذ <sup>141</sup> اذ <sup>142</sup> اذ <sup>143</sup> اذ <sup>144</sup> اذ <sup>145</sup> اذ <sup>146</sup> اذ <sup>147</sup> اذ <sup>148</sup> اذ <sup>149</sup> اذ <sup>150</sup> اذ <sup>151</sup> اذ <sup>152</sup> اذ <sup>153</sup> اذ <sup>154</sup> اذ <sup>155</sup> اذ <sup>156</sup> اذ <sup>157</sup> اذ <sup>158</sup> اذ <sup>159</sup> اذ <sup>160</sup> اذ <sup>161</sup> اذ <sup>162</sup> اذ <sup>163</sup> اذ <sup>164</sup> اذ <sup>165</sup> اذ <sup>166</sup> اذ <sup>167</sup> اذ <sup>168</sup> اذ <sup>169</sup> اذ <sup>170</sup> اذ <sup>171</sup> اذ <sup>172</sup> اذ <sup>173</sup> اذ <sup>174</sup> اذ <sup>175</sup> اذ <sup>176</sup> اذ <sup>177</sup> اذ <sup>178</sup> اذ <sup>179</sup> اذ <sup>180</sup> اذ <sup>181</sup> اذ <sup>182</sup> اذ <sup>183</sup> اذ <sup>184</sup> اذ <sup>185</sup> اذ <sup>186</sup> اذ <sup>187</sup> اذ <sup>188</sup> اذ <sup>189</sup> اذ <sup>190</sup> اذ <sup>191</sup> اذ <sup>192</sup> اذ <sup>193</sup> اذ <sup>194</sup> اذ <sup>195</sup> اذ <sup>196</sup> اذ <sup>197</sup> اذ <sup>198</sup> اذ <sup>199</sup> اذ <sup>200</sup> اذ <sup>201</sup> اذ <sup>202</sup> اذ <sup>203</sup> اذ <sup>204</sup> اذ <sup>205</sup> اذ <sup>206</sup> اذ <sup>207</sup> اذ <sup>208</sup> اذ <sup>209</sup> اذ <sup>210</sup> اذ <sup>211</sup> اذ <sup>212</sup> اذ <sup>213</sup> اذ <sup>214</sup> اذ <sup>215</sup> اذ <sup>216</sup> اذ <sup>217</sup> اذ <sup>218</sup> اذ <sup>219</sup> اذ <sup>220</sup> اذ <sup>221</sup> اذ <sup>222</sup> اذ <sup>223</sup> اذ <sup>224</sup> اذ <sup>225</sup> اذ <sup>226</sup> اذ <sup>227</sup> اذ <sup>228</sup> اذ <sup>229</sup> اذ <sup>230</sup> اذ <sup>231</sup> اذ <sup>232</sup> اذ <sup>233</sup> اذ <sup>234</sup> اذ <sup>235</sup> اذ <sup>236</sup> اذ <sup>237</sup> اذ <sup>238</sup> اذ <sup>239</sup> اذ <sup>240</sup> اذ <sup>241</sup> اذ <sup>242</sup> اذ <sup>243</sup> اذ <sup>244</sup> اذ <sup>245</sup> اذ <sup>246</sup> اذ <sup>247</sup> اذ <sup>248</sup> اذ <sup>249</sup> اذ <sup>250</sup> اذ <sup>251</sup> اذ <sup>252</sup> اذ <sup>253</sup> اذ <sup>254</sup> اذ <sup>255</sup> اذ <sup>256</sup> اذ <sup>257</sup> اذ <sup>258</sup> اذ <sup>259</sup> اذ <sup>260</sup> اذ <sup>261</sup> اذ <sup>262</sup> اذ <sup>263</sup> اذ <sup>264</sup> اذ <sup>265</sup> اذ <sup>266</sup> اذ <sup>267</sup> اذ <sup>268</sup> اذ <sup>269</sup> اذ <sup>270</sup> اذ <sup>271</sup> اذ <sup>272</sup> اذ <sup>273</sup> اذ <sup>274</sup> اذ <sup>275</sup> اذ <sup>276</sup> اذ <sup>277</sup> اذ <sup>278</sup> اذ <sup>279</sup> اذ <sup>280</sup> اذ <sup>281</sup> اذ <sup>282</sup> اذ <sup>283</sup> اذ <sup>284</sup> اذ <sup>285</sup> اذ <sup>286</sup> اذ <sup>287</sup> اذ <sup>288</sup> اذ <sup>289</sup> اذ <sup>290</sup> اذ <sup>291</sup> اذ <sup>292</sup> اذ <sup>293</sup> اذ <sup>294</sup> اذ <sup>295</sup> اذ <sup>296</sup> اذ <sup>297</sup> اذ <sup>298</sup> اذ <sup>299</sup> اذ <sup>300</sup> اذ <sup>301</sup> اذ <sup>302</sup> اذ <sup>303</sup> اذ <sup>304</sup> اذ <sup>305</sup> اذ <sup>306</sup> اذ <sup>307</sup> اذ <sup>308</sup> اذ <sup>309</sup> اذ <sup>310</sup> اذ <sup>311</sup> اذ <sup>312</sup> اذ <sup>313</sup> اذ <sup>314</sup> اذ <sup>315</sup> اذ <sup>316</sup> اذ <sup>317</sup> اذ <sup>318</sup> اذ <sup>319</sup> اذ <sup>320</sup> اذ <sup>321</sup> اذ <sup>322</sup> اذ <sup>323</sup> اذ <sup>324</sup> اذ <sup>325</sup> اذ <sup>326</sup> اذ <sup>327</sup> اذ <sup>328</sup> اذ <sup>329</sup> اذ <sup>330</sup> اذ <sup>331</sup> اذ <sup>332</sup> اذ <sup>333</sup> اذ <sup>334</sup> اذ <sup>335</sup> اذ <sup>336</sup> اذ <sup>337</sup> اذ <sup>338</sup> اذ <sup>339</sup> اذ <sup>340</sup> اذ <sup>341</sup> اذ <sup>342</sup> اذ <sup>343</sup> اذ <sup>344</sup> اذ <sup>345</sup> اذ <sup>346</sup> اذ <sup>347</sup> اذ <sup>348</sup> اذ <sup>349</sup> اذ <sup>350</sup> اذ <sup>351</sup> اذ <sup>352</sup> اذ <sup>353</sup> اذ <sup>354</sup> اذ <sup>355</sup> اذ <sup>356</sup> اذ <sup>357</sup> اذ <sup>358</sup> اذ <sup>359</sup> اذ <sup>360</sup> اذ <sup>361</sup> اذ <sup>362</sup> اذ <sup>363</sup> اذ <sup>364</sup> اذ <sup>365</sup> اذ <sup>366</sup> اذ <sup>367</sup> اذ <sup>368</sup> اذ <sup>369</sup> اذ <sup>370</sup> اذ <sup>371</sup> اذ <sup>372</sup> اذ <sup>373</sup> اذ <sup>374</sup> اذ <sup>375</sup> اذ <sup>376</sup> اذ <sup>377</sup> اذ <sup>378</sup> اذ <sup>379</sup> اذ <sup>380</sup> اذ <sup>38</sup>

هذه بقية ما ذكره في تاريخه من أخبار بني إسرائيل  
في رسله والانتقاة استخدا في خا خسار وياسر خا و...  
في رسله والانتقاة استخدا في خا خسار وياسر خا و...

نیاید و مَرُحاً و الاثرُ بمُغَصِّصَةِ اللّٰهِ كَاَنْ اَبْعَدَ مَحَا

رَجَاؤًا قَرِيبًا مَّا تَعْلَمُ الْمُحَاوَلَةُ طَلَبُ الشَّيْءِ بِحِمْلَةٍ هَكَذَا مُرَادٌ

ایند از سرب ایسی کار که طلب کسی خیلند هر که مرادی

1



جوید از راه مخالفت امری یا ارتکاب <sup>مخالفت</sup> متع هر چند پیش جوید کم  
 یابد و هر چند نزد یکی رود از مراد د و تر افتد و هر چند از یک  
 حذر کند ضرر آن با و نزد یکی تر شود و اگر از راه فساد مراد رسد  
 آنرا استدراج باشد <sup>ترش</sup> **مصراع** مانند بجای که روز فرد دهند  
 و من طلب محاسن الناس بمعاصی الله عاد حامله <sup>ظاهر حق</sup> <sup>ظاهر حق</sup> <sup>ظاهر حق</sup>  
 منهم له ذاما و هر که محبت و ثناء خلق جوید معاصی و  
 فرمان حق را خلاف کردن <sup>فقدار</sup> آنکس که ثنای طمع دارد جفا شنود  
 ملاحت عنقت متبدل شود قال النبی علیه ام از قلوب این آدم  
 بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها لیسوا مقالب القلوب <sup>دو انگشت</sup> <sup>بین</sup> <sup>انگشتان</sup> <sup>بگرداند</sup> <sup>خدای</sup>  
 دلهارا از دوستی ببرد اند بفسق و فجور مشهور شود با ارتکاب  
 منکر معروف کرد و در حدیث است که اگر بند طاعت کند در اند  
 هفتاد خانه هر روزی از آهن حق تعالی در او عمل صالح او را در  
 بوشانند خلعت او را بصلاح ذکر کنند کس او را از ثنای جمیل او پر شود  
 و اگر مردی معصیت کند در اندرون هفتاد خانه هر روزی خانه  
 از آهن شود خدای تعالی بر او عذاب را و اندازد و تا مردمان

او

دنیایه و غیره را اندر روز دهد

اورا بیشتر و فساد یاد کنند و من از رضی الناس بسخط الله  
 و كَلَّمَ الله النبی و من از رضی الله بسخط الناس  
 لَفَاهُ الله شَرِّ هَرَكَةٍ خشنودی مردمان جدید را خشنودی  
 رحمان ایند سبحانه و تعصمت و تائید خود لازم باز کرد و او را  
 بغیر بکار مردم و در بخند و رشود و هر که رضا حق تعالی طلب کند  
 بنیاد خشنودی بر میان حق تعالی خلق لازم و کفایت کند و حفظ و کفایت  
 خود را قویتر آورد اندک هر عالم بعد از او بیرون آیند و در مکر و  
 نکلند کید هیچ د قیق را فرو نلاند سعی را باطل گردد **نظم**  
 کورجرب سخت با من خود نیست مائی که خصم شیر شو جو خداست یا ورم  
 عَلَیْكَ بِالْصَّدَقِ وَلَوْ اَنْتَ **اخر قیل الصدق بنی العید**  
 و ابتغ رضی الله فاعبى الراک **من اسخط المولى و ارضى العید**  
**احفظ الله يحفظك من احسن فيما بينه و بين الله تع**  
**لناه الله ما بينه و بين الناس الاحسان نیکو بی کردن و هر که**  
**نیکو کند رانجه میان اوست و حضرت عزت عهده که او را است با**  
**حضرت از ایمان و طاعت آن عهده او را کند و از تقضی بر خیزد باشد**

اء احرق الناس من سبب الصدق

من احفظ الله يحفظك



و روضه ایمان را بآب احسان تازم دارد و در سیر و علانیه حاضر  
و ذاکر باشد و در شدت و رخا طریق رضا اسلور کند و در هیچ حالت  
خود را معذور ندارد و بی غفرت و کوی لایم غم و راز عزائم امور روی نکند و اند  
حق تعالی کفایت کند آنچه را که میان او ست و میان خلق و او را بکست  
غیر نکند و در تصرف غیر از او کوتاه کند و حافظ و حامی او باشد  
خداوند

## نظر

تو خدای شو که خود همه عالم در ریاست <sup>خدای</sup> خدای کریم سر بر روی تنب تر نکردد  
لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لِقَاءَ <sup>لِقَاءِ</sup> لَأَيِّ نِعْتٍ سَالِكٍ صَابِرٍ <sup>صَابِرٍ</sup> أَسْتَغْنَى <sup>أَسْتَغْنَى</sup> رَاحَةً  
الْعُتَا <sup>الْعُتَا</sup> وَمَا لَمْ يَلْحَقْ <sup>يَلْحَقْ</sup> رَاحَةً <sup>رَاحَةً</sup> أَهْلَ مَحَبَّتِ <sup>مَحَبَّتِ</sup> <sup>نظم</sup>

## نضا

احدا الملامة في هو الذينة <sup>مطابق</sup> <sup>من ابايد</sup> <sup>مقول لار</sup> <sup>خدم من</sup>  
 حبال الذكر فليمني الموم <sup>مدا</sup> <sup>مدا</sup> <sup>مدا</sup> <sup>مدا</sup>  
 عشقت علامت جهان في ارزد <sup>مدا</sup> <sup>مدا</sup> <sup>مدا</sup> <sup>مدا</sup>  
 شيخ قدس الله روح العزيز في فرمود الكرم جهان بانكار تو  
 برخيزند تو بر کار خود باش حق را ظاهر کنند و صلاقی را  
 نصرت فرماید و شری بدگوی را کفایت کند یاری کتابی تصنیف کرده بود  
 دلایلی گفت بر وفات خضر صلوات الله علیه در ویشی از کنجی بیرون

آمد و گفت اگر تو هذا کتاب تصنیف کنی جوهر روز خضر را علیه ام  
ع بینم هرگز من عیان خود را به بیان تو ندهم <sup>چشم حیده</sup> لیسرا <sup>و</sup> الخیر <sup>و</sup> المعاینه  
هر کجا معاینه باشد خبر چه سود کند <sup>و</sup> من اصالح <sup>و</sup> سریره  
اصالح الله <sup>بیرود</sup> علانیت <sup>بیرود</sup> السر و السریة <sup>برای</sup> و احده <sup>و</sup> هر که بصلا  
آرد نهان خود را خدای عز و جل بصلاح آرد آشکارا و راهی که  
در صفا عقیده و نور باطن و صلاح قلب <sup>و</sup> کوشش حق تعالی اعمال  
ظاهر او را بسلامت و موافق احوال باطن او کرد اند <sup>و</sup> قال النبی علیه  
السلام ان فی الجسد <sup>و</sup> الضغنه <sup>و</sup> اذا <sup>و</sup> اصلیحت <sup>و</sup> صلیح <sup>و</sup> الجسد <sup>و</sup> کلّه <sup>و</sup>  
اذا <sup>و</sup> فسدت <sup>و</sup> فسد <sup>و</sup> الجسد <sup>و</sup> کلّه <sup>و</sup> الا <sup>و</sup> هو <sup>و</sup> القلب <sup>و</sup> مقصود <sup>و</sup> سیلک <sup>و</sup> کاینات  
علیه افضل الصلوات <sup>و</sup> و ایلا <sup>و</sup> الحیات <sup>و</sup> فرمایند <sup>و</sup> خانه <sup>و</sup> وجود  
آدمی کوشش با مرگ است که جز او بصلاح آید <sup>و</sup> تن <sup>و</sup> بصلاح آید  
و جز او بفساد میل کند <sup>و</sup> تن <sup>و</sup> متابعت <sup>و</sup> او کند <sup>و</sup> از کوشش با مرگ  
دلست <sup>و</sup> منبع <sup>و</sup> خیر <sup>و</sup> و منشاء <sup>و</sup> شر <sup>و</sup> است <sup>و</sup> هبط <sup>و</sup> انوار <sup>و</sup> قدس <sup>و</sup> و منظر  
ربانی <sup>و</sup> از <sup>و</sup> مضغه <sup>و</sup> است <sup>و</sup> نیست <sup>و</sup> و عقید <sup>و</sup> شیطان <sup>و</sup> همان <sup>و</sup> کوشش <sup>و</sup> باره  
صنوبر <sup>و</sup> است <sup>و</sup> فی <sup>و</sup> الحدیث <sup>و</sup> الشیطان <sup>و</sup> جاء <sup>و</sup> ثم <sup>و</sup> علی <sup>و</sup> قلب <sup>و</sup> بنی <sup>و</sup> آدم <sup>و</sup> فاذا

الحمد لله

سید صوفی



ذَكَرَ اللَّهُ خَيْرَ وَادَا غَفَلَ التَّعَمُّ قَلْبَهُ وَقَالَ عَلَى رُضَى اللَّهِ عَنْهُ إِنْ  
 لَدَى فِي رُضَى أَنْبِيَاءٍ وَهِيَ الْقَلْبُ فَاحْبَبَهَا إِلَيْهِ أَصْفَاهَا زَارِقَهَا  
 أَصْلِبُهَا تَمَقِّسَةً فَقَالَ أَصْلِبُهَا فِي الدِّينِ وَأَصْفَاهَا فِي الْيَقِينِ  
 وَارِقَهَا عَلَى الْإِخْوَانِ وَقَالَ الْعَبُّ لِعَايِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الْإِنْسَانُ  
 عَيْنَاهُ نَهَارٌ وَإِذَا نَاهُ قَمْعٌ لِسَانُهُ تَرْجَمَانٌ وَيَدَاهُ جَنَاحَانِ وَ  
 رِجْلَاهُ بَرِيدٌ وَالْقَلْبُ مَلِكٌ فَادَا طَابَ الْمَلِكُ طَابَ جُنُودُهُ وَقَالَتْ  
 عَايِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا هَكَذَا سَمِعْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ الْكَرَّ لَشُكْرِ بَرِيَّةٍ شَدِيدٌ جَوْرٌ بِأَدْنَى شَأْنٍ مِنْ سُنْدٍ مَلِكٌ يَأْتِي  
 لَشُكْرِيَانِ جَمْعٌ آيِنْدَا مَا الْكَرَّ بِأَدْنَى شَأْنٍ مِنْ سُنْدٍ مَلِكٌ يَأْتِي  
 لَشُكْرِيَانِ بَرِيَّةٍ يَدٌ وَقَالَ سَلْمَانُ فَارِسِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنْ لَكَ أَمْرٌ  
 جَوَانِيًا وَبَرَانِيًا فَمَنْ يَصْلُحُ جَوَانِيًا يَصْلُحُ اللَّهُ بَرَانِيًا وَمَنْ  
 يَفْسُدُ جَوَانِيًا يَفْسُدُ اللَّهُ بَرَانِيًا الْجَوَانِيَّةُ نِسْبَةٌ إِلَى الْجَوْرِ وَهُوَ  
 بَاطِنٌ يَقَالُ جَوْرُ الْبَيْتِ لِلدَّخْلِ وَالْبَرَانِيَّةُ نِسْبَةٌ إِلَى الْبَرِّ وَهُوَ الظَّاهِرُ  
 وَزِيَادَةُ اللَّفْظِ وَالنُّزُولُ لِلتَّأَكِيدِ وَالْمَعْنَى أَنَّ لَكَ أَمْرًا سَلَا وَشَاءَنَا  
 بَاطِنًا وَعَلَيْنَا وَشَاءَنَا ظَاهِرًا هَكَذَا سَمِعْتُ رَأْسِي بَاطِنًا وَ

آشکاری است و شای ظاهری هر که در اصلاح سر و باطن سعی  
 کند و احوالی که از خلق برشیک است کوشش تا بر وفق رضا  
 خدای تعالی بر دایره عز و جلال ظاهر امور او را مناسبت بر اطن  
 امور او کند و اگر احوالی باطن را بر ایشان و در سامان کرد اند  
 اعمال ظاهر او را حق تعالی بر ایشان کند **بیت**

دل دعویٰ کن که جز غم حق <sup>خدا</sup> نبود در حرم دل <sup>نیات</sup> دیار <sup>بالفتح هو الارض بالضم هو المحضر</sup>  
 اندر وی ده بود آن نه دل که در وی <sup>کالا</sup> کار و خراب شد و ضیاع و عمار  
 اذ السیر و الاعلان <sup>ظاهر</sup> فی المؤمن <sup>برابر</sup> بقوی <sup>نجات</sup> نقد فایز فی الدارین <sup>ساز</sup> و لم یجد التنا  
 و ان خالف الاعلان <sup>نه خبرا</sup> سره <sup>دشدار</sup> فماله <sup>بهر اسمها</sup> علی سعیه <sup>دشدار</sup> خط سیر <sup>دشدار</sup> اللد و العنا  
 لما خالض الدینار <sup>بازار</sup> فی السور <sup>آزور</sup> و نافق <sup>کنایت</sup> فمغشوشه <sup>آزور</sup> المردود <sup>آزور</sup> و لا یقتضی <sup>آزور</sup> المنا  
 و من عمل الاخره <sup>آزور</sup> کفاه الله <sup>آزور</sup> امر دنیاه <sup>آزور</sup> و هر که کار  
 برای آن جهان کند خدای عز و جل کار این جهان را از او کفایت کند  
**قال الله تعالی** یا ابن آدم تنفر عن عبادی فی املا صدرك غنی و اسد  
 فترك و ان لم تفعل انلا یدک <sup>آزور</sup> شغلا و لم اسد فقرک <sup>آزور</sup> رب العره  
 تعالی کلعت و تقدرست <sup>آزور</sup> اسماء و فرما یدای آدی زاد فراخت



طلب از اشغال دنیا برای بندگی <sup>خدمت</sup> خداست <sup>لا</sup> نه همه بدار و روکی بکار  
 من آن تا خزینه سینه ترا از غنا پر کنم و راه فقر و فاقه را بر تو بندم  
 نه مال تو انگر باشد و نه خیل و <sup>تنگ</sup> حشم محترم باشی و اگر بر سر جیب این  
 قضیت <sup>کم</sup> نرو و دنیا را از روی دست <sup>مناسب</sup> از اشغال دنیا پر کنم و در  
 فقر و حاجت را بر تو بندم نه تو از خویش تن بیاسایی و نه کس از تو و  
 خلاصه معنی این حدیث که هیچ امیر ارضانی است این است که مقبل  
 با خیرت مقبول حضرت است و مشغور بدنیای خدو قال حکیم الزمان  
 رحمه الله الدنيا تطلب لثلاثة اشياء للغنى والعز والراحة فمن  
 قنع استغنى ومن زهد فيها عز ومن قل سعى استراح مقصود  
 سید رسالت نیز مواعظ آن بود تا ارباب <sup>بالا</sup> علو هم تقدیم اهم لا شعاع  
 خود سازند و آنچه از وجار نیست آنرا بپاشند و باقی برفا بکشند  
 و جزو اطفال بزنند و پیری فروخته نشوند و به نظر عاقبت در خوار  
 دنیا بنارند و بلبوس دل شنوند <sup>اهل اینست</sup> غامض الحیوة الدنيا لما وانزلناه  
 من السماء انزل الله تعاشبه حال الدنيا في سرعة تقضيها وانقراض  
 نعيمها بعد الاقبال بحال نبات الارض في جفاف ودهاب خطاماته  
<sup>شبهه</sup>

ای باب

ای چیزها

انقراض

بریدن

کدام

شکستگی

خشک

بَعْدَ مَا التَّفَتُ وَتَكَثَّرَتْ وَزَيَّنَ الْأَرْضَ خَيْرَتَهُ وَرَفِيَهُ وَنُضْرَتَهُ كَذَلِكَ

نُفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَيَا يَعْقِلُ هَٰؤُلَاءِ الْعَالَمُونَ

## الحديث التاسع

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم رحم الله عبدا تكلم  
خيرا فغنم أو سكت فسلم أنزل اللسان ملكا شئ  
على الإنسان إلا وإن كلام العبد كله عليه لا اله إلا  
ذكر الله تعالى وأمر بالمعروف ونهى عن المنكر أو  
أصلا حابين المؤمنين فقال له معاذ بن جبل  
يا رسول الله انواخذنا ما نتكلم به فقال تكلم  
أمر يا معاذ وهلك الناس على متأخرهم في  
النار إلا حصايد السنة فمزاراد السلاية يوم  
القيامة فليحفظ ما جرى به لسانه وليحرس  
ما أنطوى عليه جنانه وليحسر عليه وليتصر  
أمله ثم لم تمض أيام حتى نزلت هذه الآية لا خير



في كثير من خبرهم الا من امر بصدق او معروف  
 او اصلاح بين الناس روايت <sup>كرد</sup> مشيع <sup>كتاب</sup> كتاب خبر عبد الله  
 بن عمر رضي الله عنهما <sup>من</sup> <sup>نظر</sup> انهما از مرگز سيهر سعادت <sup>نقطه</sup> نقطه اير عصمت  
 در صد فطين سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم وعلى آله وكنت  
 خواجه كائنات عليه افضل التحيات فرمود **رحم الله عبدا**  
**تعالى خيرا فغنم** <sup>او</sup> <sup>وسلكت</sup> <sup>فسلم</sup> <sup>رحمت</sup> <sup>خدای</sup> <sup>تعالی</sup> <sup>بر</sup> <sup>ان</sup>  
 بنده باد که سخن صواب و دانسته گوید تا غنیمت یابد یا خاموشی  
 باشد تا سلامت یابد حق گوید تا سود کند یا زیان را زنا کفنه نگاه  
 دارد تا در زیان نیفتد **نظ**

طین آدم

تَكَلَّمْ رُسُلَهُ يَا اسْتِطْعَتْ فَاِنَّا كَلَامُكَ حَيٌّ وَالسُّكُوتُ جَمَادٌ  
 فَاِنْ لَمْ تَجِدْ قَوْلًا سَدِيدًا تَقُولُ <sup>لاست</sup> <sup>توقیت</sup> <sup>تواند</sup> <sup>فانما</sup> <sup>فصمتك</sup> <sup>عن</sup> <sup>غیر</sup> <sup>السديك</sup> <sup>لاد</sup>  
 قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرْكَازُ يَوْمٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمُ الْآخِرُ  
 فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمِتْ **نظ**

هر که نه گوید یا بتو خاموشی به هر که نیاید تو فراموشی به  
 السُّكُوتُ فِي وَقْتِ صِفَةِ الرِّجَالِ كَمَا أَنَّ النُّطْقَ فِي مَوْضِعِهِ مِنْ <sup>الزُّخْدَاد</sup>

اشرف الخصال خير ومنفعت زبان بسیار و آفات او در شمار

نونی از آن همیشه ملک حیان بن زبان کو یا بحر گرفتند فاتا هم

الله بما قالوا حنات بحری من تحتها الا انها من خالکسار ان یهود

نشانه تیر باران لعنت از زبان پیهود کوی شدند و لعنوا بما قالوا

سمت گنک با زبان از گفتار فحش بنکر که رضا حری تعار چیست

الکرر کفتر است بکروا کرر سکوت پت زبان در کثر حسن مقال جمال

کمال رجال است سکوت زینت و بهاء ارباب صفاست المتل جمال

المتر في طی لسانه لاف طیل سانه

فاذا سکت اتیت کل ملاحه

ام معبد و ضرر رسوا چنین کرد

ان صمت فغلبه الوقار

وخلو المنطق فضلا لاند و لاهل

بوقت نطق یا قوتس نمل یا شکر آیزد بکاه شرم رخسار شرک لای یا سحر

انزل اللسان انک شئ علی الانسان نالک ترجیزی

واذا انطقت کل ملج

و انزل علم سما و علاه البها

وخلو المنطق فضلا لاند و لاهل

بوقت نطق یا قوتس نمل یا شکر آیزد بکاه شرم رخسار شرک لای یا سحر

انزل اللسان انک شئ علی الانسان نالک ترجیزی

انزل اللسان انک شئ علی الانسان نالک ترجیزی

انزل اللسان انک شئ علی الانسان نالک ترجیزی

انزل اللسان انک شئ علی الانسان نالک ترجیزی

خاتمه

انتهی

از  
محل  
روان  
۲  
۱۶  
سرخ  
اب



آدمی زبان اوست و زبان بر جمیع بدن متصرفست آدمی را  
 دوجهان گرفتار بگفتار آید و عزت سعید و مخدری رضی الله  
 عنه قال اذا أصبح ابن آدم فان الاغضاء كلها تكفر اللسان  
 فيقول اتى الله فينا فاننا نخرى بك فان استقمنا استقمنا وان  
 اعوججت اعوججتا تكفر اي تواضع و تخضع هر با ملاد ك جميع  
 اعضا او تواضع كنند زبان را و از زبان خواهند و گویند از خدای  
 بترس در کار ما فرار در بگماند از صلاح ما در صلاح تست و فساد  
 ما در فساد تو اگر راست باشی ما راست باشیم و اگر تو از راستی میل  
 کنی ما نیز میل کنیم  
 جانست و زبانست زبان دشمن جان

و اگر جانست هم باید ننگه دار زبان

خواهد نگاه

نیکو مثلی زده است خواجه جهان

سر بر کرد رخت است زبان با خزان

الاوان كلام العبد كله عليه بدانیت و آگاه باشد که

در شک و شبهه هر چه بنده میگوید همه بر ویست و ضرر آن

زبان

الحی  
مخزن

با و عاید است و زیان نرساند و با و راجع است لاله الا ذکر  
 الله تعالى و امرایا بالغرور و از نصیایا عز المنکر و  
 اصلا حایب بن المؤمنین <sup>مدا</sup> مکر ذکر حور تعالی و تقدس یافردن  
 بکار که عقلا و شرعا پسندیده بود یا نه کردن از کار که عقلا  
 و شرعا قبیح و مشنع باشد یا اصلاح میان اهل ایمان اگر در میان  
 در مؤمن خشنودی و آزاری باشد بشرین یا بی آن آزار را برداشتن  
 و بنرم سخنی آن درشته را از ایله کردن این خصاال و بالستشی  
 است خوض درین معانی محض سلما نه است شروع درین ابواب سیرت  
 اولوا الالباب السالک عن الحق شیطان آخر سرخا موس از سخن  
 خود یواس گنک سخن حورنا الفتی نشان شفقته است و دلیل  
 رخاوت عقیدت است و امارت ضعیف دین است فقال له  
 معاذ یا رسول الله انواخذنا منک ما نعوذ  
 حبک الله عنه گفت یا رسول الله اما را مواخذ خواهد بود  
 باین سخنان که میگویم فقال تکلیفک امک یا معاذ  
 و هذا یلب الناس علی مناخهم فی النار الا حصایله



السنتهم كلبه وکلبه ای صریحه <sup>بیعتاد</sup> انخرتت <sup>سرخ</sup> الانوار <sup>زبان</sup> المصاید  
 جمع حصيلة <sup>غزوة</sup> وهي ما <sup>نبات</sup> تحصد من الزرع <sup>انچه</sup> ای یقطع شبه اللسان  
 وما یقطع به من القرآن <sup>بیان</sup> بحمد المنجل <sup>داسر</sup> وما یقطع به من النبات <sup>انچه</sup>  
 مهتر عالم علیه الصلوة والتحية فرمود است هیچ مردم را  
 نگو سار در ناره اندازد مگر گفتار و آنچه داسر زبان آدمی در رود  
 از خسر و خاشاک هذیان و نایب کار فردا <sup>بمهره</sup> امروزینه <sup>تاکار</sup> در رخ شود  
 و بهمان سوزد زبان او زبانۀ آتش شود و در و افتد <sup>نظم</sup>  
 کم من وجه صبح <sup>دوخت</sup> و لسان فصیح <sup>زبان</sup> غدا <sup>باز</sup> یبئن اطباء النيران <sup>نادر</sup> تصیح  
 فمن اراد السلامة <sup>انچه</sup> يوم القيامة فليحفظ ما  
 جرى به لسان <sup>درد</sup> ما هر که خواهد که از غمراست و علامت بقیامت  
 سلامت ماند باید که حافظ زبان خویش باشد اعنان زبان کشید  
 دارد انا و را در <sup>هنا</sup> هاله که اندازد عاقلان را پس زبان نبود  
 جاهل از زبان بیشتر از دل عاقلانند بشید آنکاه گوید غافل گوید  
 آنکاه اندیشید <sup>نظم</sup>

میان عالم و جاهل تفاوت این قدر است که این کشید عنان <sup>بزرگ</sup> بزرگست و آن <sup>مهار</sup> مهار

از بلاغ کلمات امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه قلب الامم

فیه  
دهانوی

شعر

دعای

هر که اوست با حیاقت جفت، جایگاه دلش زیان و کی است

هر چه دارد ز نیک و بد در دل، آن همه بر سر زیان و کی است

ذوالنور مصری را رضی الله عنه بریدند غرض از صور الناس

لنفسه قال انککم للسانه کیست نگاه دارند تر نفس خویش را از

بلیات دنیا و عقوبات آخرت گفت آنکه زیان خود مالک تو بود و

قیل مثل اللسان مثل السبع ان لم تؤتقه عدا علیک مثل زبان مثل

گوشه درنده و شیر شکننده اگر بسته نداری ترا خسته کند و اگر محبوس

و متقی نبودی تر افتد و لیحسرن ما انطوی علی جنان

و حارس خزینة در خود باشد انداخته شیطان در دایره بشید

است خانه دل را بدوام ذکر و قرائت قرآن روشن دارد و بیدار

باشد تا نفوذ بباد ندهد و لیحسن عمله و لیقصر امله

و نیکو کند اعمال خود را و کوتاه دارد امل خود را کار امروز را

بفرد احوال نکند که فردا اعتماد را نشاید وقت را عزیز دارد



که دیر نیاید و فرصت را غنیمت دار <sup>تعلیل</sup> <sup>نظم</sup> <sup>که رسم و پیشه فردا انداختی</sup>  
 مکن کارت حواله سری فردا <sup>که رسم و پیشه فردا انداختی</sup>  
 ثم لم یضرب <sup>لا توف</sup> ایام <sup>کدر</sup> حتی نزلت هذه الآية <sup>لا توف</sup> لاخیر <sup>کدر</sup> فی  
 کثیر من <sup>بیان</sup> تجویف <sup>بیان</sup> الامیر <sup>بیان</sup> بصدقة <sup>بیان</sup> او معروف  
 او اصلاح <sup>مدارا</sup> بین الناس <sup>مدارا</sup> باز چند روز نیکدشت تا این  
 آیه بیامد <sup>مدارا</sup> لاخیر <sup>مدارا</sup> فی کثیر من <sup>مدارا</sup> تجویف <sup>مدارا</sup> هیچ <sup>مدارا</sup> خیر نیست <sup>مدارا</sup> در بسیار  
 از آن گفتن مردمان فکر را از گفتن آنکه امر کرد بصدقه  
 دادن <sup>مشهور</sup> در مروت و صیت کند تا دهنده <sup>مشهور</sup> نرنجد بسا که از شهرت  
 حذر کند و محتاج را <sup>زبان</sup> نیاز دارد <sup>پنهان</sup> بسا که نهفت نیاز بود و در نهان  
 بمعروف فرماید بکار که حسن بود و از ناشایست نهی کند <sup>413</sup>  
 اصلاح <sup>مدارا</sup> میان مؤمنان سعی کند این معانی پوشیده بمقصد  
 زود تر از آن رسد که آشکارا نصیحت <sup>زشت</sup> بگوید <sup>زشت</sup> فصاحت است  
 وقال النبي عليه ام لا يا امير يا معروف <sup>سا</sup> ولا ينهي عن المنكر الا  
 رفيق <sup>ثم</sup> فيما يا امير <sup>ثم</sup> و رفيق <sup>ثم</sup> فيما ينهي عنه <sup>ثم</sup> حليم <sup>ثم</sup> فيما يا امير <sup>ثم</sup>  
 حليم <sup>ثم</sup> فيما ينهي عنه <sup>ثم</sup> فقي <sup>ثم</sup> فيما يا امير <sup>ثم</sup> فقي <sup>ثم</sup> فيما ينهي عنه <sup>ثم</sup>

فَضِيلُ بْنُ عِيَّاضٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَفَتْنَدُكَ سَفِيَّانُ بْنُ عَمِيْنَةَ جَوَائِزُ  
وَعَطَايَا سُلْطَانِ قَبْرِ مِيلَنْدُ كَفَتْنَا جِهَ كِيرِدِ دُرُ حَقِّ وَبَاشَدَنَ  
وَرِخْلُوتِ نَصِيحَتِ كِيرِدِ سَفِيَّانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْتُو رِزَا صَالِحًا فِي مَا صَالِحًا  
دَوَسْتِ مِيْدَانِ رِخْمِ وَهَرَكِ پَرِهِيْزْكَارِ نِيَسْتِ مَا اَزْ وَبِيْزَا رِخْمِ وَعِظَادِ  
سَفِيَّانُ اَثَرُ كُرْدِ آجِ بِلَطُوفِ دَسْتِ دِهْدِ بَعْتَفِ مِيْسَرِ نَشُوْدِ حَقِّ  
تَعَا وَتَقْدِسْ مُوسَى وَهَارُونَ اَللَّهُمَّ فَرِّقْ بَيْنَهُمَا اِيَّا فَرِّقْ  
لَعْنَتُكَ **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئَلَّا يَعْلَمَ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى وَفِي  
الْحَدِيثِ اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْرِقُ بَيْنَ الرَّفِيقِ وَاللَّهِ اَعْلَمُ

**الحديث**  
عَنْ اَبِي مُوسَى الْاَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ رَسُلُ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَسْبُوا الدُّنْيَا فَتَنْعَمَ  
الْمَطْلُيَةُ لِلْمُؤْمِنِ هِيَ عَلَيْهِ هَا يَبْلُغُ الْخَيْرَ وَبِهَا  
يَنْجُو مِنَ الشَّرِّ اِنَّهُ اِذَا قَالَ الْعَبْدُ لَعْنَةُ الدُّنْيَا  
قَالَتِ الدُّنْيَا لَعْنَةُ الدُّنْيَا لِمَنْ اَعْصَانَا الْعَرَبُ اَبُو مُوسَى  
الْاَشْعَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَهَ بِالْحَاثِمِ اَلْاَوْدِ قُرْآنَ رَا جَنَازَ مِيْخَوَانَدِ



که دلها در وجد آید و آب از چشمها روان شد بتحسین  
 نغمت و ترقیق قرائت غبار غفلت را بپاشاند مهتر عالم علیه  
 السلام صوت او شنید که کتاب مجید بخواند فرمود لقاوتی  
 هَذَا مِنْ مِزَامٍ مِثْلَ الَّذِي دَاوُدُ خَرَقَ عِطْرًا وَحَلَاوَتِ نَغْمَتِ  
 دَاوُدَ نَهَادِ سِتْ مِزَامٍ مِثْلَ سِتْ رَحْمَتِ صَوْتِ الْمَقِيمِ اسْت  
 بُرِيْدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا أَبَا مُوسَى حَكَاتِ كَرْدَ أَبَا مُوسَى كَفْتِ لَعْنُ  
 عَلِمْتُ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ اسْتَمَعَ لِقِرَائَتِي لِكَبَرَتِهَا الْكَرْدَ انْسَمَى كَرْدَ رَسُولِ  
 عَلَيْهِ الْإِلَامُ قِرَائَتِ مَرَّاسْتَمَعَ مِغْرَايْدَ رَحْمَتِ صَوْتِ  
 وَتَوْجِيْدِ قِرَائَتِ مِبَالِغَتِ كَرْدِي وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ لِكَبَرَتِهَا جَلِيَّةُ  
 وَجَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتِ الْحُسْنُ وَغَيْرُهَا الْخَطَابُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
 خَطَابِ كَرْدِي أَبَا مُوسَى لَوْ كَفْتِ يَا أَبَا مُوسَى كَرْنَا رِبْنَا مَا رَا

صواعی

از خلای مایاد د

از قرآن چیزی بخوان که در آینه کار دیده ترکند  
 بآنکه عمر دایم الذکر بود اما از صوت مرقو حالت بدیده آید و  
 وجدی ظاهر شود که انکار آن از قلب انصاف و جود آن

قرآن بخوان که در آینه کار دیده ترکند

از باب <sup>چشم بیند</sup> محسوس است ابو موسی در مزامیر آرد در مدید

و عمر اشک بارید <sup>آب دیده</sup>

**نظ**

الکرناله زرد در این برار هم کاه کاه <sup>غنی بیان</sup> ز مافرو کلا که گزدم کز یکه ایم

از سید المرسلین صلی الله علیه وسلم روایت کرد و گفت رسول

علیه ام جنین فرمود لا تسبوا الدنیاء شنام مدهید

دنیا را فنگمت المطیبه للمؤمنین <sup>دنیای</sup> هی علیها ینبغی

الخیر و بها ینجو من الشر <sup>نجات</sup> که او نیلود که است مراها تقوی

لا الالباب و به او بهی خیه با برسد و بسبب او از همه شرها نجات

یا بدیع عنی که در کید دنیا را رام و خوشتر لکام کرد بود بر و سوار <sup>زمان بر جادی</sup>

شد چون لاکب مسافر سفر و از لاکب <sup>نیکو</sup> المنتهی بود مطیبه

بآن جانب رود که او را ند و سوار را محقق صلح سازد نعم انما المال <sup>نیکو</sup>

غنی شاکر در مقابله فقیه صابو است صلاح عالم و انتظام امور <sup>چیزی</sup>

جهان از مال اصالح است فقراء بادی به خون خوار را با ستظهار <sup>دفع</sup>

اغنیاء قطع میکنند حیاض و مصانع و آب را آثار اصحاب ثروت <sup>توانند</sup>

است عباد حج و جهاد مرکب است از مال و بدن <sup>چاه</sup> لاریجال <sup>توانند</sup>

تو را با فخر و کرامت کزدم کز یکه ایم  
از دست تو فرو کلا که گزدم کز یکه ایم

فی مخصر بالبح

الرجل الصالح



بالمال مرد. مال قایم نکردد از دنیا آنچه زیاد یقین است

عین دین است قال النبی علیه السلام من اذخبتس فرسا

في سبيل الله تعا ايماناً بالله وتصدقاً بوعده فان شيعه ورية

وروثه ونبوله في ميزانه يوم القيامة مهتر عالم عليه ام

فرماید هر که اسبی نگاه دارد و بندد برای جهاد بنا بر امان

بخداوند و تصدیق وعده او برای آن تا بر و سوار شود و با کفار

کارزار کند و غرض او اعلااء دین حق و نصرت اسلام بود علف

دادن از وسیله و وسیله ای از آنچه خورد و آنچه به بندازد

همه روز قیامت در کفه حسنات او بود و اگر مردی روی بغیر

حق داد هر چه با او بیوندد ادره چون او مذموم و مشرک

بود اگر چه صورت خیر ادره سجاده ادره ام است و زایه و صوچه

او کازه صیادی کتاب و عمامه او پاژنامه و تذکیر و تلذیس تلبیس

و تزویر او بود شیخ قدس الله روحه العزیز فرمود یکی امام

زاهد که بر سر کوری یا سین میخواند بیطعم آنکه زایری برسد

درم چند باوردها و یا سین میخواند یا سین میخواند تو

منعوله

برعدالد

در علقه آری

سکین

خلای

کیاه

بالا

ملا

حوب

سکین غایط

خوردن

پله ترازو

خلای

ظلم

جای نماز

کوشه

زادی

ناطیه

دستار

لقب

پند

تاج

مجاز

درع

ایده

زیارت کرد

خدای شوتاهی مجاز تو حقیقت شود و دنیا تو دین گردد  
منشأ خیر و شر وجود آدمی است تا مقصود او چیست

و معبود او کیست

نظم

کویند خرابیات بلاست امر نه رواست

نیکیست و خرابیات بدیها از ماست

بقعه از زمین بفعل آدمی مسجد میشود

و قطعه از زمین بفعل او بتکده و میخانه میشود

انه اذا قال العبد لعن الله الدنيا قالت الدنيا  
لعن الله من اعصى امره <sup>تفخیر</sup> ما بدست کار اینست که چون

که بنده گوید لعنت خدای بر دنیا گوید لعنت خدای

بر آنکس و یا از ما که خلافت کنند تو راست مفرمان خدای تعالی را

لعنت کردن از دنیا بر زبان حال بود یعنی لعنت کنند

راجع باهل لعنت شود و اهل لعنت مرتکب کفر و عصیت است

و این هردو خصلت از خصال ارباب ضلالت است جابرین

عبد الله انصاری رضی الله عنه از سید عالم علیه ام روایت



میکنند آنه قال الدنیا ملعونة و ملعونون <sup>الاج</sup> فیها الا ما كان  
 منها لله تعا دنیا و آتی در رست <sup>شوق</sup> مطرود و <sup>خدای</sup> مورد حضرت  
 است مکر آتی از و برای خدای تعا ازین خبر معلوم شد دنیا  
 علی العموم مذموم نیست الدنیا ما یشتغلک عن المور و هرب  
 ترا از حق <sup>خدای</sup> شاغل است باطلست هر چه حجاب است سبب عتاب است  
 و هرب مانع است از سلوک این راه عیب کناه است حق تعا  
 را بنده کاند که ظاهر دنیا باطن ایشانرا مشغول دارد و صفای  
 وقت ایشانرا هیچ <sup>مستخرج</sup> مکتب و متغیری کند قرآن از ایشان خبر  
 دهد **قال الله تعا رجال الا تلهمهم تجارة ولا بیع** عز ذکر  
 الله ای یسیح رجال الا تلهمهم ای لا تشغلهم تجارة ولا بیع  
 عز ذکر الله باللسان و القلب و اقام الصلوة ای اقامة الصلوة  
 و ایتاء الزکوة قیلا لا تشغلهم هذه الضرورة الملزمة عز ذکر  
 العزیمة المهمة <sup>کار</sup> فهم اصحاب الخلطة من اولیاء العشرة <sup>دو خور</sup>  
 یباشرون الاسباب <sup>سیان</sup> عنها منتقلین <sup>در</sup> و یعاشرون <sup>سیان</sup> الاصحاب <sup>مطابق</sup>  
 عنهم منتقلین فهم اجسام روحانیون و فی الارض

الظهور

آن

نور آینه

دشوار

تا

تا

تا

تا

تا

تا

تا

تا

تا

تا

تا

تا

تا

سَمَاءُ وَيُؤْنِزُ مَطَرًا خَلَقَ رِيبًا وَيُؤْنِزُ ظُفُرًا لِيَوْمٍ وَحُشْرًا يَا أَيُّهَا الْعَالَمُونَ  
**الحكمة**

عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم الترواها هم اللذات  
فانكم ان ذكرتموها في ضيق وسعي عليكم فوضيعة  
به فاجركم فان ذكرتموها في غنى بغضه اليكم  
فجدتم به فاثبتتم ان المنايا قاطعات لا مال  
وان الدنيا الى مدنيات لا اجال وان المروتين يومين  
يوم قدم مضى احصى فيه عمله فحتم عليه ويوم  
قلب بقى لا يدرك لعله لا يصل اليه وان العبد  
عند خروج نفسه وحلوا ريسه يركب جزاء  
ما اسلن ورقلة غنا ما خلن فلعلة من باطل  
جمع او من حق منعه <sup>رواية</sup> ميلند اين خبر الكه شتمل

است برمو اعظ شافيه و نصايح و افيه خيرا مت بحركمت  
مستخرج در ريعاني كتاب <sup>طبيب</sup> ريباني <sup>بند</sup> عبد الله بن عباس رضي الله  
عنه



ذکر

عنهما از امام المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و  
 آل المتقین فرمود اکثر و اهادیم اللذات بسیار یاد کنیت  
 شکننده لذات هارا و بر اندازنده راحت هارا یعنی مرکز بسیار یاد  
 کنیت که در یاد داشتن زیاد کردن او فرایند عظیم است  
 فانکم ان ذکر تحوه فضیت و سعه علیکم  
 فرضیت به فاجرتم فان ذکر تحوه غنی بغضه  
 الیکم فجلتم به فاثبتتم الکرر تنکی و رحمت و محنت و  
 شدت یاد کنیت دانید که کدرا نیست و این پنج را بیان است  
 و این رحمت را نهایت است و این محنت را غایت است مصراع  
 آخر این محنت کیتی بسر آید روزی پنج براحمت بد شد  
 بقضای رضا دهید و تا بسعای رضا الله مشرف شوید تا جور  
 و متائب باشید و اگر در حالت سعت و راحت و هنگام انتظام  
 امور و ایام سرور یاد کنیت اندیشه فنا محبت غنا را از منی  
 داشتم محو کند بر شمار روشن شود که صفاء دنیا بی کدورت  
 نیست و حقیقت کرد که ادبار او باقبال او هم زادند و در

اوباحذت قرین

نظ

بقا نیست هیچ اقبال را چندان دوستی

خود ایتلا ایقامقلو اقبال است یوخوانس

مهر دنیا از دلبستگی و مال را باسانی بذاکنت و دست بخود

و سخاوت و بخشاينيت و ثوابت و حساينيت کي پيٽ حاصل ذکر

موت فرايدجی است منغور دنیا منغور ارفنا و بغض

او اصل کی حسناست است چنانکہ محبت اور اداء میں کلی خطیہ نکات

معنی خلای و عارف در ذکر او و فایده است نفرت از دنیا و رغبت و شوق یادداشتن

بأختر بنایرین که سید کاینات که طیب حاذق و ناصح مشفق

بود تحریر فرموده و بیمار را اندر این ذکر معوت تا علت بصحت

بدل شود عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا از مہتر عالم صلح

از مهتر عالم صلح سوال کرد که بحث مع الشهادۃ احد فردا

باشد که بر آن یخت شود که <sup>سقام</sup> بحقام ایشان باستانند و

مَنْزِلَ الْإِشَانِ فَرُودَ آرِنْدَ فَعَالَ نَعَمْ <sup>انلر</sup> مَزِيدُ كُرَامُوتِ فِي الْيَوْمِ وَ

الليلة عشرة من مودة فرمود کسی که بشمار روزی مکرر را بیست بار



میخندیدند

یاد کند او رفیق شهیدان باشد رسوا صلح بمجلس برکدشت  
آن جمع میخندید گفت شویو <sup>میخندید</sup> بمجلسم بذر ملکد الذات <sup>مجلس</sup>  
بیامیزید مجلس خود را با ملکد الذات و تیره کنند عیثها  
یعنی از مردم یاد کنید تا بر خیره نخندیدت قال النبی  
لَوْ تَعْلَمُ الْبَهَائِمُ مِنَ الْمَوْتِ مَا يَعْلَمُ ابْنُ آدَمَ مَا الْكَلِمَةُ مِنْهَا  
لَحْمًا سَمِينًا <sup>صیران</sup> قَطَا الْكُرْبَاهَا <sup>صیران</sup> مِمَّا رَزَقَ بَعْدَ مَوْتِهِ يَعْنِي الْكَوْدَانِ شَدَّ  
که ایشانرا مرگست چنانکه آدمیان میدانند گوشت فرو  
نخوردیتی از غم را بکذاختندی وضعیف و نزار <sup>لاغر</sup> کشتندی قال  
النبي عليه ام كفى بالمرء غفلا <sup>لاغر</sup> وطريق فلو ت <sup>لاغر</sup> موت آنت  
که مردم دل را از فکر باطل خای کند و خلوت گزینند و در گوش  
بنشینند و بیندیشند که <sup>زاد</sup> اقتران و آشکال خود که گذشت اند  
و از حرص و امل و میل ایشان بجاه و مال یاد کند و بنظر  
اعتبار در خال ایشان بنکد و با خود بگوید **نظم**  
بهر یک خال تو در این همه یاد <sup>نویس</sup> بهر یک خاموشی این همه فریاد <sup>غوغا</sup>  
و بدیده دل بیند که حاصل کار ایشان جز حسرت و توبه نیست <sup>توبه</sup>

زندان ۸۳

عزیز و تَضییع انفس و نفیس در کار دنیا بی حاصل نیست و  
بخود باز آید و اندیشه کند که مرگ از همان راه را سلوک  
میکند که ایشان کرده اند هم اکنون شیطان شوم چنانکه ایشان  
شدند اما اندامیت نه در هنگام <sup>وقت</sup> فایده است اگر بخت یار بود  
هشیار کرد و بیشتر از مرکز نهد شود بچشم عاقبت در رخارف

نظم

این عالم نظر کند

ترک این کُنبد نه بوشش کرد و نگوید <sup>باطور کرد</sup>

کم این خانه بی روزی در گیرد

نعمان بن منذر در زیر درختی بیست نشسته بود و بطوب  
مشغول گشته یکی از شاعران گفت ایها الملك <sup>بادشاهی</sup> فیلا فی این

شعر

درخت چه گوید

رَبِّ رَكِبْنَا خَوَاحِشَنَا <sup>شعر</sup> نَخْرُجُونَ الْخَرَابِئِلَ وَالزَّلَّالَ <sup>آبختی</sup>

ثُمَّ أَصْحَرُوا عَصَا الدَّهْرِ بِهِمْ <sup>فروخوابانیدن</sup> وَكَذَلِكَ الدَّهْرُ جَالٍ أَبْعَدُ حَالٍ <sup>کودا کرد من</sup>

در حال وقت بر نعمان منعوض شدند است از عصیان بدلاشت <sup>هلاک</sup>

إِنَّمَا يَا قَاطِعَاتِ الْأَمَالِ <sup>نزد</sup> وَإِنَّ اللَّيَالِيَ وَمَدَنِيَّاتِ <sup>آرزو</sup> <sup>بویله</sup> <sup>مرک</sup>



لَلْآجَالِ الْمُنَايَا جَمْعُ الْمُنْيَةِ بَدْرَةً كَمَا أَنَّ خَرَابَ كُنْهٍ بِنَيْتٍ

انسان نیست قاطع آمل و اما نیست واقعه که هر یک را در بین

است بیست نهاده ها که بر آن اندازد و حادثه که فرار از و ممکن

نیست قرار داد یکر میکند **نظم**

با عمر تو آن داد قرار هم چیزی که عمر قرار گیرد کی نیست

قاطع طریق حیوة کاروان پر بار امل میزند

کرد اندک امل که به رفت از اجل دور **نظم**

تا روز حشر تخم امید کی نکاشتی

و مژده ایام و لیالی دنیا را از خلق خالی میکنند و آجال دور را

نزدیک میگردانند اختلاف لیل و نهار بر فانی کردن اندک اعمار

مقتصر است هر شبام اعلام میکند که آفتاب حیات فرو خواهد

شد هر صبح خبر میدهد که شب عمر بپایان خواهد رسید

**نظم**

اِذَا مَا سَأَلْتَ الشُّهُورَ أَهْلًا تَمْثَلُ كَفِي قَائِلًا سَأَلْتَ الشُّهُورَ أَهْلًا تَمْثَلُ

زین عجب بتعجیل و آن سوخته و آن دانی که مراجع جهان چه آید بخیا

جای قرار نه قرار است

چون من بهر آن ماه

یاد داشتن

صحرای دشته آید ز رود در میلا مید - طشته آید ز خورن جان مال امان

و از ان تر بیز یومین یوم قدم مضی اخصی فیہ  
عمله فخره علیہ و یوم قد بقی لا یدرک لعله

شمرده یاد کرد

لا یصل الیه و بدستی که مردی در میان د و روز است روزی

که گذشت و عملی که در آن روز کرد نویشت شد و جوی که عملی که

کرد شد و روزی که نیامده است و نماند که با و میرسد یا نه رسد

از گذشت معلوم نیست که حکم اعمال و روزی که و افعال پسندید

یا ناپسندید چیست حسناست مرد و د است یا مقبول و ریات

مغفور است یا او یا نماند خود و از آن مسؤل نمیداند که تا فردا

ماند یا نه ماند واجب بود که حال را غنیمت دارد و کار امروز را

بفردا حواله نکند و از العبد عند خروجه و نفسه و

حلول نفسه یوم جزای ما اسلف و قلة غنا ما

خلف فله من باطل جمیع او من حق منعه

و هو این بنده وقت مفارقت روح از بدن و نزول در تنگترین

وطن و با وحشت ترین مسکن بیند جزای آنچه بدست فرستاده



بود و در سبیل خیر بذل کرده و دانند منفعتی آنچه در دنیا داشت  
بود مال بدیگران مانند و وبال یا خود ببرد و عمر عزیز را در جمع  
و ذخیره و دینار و زکری و تهی دست بگزارفته و شاید  
که از باطل مال جمع کرده بود و از حرام فراهم آورد بعد از آنکه  
یا از حق منع کرده بود و آنچه در مال او بر حق تعالی فرض کرده  
است ادا نکرده اتباع <sup>استلزام</sup> شح مطاع او را باستناع از انفاق واجب  
حامل شده جزو بعقاب گرفتار شود آن زمان بشمار شود گوید  
لَوْلَا اخْرَجْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَالْكَرَمُ مِنَ الصَّالِحِينَ هَلَّا  
اخْرَجْتَنِي إِلَىٰ نَزْمٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ أَيْ أَبَوِ الرَّحْمَانِينَ عَلِيُّ بْنُ  
أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَقُولُ اسْتَغْنَى النَّاسُ نِيَامًا فَإِذَا مَا تَوَانَتْ هَوَا  
أَي النَّاسُ مَا دَامُوا فِي حَيَاةِ الدُّنْيَا يَتَغَفَلُونَ كَأَنَّهُمْ رَاقِدُونَ  
عَنِ الْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا وَالنَّارِ وَحَمِيمِهَا فَإِذَا مَا تَوَانَتْ هَوَا  
مِنْ رَقِيَّةِ الْغَفْلَةِ فَتَنْدُمُوا عَلَىٰ مَا فَرَّطُوا فِي جَنْبِ خَالِقِهِمْ وَ  
لَا مَوْءَاظَ لِنَفْسِهِمْ عَلَىٰ مَا قَصَرُوا فِي شُكْرِ رَازِقِهِمْ وَلَكِنْ حِينَ لَا يَغْنَى  
لِلنَّفْسِ مِنَ النَّلَامَةِ وَلَا يَنْفَعُهُمُ الْمَلَامَةُ يَعْنِي مَرْدَمَانِ دُنْيَا

از کار عقی غافلند چون بیدار شوند خواب غفلت بیدار کردند  
و بدانند که روزگار بباد داد اند و قدم بر چاه صواب تنه‌ها  
اند و بشیمان شوند از کردار نیکو هیکه و لغات را بسند یک خویشتن  
لیکن انگاه بشمانی سود نداد و فایده ندهد **نظم**

سردمان غافلند از عقی **:** همه کوی بختکار مانند  
ضرر غفلت کی ورزند **:** چون بیدارند آن کاه دادند

سعی کنی تا حقیقت بدانید بیس از آنکه نمائید که حیرت این  
جهان بازی بجز کار است یا الهو جبر انان بد و نیک و راز و ال

است و بد و پیران و انتقال کما قال الکبیر المتعالی **اعملوا انما الحیوة**  
**الدنیا لعب و لهو و زینة و تغاخر بینکم و تکاثرفی الاموال و الاولاد**

**و صلی الله علی محمد الی سبیل الرشاد و علی آله و اصحابه**  
**ذری الخیر و السیاد و علی محبتهم الی یوم التیام** **و الله اعلم**

**الحديث**  
**الثانی عشر**  
عن ابن عباس رضی الله عنه قال **سوال الله**  
عليه السلام ايها الناس ان الرزق مقسوم





«روزگ شریک و مزاحمت نیست و مناقشت و منازعت <sup>دعوی</sup> فایده است  
 لَنْ يَغْدُوَ امْرُؤًا مَالِكًا لَّهٗ فَاَجْمَلُوا فِي السَّطْلِ الْعَدُوِّ  
 وَالْعَدُوِّ رَدِّ شَتَّى اَزْجِيْرُ الْاَجْمَالِ خَوْفِي كَرْدَنِ هَر كَزَنَكْدَر دَکَسِ  
 از آنج بِنام او نویسته شده است از روزی بجهد روزی زیاده نشود  
 و بتقصیر در طلب کم نکردد و این صورت نه بنده که او روزی دیگر  
 خورد یا کسی دیگر روزی از خوردن قَسَامُ عَلَّامٌ حَلِيمٌ است بحکمت  
 قسمت فرموده است غلط و نسیان <sup>فنا شود</sup> برای او جایز نیست در طلب روزی  
 خَوْبِي کُنَيْتِ بِرَوْفِ شَيْءٍ طَلَبِ کُنَيْدِ نَهْ بِرَوْفِ طَبْعِ کَالْبَيْعِ وَالْاِجَارَةِ  
 برای ناز آب روی خود <sup>بهر روز</sup> میریزد و برای خورش <sup>بهر روز</sup> شرفی عزیز خود  
 را خوار میکند

خطای قسم روزی را

بهر روز

### نظم

علم است غذای جانوران نیست غذای جان  
 تا چند بجایز آری جانرا از برای نمان  
 اِذَا كَانَتْ الْاَزْيَاقُ فِي الْقُرْبِ وَالنَّوَى  
 عَلَيْكَ سِوَاءٌ فَاغْتَمِ لَذَّةَ الدَّعَةِ  
 وَقِيلَ التَّوَكَّلْ فِي الشُّكْرِ وَالتَّنَوُّضْ فِي مَالِكَ الْمَلُوكِ وَسَيْلِ

کتاب



رَجُلٌ ذُو النُّورِ الْمَصْرُوكِ نَبَا التُّوَكُّلِ قَالَ خَلَعَ الْأَرْبَابَ وَقَطَعَ الْأَسْبَابَ  
فَقَالَ السَّيِّدُ زِدْنِي فَقَالَ الْقَاءُ النَّفْسُ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَأَخْرَاجُهَا  
مِنَ الرَّبُوبِيَّةِ تَرَى لَا رِبْنَكَ كِي دَاشْتَنَ وَكَارِخْدِي لَا بَخْدَا كَدَاشْتَنَ

نظم

يَا بَرْمِزِيهِ وَرَسْمِ عَشْقِ نِيكُودَانْدِ هَر نِيكِي كِه شَرِطِست دِرَانْدِ  
بِلَدَاشْتِ اَمِصَاحَتِ خَوِشْتِلُو كَر بِلَشْدِ وَرَزْنَدِ كِنْدَا وَدَانْدِ  
وَحَاتِمِ اصْمِ رَحْمَةِ اللّٰهِ دَرِ مَتْنِ سَخْنِ كِنْتِ وَكِنْتِ الرَّايِيسِ  
سَخْنِ تَرَا سَوْدَنْدَا دَرِ عِلْمِ اَوَّلِيْنَ وَآخِرِيْنَ تَرَا سَوْدَنْدَا دَرِ اَكْر  
مَقْلَاكِ بِنْدِ كِي كَارِبْرَايِ رِضَا خَدَا كِنِ وَكَرْمَقَرِي كِه هَر جِهْ مِيكِنِ  
فَرْدَا بَرْتَوِ عَرَضِ خَوَاهِدْ كَرْدِ كَارِي فِي حِجَّتِ مَكْنِ وَكَرْمَقَرِي كِه رَوْنِ  
دِهْنْدِ يَكِي اَسْتِ رَوْنِ وِيَرَايِ عَصِيَّتِ طَلِبِ مَكْنِ وَازِ الْعَمْرِ  
مُخَدُّو دَلَنْ جَاوَزَا حِلْمًا قَدَّرْلَهْ فَبَادِرُوا قَبْلَ  
نَفَادِ الْاَجَلِ الْاَجَلِيَّتُوعِ عَلَى الْمُدَّةِ كُلِّهَا وَعَلَى آخِرِهَا يُقَالُ  
لِعَمْرِ الْاِنْسَانِ اَجَلٌ وَلِلْعَمْرِ الَّذِي يَنْتَهِي بِهِ اَجَلٌ وَالْمَرَادُ فِي الْحَدِيثِ  
جَمِيعُ الْعَمْرِ حَقِيقَتِ عَمْرٍ مُخَدُّودٌ وَمَوْقُوتٌ اَسْتِ وَفِي حَيَاتِ لَا

نهایت و غایت تعدی از حد محدود و تجاوز از وقت موقت  
حیوة ممکن نیست هیچ کس از آنجا تقدیر کرده شک است مرا و را  
از مقدار زندگانی در دنیا را دستبخت مغایرت اجلاها و مایستادن  
ببرشتن باید در خیرات پیش از آنکه سرمایہ حیوة بنفاد رسد

نظم

یعنی که اینها

امروز نیز هر چه ترا میوند است کینه‌های بر پای تو فردا بندا است  
سودی طلب از عمر که سرمایہ عمر روزی چند است کس نداند که چند است  
و کار عمر آید در روزگار و باید ساخت العمر قصیر  
و العمل کثیر و الناقد بصیر و الی الله المرجع و المصیر فما هذا  
التقصیر

شعر

شوق فاجده

بند

اذا انت لم تزرع و ابصرت حاصلا ندمت علی التقصیر فی زمن البذر  
و ان الأعمال الخاصة لز تهمل منها صغيرة و  
للکبيرة فالشر و امر صالح العمل الاحصاء دانستن  
و شمر دن باستقصا و بدست اعمال شمرده است و ملائکه کرام  
با قلام کیوند و وظایف را در صحایف ثبت میکنند و صغيرة و کبيرة  
تمام طاعت



از اعمال مهم نیست و قلیل و کثیر فرو گذاشته نمی شود در کثیر اعمال  
صالحی مبالغه کنیت <sup>بسیار</sup> الحاکم لئلا <sup>بسیار</sup> احکم <sup>بسیار</sup> جاء يوم القيامة  
بعمر سبعين نبيا <sup>آیه</sup> التمني الزيادة <sup>آیه</sup> لهؤلاء <sup>آیه</sup> يا تقدم <sup>آیه</sup> عليه <sup>آیه</sup> الكريلى از  
شما بقیامت عمل هفتاد بیغامه بسیار <sup>آیه</sup> تمنی <sup>آیه</sup> زیاده از آن بود  
از احوال قیامت و شایده بیند و وضع <sup>آیه</sup> اللتاب <sup>آیه</sup> نامه اعمال  
هر کس در دست او نهند <sup>آیه</sup> اقرا <sup>آیه</sup> کتابک <sup>آیه</sup> بخوان <sup>آیه</sup> نامه خود را  
کفی بنفسک <sup>آیه</sup> اليوم <sup>آیه</sup> عليك <sup>آیه</sup> حسيبا <sup>آیه</sup> نفس <sup>آیه</sup> تو امیر و زبیر تو حساب  
کنند بر است حکم خود خود کن <sup>آیه</sup> وانصاف <sup>آیه</sup> بلغة <sup>آیه</sup> که جزا و این  
جنین <sup>آیه</sup> معاملت <sup>آیه</sup> چه بود <sup>آیه</sup> فتوى <sup>آیه</sup> الجربین <sup>آیه</sup> تشفقین <sup>آیه</sup> تخافیه <sup>آیه</sup> پس  
بینی <sup>آیه</sup> بدکاران <sup>آیه</sup> را ترسند <sup>آیه</sup> کار از آنی <sup>آیه</sup> در نامه بود <sup>آیه</sup> و يقولون <sup>آیه</sup> يا ويلتنا  
يا هذا <sup>آیه</sup> اللتاب <sup>آیه</sup> لا يغار <sup>آیه</sup> صغيرة <sup>آیه</sup> ولا كبرة <sup>آیه</sup> الا اخصاها <sup>آیه</sup> لویندای <sup>آیه</sup> رای  
بر ما ای هلاک ما چه بود <sup>آیه</sup> است این نامه <sup>آیه</sup> را نمی گذارد <sup>آیه</sup> از کناه <sup>آیه</sup> صغيرة  
و کبيرة <sup>آیه</sup> ما را مکرر <sup>آیه</sup> و شمرده <sup>آیه</sup> از آن از این عباس <sup>آیه</sup> رضی الله عنهما <sup>آیه</sup> منقول  
است <sup>آیه</sup> صغيرة <sup>آیه</sup> تبسم <sup>آیه</sup> است بنا <sup>آیه</sup> جایگاه <sup>آیه</sup> و کبيرة <sup>آیه</sup> و ههه <sup>آیه</sup> است <sup>آیه</sup> از این <sup>آیه</sup>  
لغت <sup>آیه</sup> جاذب <sup>آیه</sup> از خواب <sup>آیه</sup> دیدند <sup>آیه</sup> بعد از <sup>آیه</sup> فوت <sup>آیه</sup> از آن <sup>آیه</sup> و بر <sup>آیه</sup> دیدند  
<sup>آیه</sup>

يَا نَعْلَ اللَّهِ بِكَ فَقَالَ

نظر

وَمَا مِنْ كَاتِبٍ إِلَّا سَتَبَقِي

كَتَابَتُهُ وَأَنْ بَلَّيْتُ يَدَاهُ

فَلَا تَلْتَبِ بِحُطَّكَ غَيْرَ شَيْءٍ

يَسُرُّكَ فِي الْقِيَامَةِ أَنْ تَرَاهُ

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ فِي الْقَنَاعَةِ لَسُعَةً أَلَا يَأْبَى عَقْلٌ

وَيُمَيِّزُ قَنَاعَتَ فَرَاخٍ سِتِّ بَاتِنَكَ سِتِّ سَاخِتِنِ وَخُرُنْدِ بُوذِنِ

فَرَاخِ دَسْتِي أَسْتِ يَا بَنِي نَوْرٍ خُوشِ بُوذِنِ أَصْلَكَ غِي أَسْتِ **قَالَ اللَّهُ**

**أَنَا** مَرْغَمٌ عَلَى صَالِحِي أَذْكَرُ أَوْ أَنْتِي وَهُوَ مَرْغَمٌ فَلَمْ يَجِبْ حَيَّةٌ

طَبِيبَةٌ بَسِيارًا زَعْلَمَا تَنْفَسِي كَرْدِ أَنْ لَكَ حَيَّةٌ طَبِيبَةٌ قَنَاعَتِ

أَسْتِ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ أَمُ الْقَنَاعَةِ كُنْزٌ لَا يُفْنَى قَنَاعَةُ كَنْجِيسَتِ

كَلِمَةُ فَنَانِي لَا يَدِيرُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدًا حَقِيقَ رَحْمَةِ اللَّهِ كَلَفْتَسْتَ كَلِمَةَ قَنَاعَتِ

بِأَمْرِ جُودِ سَاخِتِنِ أَسْتِ وَأَرْزُوقِ مَغْفُودِ أَزْدِ لَا يَبْرُوزُ إِلَّا لَخْتِنِ

كَلَفْتِ أَنْ دَخَلَ يَتَعَرَّبُ جِيرًا دَرَبِجِ مَوْضِعِ نَهَادِ أَسْتِ عَزَّتِ

دِرْطَاعَتِ وَمَلَكَتِ دَرِ مَعْصِيَتِ هَيْبَتِ دَرِ قِيَامِ شَبِّ حَكَمَتِ دَرِ شَكَمِ

خَالِي غَنَارِ قَنَاعَتِ كَلَفْتِ أَنْ دَخَلَ يَتَعَرَّبُ جِيرًا دَرَبِجِ مَوْضِعِ نَهَادِ أَسْتِ عَزَّتِ

كَلِمَةُ فَنَانِي لَا يَدِيرُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدًا حَقِيقَ رَحْمَةِ اللَّهِ كَلَفْتَسْتَ كَلِمَةَ قَنَاعَتِ



گفت اگر خدمت سلطان کنی بتر از آب کوفتن و خوردن محتاج  
 نشوی حکیم گفت اگر تو باین قلد قناعت کنی عملت خدمت  
 سلطان محتاج نشوی

بیت

غنی النفس ما یلغیک من سیخلة <sup>کرسته</sup>

فان زاد شیا عا د ذلک الغنی فقرا <sup>فقره</sup>

قال المبتنی ومن ینفق الساعات فی جمع مالہ بخافۃ فقر فالذی <sup>فقره</sup>

فعل الفقر <sup>فقره</sup>

نظم

کورت نزهت می باید بصحرای قناعت شو <sup>فقره</sup>

که آنجا باغ در باغ است و خوان در خوان و بار بار  
 و ان فی الاقتصاد لبغۃ التبلیغ <sup>تبلیغ</sup> الالبقاء <sup>البقاء</sup> والبلغة <sup>البلاغه</sup>

ما یتبلغ به من العیش و در انداز بکار بردن و میان رفتن بسند <sup>تبلیغ</sup>

است آن مقدار که دارد جزو بتقلیر خرج کند حق تعالی برکتی <sup>تبلیغ</sup>

بدیدار د که ویرانگایت بود روزگار پس بود و ان فی الزهد <sup>تبلیغ</sup>

لراحۃ و در زهد راحت تن و دلست و خفت حساب قیامت <sup>تبلیغ</sup>

زهد ناخواستند دنیا است زاهد غم دنیا نخورد تن را طلب <sup>تبلیغ</sup>

بتدبیر

وی رنج ندارد و دل را از محبت او پاک دارد. **نظر**

جهان را زینام انگشتر نیک دارد. که از بهر جبهه از دست نکند دارد.

و عزای ذر رضی الله عنه قال رسول الله صلعم من زهد في الدنيا

ادخل الله الحليمية قلبه وانطق بها لسانه وبصره داء

الدنيا زد وادها واورجه منها سببا الى دابر السلام رسول

عوم حارثه لا از حقیقه ایمان روی بر سید گفت عزوت نفس عن

الدنيا فاظلمات نهاری واشهرت ليلي نفس خويش را از دنیا

ولذات دنیا و تمتعات او منع کردم که کوسنکی و بیداری کز یلیم

فاستوى عند حجرها و ذهبها بربو شد است نزد من زر

و سندر او و شنای در باطن خرد می بینم که از از و شنای مطالع

عالم غیبی کنم گمانی انظر الى عرش زنی بارز الوری که عرش را

اشتکارای بینم و گمانی انظر الى اهل الجنة کین یتر او و رز و ای

اهل النار کنیزیت عا و وز بهشت و تنعمات ابدای بینم و ناله ازار

اهل حجیم رای شنوم رسول علیه ام روی حاضران کرد و گفت عبد

نور الله قلبه و او را وصیت کرد اصبت فالزم یافتی نگاه دار



رسید که هشتاد از حقیقت جمال داد است از دست ملک **قال**

**اللَّهُ تَعَالَى** وَمِنْ أَصْدَقِ مَنِ اللَّهِ حَدِيثًا لِكَيْلَاتِنَا سَوَاعِي مَا فَا تَكُمُ

شمارا ببلایات و مصایب مبتلا می کنند تا غم خوریت بر آنچه از شما

فوت شود از دنیا و لا تفرحوا بما آتاكم و بحصول ارشاد نشریت

را ببرد و صفت اتم احوال زهد است **وَلِكُلِّ عَمَلٍ جَزَاءٌ مِّمَّا**

**عَمِلَ** راجز اینست اگر نیک بود ثواب و اگر بد بود عقاب **نظم**

وَأَزِيكَ خَيْرٌ أَفْوَاهًا وَأَمَّا وَأَزِيكَ شَرٌّ أَفْوَاهًا

وَلَكُلِّ مَاهُ أَمَّا قَرِيبٌ هَرَجَةٌ أَمَّا نَيْسَتْ نَزْدِيكَ

هر چه رسید نیست و نیست ان الساعه آتیه لا ريب فيها قیام

هر اینه آمدنی است و ملاز که نزدیک آید اقتراب للناس حسابهم

یُذْهِبُ

**نظم**

دیر است تا سیه کشته می دهد **اینکه زاد کانه سر از این خواب** **کنیت**

اشراط و علامات قیامت ظاهر شده است **شعر**

اینکه علامت که بیدار است **از آدمیان جفا ظبر خاست**

و قتی است که این چهار حال **بزه محقق می رسد**

بیتا عذون

وقته است كه وقت سر آيد . سيلاب عدم بسير آيد

وصلی الله على محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین

## الحديث الثالث عشر

عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سمعت رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يقول في بعض خطبته  
او مواضعه اما رايتم الماء خوذين عند الفرة  
والمرعجين بعد الطمانينة الذين اقاموا على  
الشبهات وجنحوا الى الشهوات حتى اتتهم  
رسول ربهم فلما كانوا المراد ركعوا ولا الى ما فاتهم  
رجعوا فقدموا الى ما عملوا وندموا على ما خلفوا  
ولم يغز الندم وقل جوف القام فرحم الله امرء  
قدم خيرا وانفق قصدا وقال صدقا ولم يكدر  
شهوته فلم تهلكه وعصى امره بنفسه  
فلم تهلكه ان يكان روزگار که از بطنه سيد ابرار برود  
ترتباتي مصطفى ناسك سالک انس بن مالك رضي الله عنه كفت از صاحب



شریعت ناصب اعلام رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 شنیدم که در خطبه از خطبه که مشتمل بود بر تنبیها و اشارات  
 و لطایف فرمود **أَمَّا رَأَيْتُمُ الْمَاءَ خُرُوجًا عِنْدَ الْفَرَّةِ**  
**وَالْمَرْحُومِينَ عِنْدَ الظَّهْمَانِ** <sup>آرام</sup> اندیدیت آنرا که در  
 عین غفلت سطرورت حق تعالی ایشانرا بکفایت خبر آت در خیال  
 به شما نرسیده است **وَقَدْ آتَاكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَحْكُمُونَ** <sup>تقدیر</sup> و قضاء <sup>استوار</sup> مبرم  
 که بتدبیر بشود یکر نشود و تحمل و حیل دفع آنرا ممکن نیست  
 از قصور ایشانرا **قَبْرُ الْبَشِيرَةِ** <sup>نقار</sup> فَاخْرُجْنَاهُمْ <sup>نقار</sup> مِنْ جَنَاتٍ <sup>جنت</sup> وَ عِيُونٍ  
 وَ كُنُوزٍ <sup>جای</sup> وَ نِقَامٍ <sup>غبار</sup> كَرِيمٍ <sup>انوار</sup> كَرْدَ خَوَارِی <sup>نقار</sup> بِرُسْتَقَرِّ عِزَّتِ <sup>نقار</sup> نَشِئَتْ <sup>نقار</sup> بِرُصْفَةِ نَارٍ  
 خَارِبَةٍ <sup>نقار</sup> أَمَّا جَنَابُ عَالِي خَالِي <sup>نقار</sup> مَا يَنْدُ عَتَبُهُ <sup>نقار</sup> رَفِيعُ سَرَايَسْتَانِ <sup>نقار</sup> پَسْتِ  
 شَد

شیخون کرده شده کان

نقار

جای کبود آرد لیستان

ناد و ستان بپوشان

کدر است سایه

یکدیگر یعنی اسم شعر

بیت

شد کُرد و رَوْبَه را مکنز <sup>میان</sup> شد بوم و کُر کُسر لا و طن <sup>در</sup>  
 آن قصر که بهرام در و جام گرفت <sup>بادشاه</sup> آه و بجه کرد و رَوْبَه آرام گرفت  
 زین پیش که کُر گرفت بهرام بن کُر تو کُنز که کُر را بهرام گرفت <sup>بادشاه</sup> **شعر**  
**أَيْنَ الْمَلِكِ اللَّهُ كَانَتْ نَجَاتُهُ** <sup>بادشاه</sup> **لَمْ تَغْنِ يَوْمَ الرَّدَى عَنْهُمْ أَمْكَانُهُمْ** <sup>هلاک</sup>

اماکن و اماکنه و اماکنه مکان

افسوا ولم تسكن الدنيا لهيبتهم فاصبحوا لا يذكروا الا ما كنهم  
 الذين اقاموا على الشبهات وجنوا الى الشهوات  
 انانك مقيم بودند در شبهتها وما يلد شهواتها و ظلمات شمول  
 وشبهات ايام و اوقات را در ايندند و اقتباس انوار از آيات و  
 اخبار نكردند تيره و خيره زيستند و من لم يجعل الله نورا فماله  
 من نور و زهيت و ستور طبيعت بودند مقصود ايشان از حيات  
 خوردن و خفتن و قضاء شهوات بودند سعاده آنرا ميلافتند  
 كه اسباب دنيا مرتب و منتظم بود از كرامات اخيرت و خبر و از  
 دولت عقبى غافلانديعلمون ظاهرا من الخير الدنيا وهم عن  
 الآخرة هم غافلون حتى اتتهم رسلا ربه برب خطا اصرار  
 كردند و بدين باطل مقيم بودند تا فرستاده كانز برود كار ايشان  
 بسرايشان برسيدند يعنى ملك الموت و اعوان او يقبض جان  
 او بيامدند يضربون وجوههم و اذ بارهم سيلى نازشان  
 از دنيا بيرون كردند و خوار شدند فلانما كانوا اقلوا  
 اذ بكروا و لا الى ما فاتهم رجعوا نه باخي اميد ميداشتند

الذين ضلوا سبلهم  
 على

من تله نغ

و



رسیدند و نیز نه بآخی از ایشان فوت شد باز گشتند کار دنیا

ساخته ماند **بیت**

مَا كَلَّ عَايَتِي الْمَرَادُ يَدْرِكُهُ **شعر**  
 تَجْرِي الرِّيحُ بِحَالِ اتَّشْتَعِي السَّفَرُ **آرزو**  
 نه **آخی** **یافت** **باد** **گشته**

نبرد برادر ماکاری **بند** بود در چنین بود آری

تدارک و تلافی امور آخرت که بغفلت فوت کردند و کار دنیا میسر حاصل  
 نشد فرصت توبه نیافتند قدر اوقاتی را میمالند و اندانستند تا از دست  
 دادند **نظم**

نَزَاهَاتُ الْعَبِيدِ سَاءَ سُرُورُ عَلَيْهِ  
 رَأَيْتُكَ الْطَّلَاقَ قَبْلَهُ اغْلَاقَ  
 بَابِهِ قَرِيبَ

کاراکنوز کن که جانز شیرین یا تراست

بیرون سپو نیاید از آب درست

قَدِمُوا إِلَى عَمَلُوا وَ زِدُوا عَلَى مَا خَلَفُوا زِيدُوا بِآخِي  
 کردند بدلا آخرت آخی کردند بجزا بیرون تن آخی کردند جزا یافتند  
 و بالاعمال بدیدند نکال اقوال شنیع جشیدند بشیمان شدند  
 آخی در دنیا گذاشتند و بیرون فرستادند و لم يَغْزِ النَّدَمُ وَ  
 قَلْبُ جَزَّ الْقَامُ و بشیمان بیرون فرستادند که کانی سود نداشت و  
**خشد** **رو کار**

سأ

عذاب از ایشان دفع نکردند است <sup>از دنیا</sup> در ادا تکلیف منفعت کند جفاف

تلم عبارت از فارغ است از کاری و استقرار حکم <sup>بابی</sup> و نفع تغیر و

تبدل حکم هلاک ایشان مقرر شد تغیر نیاید و عزت انس و مالک

رضی الله عنه عن النبی علیه ام ان قال یؤتی ابن آدم یوم التیامه

کانه بدج <sup>که سفند بج</sup> فیوقف <sup>حضرت</sup> یدیک الله تعالی فیقول له اعطینک وخرلتک <sup>ترا مال دادم</sup>

وانعمت علیک فیا صنعت فیقول یا رب جمعت وثمرته فترکتها اکثر

ما کان فارجعلی آتک به کله <sup>بشای</sup> فیقول له اری ما قدمت فیقول رب

جمعت ثمرته فترکتها اکثر ما کان فارجعلی آتک به کله فاذا عبد

لم یقدم خیرا فیضی به <sup>درست</sup> الی النائم <sup>بدر</sup> بعد المرسلین صلی الله علیه و

سلم میفرماید که بیارند فرزندانم روز قیامت ضعیف و ذلیل

بر شب بیهوده <sup>برین</sup> در حقارت و این بند کناه کار بود و حقوق مال ادا

نکرد بود و در تقصیر و خیر تقصیر کرد عرصات <sup>در</sup> موقوت سوال

ایستانی که شود حق تعالی و تقدس فرماید ترا مال دادم و مالک

اسباب کرد انیدم و ابرار <sup>بیت</sup> نعم بر تو کشادم چه معاملت کردی

بیچاره غافل که ریای پروردگار من مال جمع کردم و کوشیدم تا



زیاده شده را در دنیا ماندم <sup>بیش از آنکه</sup> من رسید بود باز مرا  
بدنیا بزیاده را حضرت تو بپارم باز خطاب رسد که بنمای  
مرا آنچه تقدیم کردی باز جواب گوید ای خداوند ما الها جمع کردم  
و در تشییع آنز کوشیدم و بگذاشتم مرا باز کرد آن بدنیاتاه را  
بدگاه تو بپارم چون بنگاه خیری تقدیم نکرد بود و با خود و  
خیلی کردن فرمان شود تا او را بدو رخ ببرند **نظم**

ز رزق مالاً و لم تر رزق منافع <sup>ناید</sup> انزل الشقی هو المحروم ما رزقا <sup>الذی شاء</sup>  
زرد و ست از بهر جهان در بای پیل افتاد دان

ما ز پیر بای دوستان ز پیل بالا رخت ایم

فرحم الله امرؤ قلم خیر این رحمت خدای پیران آزاد

مرد با ذک نصیب خود از آنچه با اوست فراموش نلند و لا تنس <sup>فراموش</sup>

نصیبکم من الدنيا را یاد دارد **نظم**

زانکه بیش که پیر مرد کا نزدست کند <sup>ناید</sup> میل پیران مرد و زنند خویش

و انفق قضا و در انفاق میان رودی ندهد که معلوم و محسور <sup>مستحق</sup>

شود و لا تبسطها <sup>مستحق</sup> الا البسط فتعده معلوما محسورا <sup>نشد</sup> و خیری

بدید و او تهی دست شد خود را ملایم کند و اهل و اولاد  
اوضاع و جایع مانند دست از دادن بگلی در نکشید بقیامت  
منیر خیزد و قال صدقاً و راست گوید و زبان را بدو غ  
ملک نشاند و ملک و داعی شهواته فام تملک  
و بود داعی شهوات خود باد شاه شود تا شهوات بروی  
باد شاه نشود عقلت بر هوا و شهوات کام را نداد و فرمان  
فرمای می کند تا هوا و شهوات بر ولایت وجود او استیلا  
نیا رند که با غی ساعی بود در افساد سید و هم من الغازی فقال  
الذی غزا عقله هواة و عصی امره نفسه فام تهلک  
الامرء الامارة و بامارت نفس الامر تن در نهد تا او را بهلاک  
نسیار در دشمن اطاعت نلارد که در عصیت افتد نفس در دشمن  
عظیم است کاملاً از ان و بجان آید اند موافقت امر خدای تعالی  
جز مخالف او میسر نشود شیخی را پرسیدند که اسلام چیست گفت  
ذبح النفس و سیوف المخالفة بشمشیر مخالفت کل نفس بر یلین

دست نه یافتن

نظم



ای در تو در د او که در میان اینست

خون میخورد و دم میزند که فرمان اینست

پای بر سر نفس که نهاده یکلام ای پای

گشته سگ نفس را و قربان اینست

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَزَيْنَا لَكَ لِحُرِّهَا <sup>بوست</sup> و لَادِمَا <sup>خون</sup> وَهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّشَوُّكُ

مِنْكُمْ أَلَمْ تَلْفَيْتُمْ بَايِرَ آيَةٍ كُنْتُمْ عَظِيمٌ مَنَاسِبٌ اسْتَأْذَنَ صَاحِبُ

دولت آنکه این نصایح را قبول کنند نفس را از مراد آیت باز دارند

بهمه کرامات رسند در سیستان <sup>بمشت</sup> جنان بیاسایند که انزالماتین

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ رَّوْنٍ شَرَفٍ تَرْقِيعِ الصَّوْمِ لِيُزَانَ ذَا ذِكْ

قَهْرِ نَفْسٍ شَهْوَاً قِيَامُ وَبَايِرَ سِرِّ بَايِرِ نَفْسٍ نَهَادَنَسْتُ **نظم**

که تو در الصوم فی فیروز نگر بوستان

رکن اعظم در خلوت روز است تشبیه است بر و جانیان و موسی بن

عمران صلوات الله علیه بعبادت کلام و واسطه و کلام الله ای الصوم فی آنجا جری به

موسی تکلیما از راه صیام رسیده هیچ امت لا از این کرامت محروم

نکرد و فرضیت این عبادت باین امت مخصوص نیست **قَالَ**

اللَّهُ تَعَالَى أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ  
مِنْ قَبْلِكُمْ يَعْنِي أَنَّ الصَّوْمَ عِبَادَةٌ قَدْ نَعَّمْنَا بِهَا أَخْلَى اللَّهُ <sup>عَلَى</sup> أُمَّةً مِنْ  
أَنْتَرَضَاهَا ثُمَّ لَمْ يَفْتَرِضْهَا عَلَيْكُمْ وَخَلَقَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيْ  
تَنْتَظِمُونَ فِي زِمْرَةِ الْمُتَّقِينَ لَأَنَّ الصَّوْمَ شِعَارُهُمْ وَصَلَّى عَلَى خَيْرِ

بَيِّنَةٍ

خَلَقَ مُحَمَّدٌ وَآلَهُ أَجْمَعِينَ

الحلقة  
الرابعة عشر  
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَأَلَ اللَّهَ صَلَواتُهُ  
أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعْطُوا الْحَكَمَةَ غَيْرَ أَهْلِهَا فَتَظْلَمُوا  
وَلَا تَمْنَعُوا أَهْلَهَا فَتَظْلَمُوهُمْ وَلَا تَعَاقِبُوا  
ظَالِمًا فَيَبْطُلَ فَضْلُكُمْ وَلَا تَرَاوُ النَّاسَ فَيَحْبِطَ  
عَمَلُكُمْ وَلَا تَمْنَعُوا الْمَوْجُودَ فَيَقْلُ خَيْرُكُمْ أَيُّهَا  
النَّاسُ أَرْبَعُ أَلْأَشْيَاءِ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ اسْتَبَازَ شَيْئًا فَاتَّبَعُوهُ  
وَأَمْرٌ اسْتَبَازَ غَيْبًا فَاجْتَنَبُوهُ وَأَمْرٌ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ  
فَرَدَّوهُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ أَيُّهَا النَّاسُ  
إِلَّا أَنْبِيَاكُمْ بِأَمْرَيْنِ خَفِيفَيْنِ مَوْنَتُهُمَا عَظِيمٌ أَجْرُهُمَا



لم يلق الله تعالى من وعثلهما الصمت وحسن

الخلق <sup>ملازم ملتزم كرام معتكف عتبة سيد انام ابو هريح</sup>

رضي الله عنه رواية كرد اين حديث را كه نور يست از مشتكات

رسالت ساطع و خورشيد است از فلک سعادت طالع از حضرت

سيد انبياء محي مصطفی عليه فرمود ايها الناس لا تعظروا

الحكمة غير اهلها فتظلموها اي اهل نطق و تمينه

حكمت بلكي كه اهل حكمت نبود مدهيت كه بر حكمت ستم كردن

باشيد الظلم وضع الشيء في غير موضعه ظلم جيزي را بنا جا يكا

نهاد نست اسرا الي بيكانه مكرهيت كه فهم نكند و بر خطا حمل كند

قال النبي عليه ام راضع العلم في غير اهلها لمعلق الجوهر

واللؤلؤ على اعناق الخنازير قال عيسى صلوات الله عليه لا

تعلقوا اللؤلؤ على اعناق الخنازير اين بيان از اين بترتافاش

نكند بيهود سري سري عاشقان در پيشي مشتى سري سري

ولا تمنعوا اهلها فتظلموهم و اهل حكمت منع

مكنيت كه بر اهل حكمت ظلم كردن باشيد لان الحكمة ضالة المؤمن

وَإِذَا ظَنَرْتُمْ بِهَا فَعَلَيْكُمْ تَسْلِيمُهَا إِلَى أَهْلِهَا سَخِرَ حُكْمُكُمْ  
 شَدَّ هَرْمُومُنِي اسْتَجِرْتُمْ يَا فِتْيَ صَاحِبِ اسْتِسْلِيمِ بَالِدِ كَرْدِ نَمُوعِ  
 حَقِّ انصَاحِ بِحَقِّ ظَلَمِ اسْتِثْنَانِ اللَّهُ يَا أَمْرُكُمْ أَنْ تَتَوَدَّ وَالْأَمَاتِ إِلَى  
 أَهْلِهَا قَالِ أَكْثَرُكُمْ بِنُ ضَيْغِي شُكْرَ الْعَالَمِ عَلَى عِلْمِي أَنْ يَبْلُغَ لَمْزِ  
 يَسْتَحَقُّ قَالِ عِلْمُكُمْ أَنْ لَهَذَا الْعِلْمِ تَهْنَأُ قِيلَ وَجِائِزُهُ يَا أَبَا عَبْدِ  
 اللَّهِ قَالِ لَنْ تَضَعَهُ فِيمَنْ يُحْسِنُ حِلَّةً وَلَا يُضَيِّعُهُ **نَظْمٌ**  
 وَمِنْ مَنَاحِ الْجَهَالِ عِلْمًا فَقَدْ أَضَاعَ وَمِنْ مَنَاحِ الْمُسْتَوْجِبِينَ فَقَدْ ظَلَمَ  
 وَلَا تَعَاقِبُوا ظَالِمًا فَيُطْلَقَ فَضْلُكُمْ ظَالِمًا رَامِكَا فَا تَ  
 مَكْنِيَّتُكُمْ فَضْلُكُمْ بِأَطْلَاشٍ عَنُورٍ وَأَغْمَاضٍ زَخْصَالٍ رَجَالِ اسْتِ  
 وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ  
 رَسُولُ عَلَيْهِ أَمِنْ جَبْرِئِيلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ أَنْ تَفْسِيرُ آيَةِ بَرِيدِ عَمْرٍ  
 جَبْرِئِيلُ كَفْتُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَمْرُكُمْ أَنْ تَصِلَ مِنْ قَطْعِ وَتُعْطَى  
 مِنْ حَرَرِكُمْ وَتَهْفُو عَنْ ظَلَمِكُمْ بِرُورِ كَارِ تَوْتَرِ أَيْكَارِ أَخْلَاقِ  
 أَمْرُكُمْ اسْتِثْنَانِ يَمُونُ لَكُمْ يَا أُنْكَ أَنْ تَتَوَدَّ بِرَدِّ عَطَاةٍ أَنْ تَوَدَّ  
 بَخِيلِكُمْ كُنْزُ عَفْوِكُمْ أَنْ تَكُنْزُكُمْ بِرُورِ ظَلَمِكُمْ مِيلُكُمْ فِي مَعْنَى الْآيَةِ

ر  
 اللغات  
 بدو ادرا

مکنت

نعمان ظلال علم

نصب علی الام

کنت

فان



مكارم الاخلاق في ثلاثة من كملت فيه <sup>تمام</sup> فذلك الفقه اعطاء من  
 تحريمه ووصل من يقطع والعفو عن اعتدای **نظم**  
 انك سميت نداد از خشتش <sup>انك</sup> وانك پايه برید سر خشتش  
 ولا ترا الناس في حبط علمك <sup>بیا</sup> کار برای دید مردمان  
 مکنیت که عمل شما ناجیز کردد <sup>بیا</sup> یا شرک خفی است <sup>بیا</sup> روزی عز النبی ع  
 قال اتقوا شرک الأصغر قالوا وما الشرک الأصغر قال التریاء  
 ناقد بصیر است <sup>بیا</sup> نقل مغشوش را قبول نکند یکی از عباد میگوید  
 که شبی بر خاستم و سوره طه میخوانم و خانه من پر مخر خلق بود  
 آواز بای کلدنده را بگوش من آمد یکی کلمه را بلند تر خواندم بعد  
 ازان خواب رفتم فریشته را دیدم در دست او ورقی گرفت و بر آن  
 ورق سوره طه نویشت و در زیر هر کلمه ده حسنه ثبت کرد و آن  
 یک کلمه را ثواب نویشت و باز خط کشید سوال کردم که ثواب این  
 کلمه را جبر خط کشید گفت من نویشته بودم خطای رسید که  
 خط در ثواب این کلمه در کش که برای من بخواند است اخلص العمل  
 تجزک القلیل منه اندک لکن اخلص به از سیار عملی اخلص

باطل

تتوا لشرک الأصغر

انک

لَا تَتَنَعَّرُوا الْمَوْجُودَ فَيَقْتُلَ خَيْرُكُمْ مَنْ مَنَعَ أَخِيهِ لِمَكْنِيَةٍ  
 رَدَّ سِتْرَ الْوَيْثَانِ فِي خَيْرِ شَرِيهِ الْكَرْصَدِ لَا تَوَقُّظُوا دَيْتَ تِلْمَالِ  
 بِنَصَابِ رَسَدِ سَعَادَتِهِ نَصِيبُ مَا نَيْتَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ جَهْدُ

بذر

**المَقْلُ** **شعر**

يَكْدِرُ مِصْدَقَهُ الزُّكُوفُ وَرَيْشُ <sup>دست</sup> <sup>از هزار تو</sup> انوار تو انوار آید بیش  
 خُورَاجَةُ كَايْنَاتِ صَلَواتِ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُوزِي يَارِازِ لَا تَحْرِيطُ لِرَدِّ بَرِ  
 صَدَقَةٍ دَادَنَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ جَهْلًا رَقِيَةً  
 زَلَّ آوَرْدُهُ وَعَاصِمُ بْنُ عَبْدِ صَدِّقٍ وَسَقَرُ خُرْمَا آوَرْدُهُ أَبُو عَتِيلٍ انْصَارِي  
 يَكْصَاعُ خُرْمَا آوَرْدُهُ كَفْتُهُ وَشَرَّ آبِ كَشْتِهِ كَرْدُهُ امْ بَلْكَوَرْدُهُ وَصَاعُ خُرْمَا  
 دَادَنَدُ يَكْصَاعُ بَرَايَ عِيَالِ مَا نَدَمُ وَيَكْرَا آوَرْدُهُ فَا مَرَّ رَسُو اللهِ صَلَواتُ  
 اَنْ يَنْشُرَهُ عَلَى الصَّدَقَاتِ فَرَمُودَتْ اَنْ يَصَاعُ خُرْمَا رَا بَرَا لَاهِي

بهر يك استنار چشم جهان را

الارقي جهر هم سنك يوحى  
 يك الارقيه جهار سيرا رقيه صوفى  
 الرسق شست صاع ويك صاع  
 جهار من

سلاخی

**نظم** **تختند**

فَخَذَا الْخِلَالَ مِنَ الْخَلِيلِ وَقَالَ <sup>خُرما</sup> <sup>دوست</sup> <sup>فان</sup> الْخِلَالَ مِنَ الْخَلِيلِ الْكَثِيرُ  
 قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَتَزَوَّجُ أَحَدُكُمْ فَلَانَةً بِنْتُ فُلَانٍ  
 بِالْمَالِ الْكَثِيرِ وَيُدْعَى الْحَمْرَ الْعَيْنَ بِاللَّقْمَةِ وَالتَّمْرَةَ وَالْحَسْرَةَ وَقَالَ <sup>نار خود</sup> <sup>با خرم</sup>



مالک بز دنیا را اختلاس سبع صبیان تصدقت اقمه بر غنیف فالقی  
السبع الصبی و نودیت لقمه بلقمه ایها الناس ان الاشیاء  
ثلاث امر استبان رشک فاتبعوه و امر استبان  
غیبه فاجتنبوه و امر اخترف علیکم فردوه  
الکتاب اللہ تعالیٰ و رسولہ ای مردمان بدستی کارها بر سه  
نوع است امریست که خیر و صواب از ظاهر و مستبین است متابعت کنیت  
او را چون روز و نماز و زکوة و غیر آن از شرایع و آنچه شرع بآنرا ذن  
میفرماید و عقل اجازت کند و امریست که بطلان او روشن است  
از ان اجتناب کنیت چون شرب خمر و قمار زنا و اکل مال یتیم و ربا  
و جمیع فواحش و امریست که بر شما مشتبه و ملتبس شود که حق  
است یا باطل و راه بیر و زنتوانید بردن آن کار را بخداوند حواله  
کنیت و بکتاب خدا تعالی باز کردیت یا صریح آن در قرآن بود یا  
نظیر آن **قال اللہ تعالیٰ** فان تنازعتم فی شئی فردوه الی اللہ و الرسول  
ای از جعوا فیہ الی الکتاب و السنة ایها الناس ال انبیاء  
بامریز خفیف مؤنتها عظیم اجرهما لم یلوا الله

ثابت  
۳  
راه راست

از جعوا الی الکتاب و السنة

اکابر

بایلهیکه دعوت

تَعَاَمُرُ وَمِثْلَهَا الصَّمْتُ وَحَسْرَةُ الْخُلُقِ أَخْبَرُ

نکنم شمارا باید و کار که مؤنث آید و کار سهیلست و اجر و ثواب  
او عظیم طاعت مشقت و مشورت نهایت و هیچ بنده بقیامت  
نیاید و عملی نیارد که بنضیلت و کثرت ثواب مانند ایند و خصلت  
بود یکی کم گوی و درم خوش خوی زبان از صوفیهای در کشید ز بار

نظم

خلق کشیدن

چند این فضل و عبارت را باید رفت راه

چند این رمز و اشارت کار باید کرد کار

قال ابو الکتانی رحمه الله زائت الجنید رحمه الله في المنام فتلت له

ما فعل الله بك فقال طاحت الاشارات وذهبت العبارات وما

حصلنا الا ركعتين كنا نصليها بالليل شيخ الحرم ابو بكر كتاني

رحمه الله سأل كروم كره خدای عز وجل با توجه کرد گفت آن اشارات

و عبارات و حروف و بیماهای رفت و ناجیه شد از آنها هیچ حاصل

نیست حاصل ما دو رکعت نماز است که در نیم شب گذاردیم آن مرد صدیقانرا

که حقیقت کار کثرت شد بر ایشان زبان زد کشیدند و در عمل کوشیدند کم

گفتند «فما فعل الله بك»  
رحمه الله



وكانت له من الدنيا ما لم يكن له من الدارين  
وكانت له من الدنيا ما لم يكن له من الدارين

انك تكتبه خفته به جبر

دخلا استلصاح

كنتند وانك خفتد كما اخبر الله تعالى عنهم فقال كانوا قليلا من  
الليل ما يهيجون وصنعهم الله تعالى بانهم يحبون الليل فتعبدون  
فاذا اسبحوا واخذوا في الاستغفار كانوا اسلفوا في ليلهم الحرام  
ازكلمات سلطان الطريقة ابو يزيد رحمه الله سببت زندقته كان  
اين راه وسيرت مختلفان اين راه وشغل مقبره لان اين بادشاه  
استغفار است آه من اطاعت است وآه وهم از كناه كرتوم دست نلرك  
شبه كير وايز هي رنج رهي بديرون كير وصلى الله على محمد وآله اجمعين

**الحديث**  
عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال خطبنا  
رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة ذرفت منها العيون  
وجلت منها القلوب فكان مما ضبطت منها  
ايها الناس ان افضل الناس من تواضع عن رفعة  
وزهد غنية وعز ان صغر عن قوة وحلم عن  
قدرة الا وان افضل الناس عبد الخدم من الدنيا  
الكناف وصاحب فيها العفاف وتزود الرحيل

وتأهب للمسير الا ان اعقل الناس عبد عرف  
ربه فاطاعة وعرف عدوه فعضاه وعرف  
دام اقامته فاصالحها وعرف سرية رحلته  
فتزود لها الا وان خير الزاد ما صعبه التقوى  
واعلى الناس منزلة عند الله تعالى خوفهم منه  
عبد الله بن عمر رضي الله عنهما <sup>يا</sup> به مدد عنایت ربانی بر شیطانه  
ونفسا من ظفر یافت بود بفضل سجای بود نیا و کاید او غالب  
آمد با حذر و اصغر از نظر نکرد و محلو و مرا و میا ن نمود از این دریا  
مضرو و بر خطر جنا زد کرد که قدمش تر نشد در جایاتی و مایند <sup>نهی منکر</sup>  
سنت و سیرت بدرار عایت کرد و من اشبه اباه فیا ظلم <sup>ای</sup> **مصرع**  
اینست نام پسری و آنست کرامی بدری <sup>نکاه</sup> گفت سید بشی و ببعوث با سود  
و احمر شفیع روز محشر صلع خطبه فرمود ما را خطبه که ذرفت <sup>او اینست</sup>  
منها العیون و وجلت منها القلوب الذریف و <sup>روان</sup>  
الذروف و الذراف و التذراف و رفتن از شد من حیض و اسناد <sup>یعنی آید بد</sup>  
الذروف و العیون من باب النجاة لکن لا حرجی النهار از مواعظ بلیغ <sup>لطایف</sup>





زرد راز شود فکار محاضبت منها عبد الله بن عمر

رضی الله عنهما گفت آنچه از آن خطبه ضبط کردم و یاد گرفته ام این

کلمات جامع است <sup>اسم کانرا غنی کان</sup> ایها الناس راز افضل الناس من

تواضع عز رفعة <sup>غنا</sup> وزهد عز غنية ای ارباب عقول علی

الحقیق فاضلترین مردمان آنکس بود که با علو منصب و رفعت

مرتبه تواضع کرد و شکستی کرد <sup>دل شکست</sup> و باینکه باشی <sup>بندگی</sup> را نداشت و تواضع

اوصاد را از رفعت بود <sup>بیرون بلند چه</sup> و زهد او منبعث از غنیست <sup>تراکت</sup> و با حصول اسباب

تنعم و نیاز <sup>مکب</sup> نیازمند زیست و از لذات فانی <sup>فان</sup> و تمتعات و تنعمات زایل

اعراض کرد تواضع عز رفعة <sup>را کرد</sup> و زهد عز غنية **نظم**

باتقوت بیک نور میباید بود <sup>دهان</sup> با ملک و کون عزمی باید بود <sup>عزای در پیش</sup>

این طرف تراست که خدم آدمی <sup>دیدن</sup> میباید دید و کون میباید بود <sup>نابینا</sup>

سلیمان صلوات الله علیه با ملک و نظیر فقیر زیست <sup>نابینا</sup> لا یشغی لاحد

من بعد از تسلیه یافت و از رها آند و سه قرص میباخت و

با مسکینان هم کاسکی میکرد و میگفت مسکین جالس مسکینا و روی

انزل النبی علیه السلام قال انزلنی جلاله عرض علی ان یتجعل



بَطْمَاءُ مَلَكَةٌ ذَهَابَتْ إِلَى رَبِّ وَلَكِنْ أَجْعَلُ يَوْمًا وَاشْبَعُ يَوْمًا فَمَا  
 الْيَوْمَ الَّذِي أَجْعَلُ فِيهِ فَا تَضَرَّعَ إِلَيْكَ وَأَمَّا الْيَوْمَ الَّذِي أَشْبَعُ فِيهِ  
 فَاحْمَدُكَ وَاشْتِغِي عَلَيْكَ عَالِي هِمَّتِ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى مِيفَرُ مَا يَدُ  
 كِه بَرُورِدِ كَارِ مِنْ جَلَالِ عَرَضِ كَرْدِ بِرُوزِ كِه بَطْمَاءُ مَلَكَةٌ رَا بَرَا  
 تَوَزَّرَ خَالِصِ كَرْدِ اَنَّمْ كَفْتُمْ ذَايِ خِلَاوَنَدِ اَمِنْ فُقَرَا خْتِيَارِ مِيلَكَمْ رُوزِ كِرْسَن  
 بَاشْتُمْ وِرُوزِ سِيَرِ آن رُوزِ كِه كِرْسَن بَاشْتُمْ بَزَارِمِ وِبِنَا اَمِ وِآن رُوزِ كِه سِيَر  
 خُورِدَمْ آن رُوزِ رَا اَحْمَدُ شَنَا تَوَكَّلَا اَمِ **وَانَصَرَ عَنْ قُوَّةِ وَحَلَمِ**  
**عَنْ قُدْرَةِ زِيَادِ سِتِ رِسِّ بَرْدِ سِتِ رَا زِيَادِ سِتِ اِظْلَمِ كُوتَاهِ**  
 دَاشْتِ بَا تَوَانَا يِ اِنْصَاوَنَا تَوَانَا دَاوَدِ بَا قُدْرَتِ بَرِ اِنْتِقَامِ حَلَمِ  
 كَرْدِ بَا كَامِ كَارِ بَرْدِ بَارِ شَدِ عَاجِزِ اِحْلَامِ اَضْطِرَّ اَرِ اِسْتِ حَلَمِ اَزِ  
 قُدْرَتِ بَسْمَلِيلِكِ اِسْتِ وَسَنَتِ اَلْهِ اِسْتِ اَزِ سِيَرِ قُدْرَتِ بَا يِ بَرِ سِي  
 هَرَايِ نَفْسِ زِهَادِنِ وَاَزِ جَانِ عَفْوِ كَرْدِنِ كَارِ كَامِلَانِ اِسْتِ اَزِ كَلِمَاتِ  
 اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اِذَا قُدْرَتِ عَلَيَّ عَدُوَّكَ  
 فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنِّي شُكْرُ الْقُدْرَةِ عَلَيَّ جَوْنِ بَرْدِ شَمْنِ خُورِدِ ظَفَرِ  
 يَافِتِ اَزِ بَرَايِ شُكْرِ ظَفَرِ وَ قُدْرَتِ بَرِ وَاَزِ عَفْوِ كَرْدِنِ وَ كَفْتِ اَزِ دَمْنِ

مکانات

وَعَدَفُوْنِي وَقَدْ نَعَفُوْا فَقَدْ قَضَى حَقَّ النَّعْمَةِ رَادَى شُكْرَ الْقَدَرِ

ادا کرد

عفو کرد

ردا کرد

نظم

جور نشوی بر عذر خود تار <sup>اگر بزرگ تار</sup> عفو را شکر قدرت خود ساز

رحم کن رحم کن که هر چه کنی <sup>اگر بزرگ کنی</sup> در جهان جز همان نیازی باز

در روزی فتح مکه ضادید قریش در خانه کعبه درآمد بودند

زکوة

والتجابه بیت الله که بهتری عالم علیه ام بر در خانه کعبه

عادی پناه

باستان زهره و بازوی را بگرفت و گفت چه کمان بریت که امروز

باشما چه معاملت کنم گفتند از کریم توقع جز کریم نبوده فرمود

مرا امروز شما را از میگویم که یوسن بیغام بر بولان را الفت

لَا تَثْبِيْثَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ وَهِيَ لَا آزَادَ كَرْدَ <sup>نظم</sup>

نظم

ای بدیها عذر و اکرمت کرد باداشی به نیکی کردن

ماه ای حکیم

هاروز الرشید کنیزکی داشت ماه پیکری شمس الضحی نام او

وقتی هاروز الرشید از او در غضب شد و قصد عقوبت او کرد

شمس الضحی ایند و بیت انشا کرد و از عقوبت پرست <sup>نظم</sup>

مَا أَحْسَنَ الْعُفُوْ مِنْ الْقَارِ لَا سِيَّامًا مِنْ غَيْرِ ذِي نَاصِرِ

مانع

انها

ان غیر من غیر کوشانح ۱۲۱ العالی



مَكْرُوبِ الْمُرْدِ الَّذِي بَيْنَنَا ، لَا تُبْطِلِ الْأَوَّلَ بِالْآخِرِ .

هر که لباس رحلم بپوشد هرگز دست ناکامی بدستش نرسد  
نرسد و هر که در منزلت بر داری قرار گیرد باری حوادش ساجد  
سجده او نشیرد الا و ان افضل الناس عبد اخذ  
من الدنيا الكفان <sup>دنی</sup> وصاحب فيها العنان  
الکفافة القوت وهو ما كفى عن مسألة الناس العف والعفة  
والعنانة باز استاد از ناشایست بدانیت و آگاه باشیت  
فاضلترین مردمان بند نیست که از دنیا متوقی گرفت و بان  
مقدار که عرض او را از مذلت سوال از غیر صیانت کند بسند کرد  
و عفت را در دنیا یا رخود کرد و دست نیاز پیش مخلوقی دراز نکرد  
حکیمی بر لب جویون نشسته بود از آب تر می گرفت و می خورد یکی  
از خدام سلطان را چشم بر او افتاد گفت باوقور فضل و علم  
باین دنایت قناعت کردن از حکمت در است اگر حضرت ملک  
مربیت طلبی از ضیق معیشت <sup>بنا</sup> برهی حکیم گفت تو اگر از دنیا باین  
مُحْتَمِرَاتِ کَفَايَتِ کُنْی از مذلت خلعت و خلوق خلاصیانی از آب تر

نهادست

در دین

الذکر قناعت

خوراک از آن که بر خور آن ملک بیره خورای پسندید که ترسیرتها آنست  
 که بتقوی و عفاف کشید و توانگر تر خلاصه آنست که در پندشده و  
 اسیر حرص نباشد جز غدا روح و عفتی است علفستور ففسر گو  
 هر چه خواهی باش و گفته اند دست در دهان مار و گزند کردن و  
 برای قوت خورد زهر بر آوردن و از شیر کوسنه لقمه ریودن بر کرم  
 آسان تر از سواران خیل و لیم و تزوید للرحیل و تاجه  
 للمسی و توشه سفر آخرت را آماده کرد آنچه او را درین سفر بیو فطر  
 از آن کزیر نخواهد بود در تحصیل آنز تقصیر را بحال انداد و عاجز  
 ترین خلق انکس است که از عاقبت غافل باشد و نهات آخرت  
 خود را خوار دارد و موضع جزم و احتیاط را بهمانند الا و  
 انرا عتلا الناس عبد عرف ربه فاطاعه و عرف  
 عدوه فمعصاه و عرف دمار اقامته فاصالحها  
 بلانیت و آگاه باشی که عاقل ترین خلق بنده است که برورد کار  
 خود را شناخت پس فرمان او را بدی رفت و از معصیت اجتناب  
 کرد دشمن خود را دانست پس با رعاصی شد و برتری و سوار و س



او نرفت **اللهم** انزل الشيطان لكم عدوا فتخذه عدوا بدستى  
 مرشدا را دشمن است او را دشمن گزیند انما ايد عجزه ليكونوا  
 من اصحاب السعير غرض او از دعوت شما بعضیان نیک خواهی  
 نیست برای آنکه متابعان خود را معصیت خواند تا اصحاب سعیر  
 باشند بسخورد دشمن فریفته شدن از خود در راست عاقل  
 بزرگ و شعور <sup>آراسته</sup> دشمن التفات نکند و قایق تمویه و لطایف  
 نعمیه او در دام او نه افتد و در تصور و تخیل از مکر و کید او  
 بهر حال تصویر نکند

**نظم**  
 در کار خصم خفته نباشی بهیچ حال زیرا که جراح زد بود خواب <sup>باستان</sup>  
 و دارا قامت را دانست و بهمارت او پرداخت دنیا قنطیره آخرتست  
 فاعبروها و لاتعمروها <sup>علامت</sup> قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعقبت  
 ابراهيم ليله اشري <sup>عراج</sup> في قال يا محمدا اقترا امتك مني السلام واخبرهم  
 ان الجنة طيبة التربة عذبة الماء وانها قيعان وان غراسها  
 سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر سيد المرسلين  
 عليه السلام ميفرمايد در شب عراج که سفر عالم بالاست مقام

ابراهیم صلوات الله علیه رسیدم در آسمان هفتم ابراهیم را دیدم  
و بر و سلام گفتم گفت علیک السلام ایها الولد الصالح والبنی الصالح  
یا محی زامت خود را از من سلام بخوان و خبر ده ای شانرا که بهشت را  
خال باک است و آب خوش در بهشت نهینها خال است و درخت  
نشانند در آن الا ضحی گفتی سبحان الله والحمی لله ولا اله الا الله والله

الکبر است

صواع

سبزی بهشت را بهار از تو برونید <sup>باز</sup> دنیا براه کد رسید <sup>سیلاب</sup> فناست  
بر عمر لشکر حوادث عمارت او پایدار نیست خود را ز جهت <sup>ایان</sup> **نظم**  
عمر عزیز را در تن عمارت جهان ضایع مکن که عمر عمارت بدیور نیست  
متی یبلغ البشیران یوما تمام <sup>دیگر</sup> ، اذ انزلت تبیین و غیور یهدم  
و عمر فرسوی رخت فتزودلها و دانست سرعت  
رحلت خود را برای رحلت زاده آمان کرد **صواع**  
ز آخر سنکین طلب توشه یوم الحساب ابوالترخانین علی بن  
ان طالب رضی الله عنه کرد هر که شتر خصلت جمع شد بهشت  
لا از هم طروق او طلب کرد و از دوزخ از هم جوانب او گریختند خلاوند



تعلا را شناخت فرمان او را پیش رفت شیطان را دانست و فرسوس  
 او را در دل راه نداد حق را شناخت متابعت کرد باطلا را شناخت  
 اجتناب نمود دنیا را دانست بد را شناخت آخرت را دانست رویار  
 آذالاً و از خیر الزاد ما صعبه التتوری بدانیت و آگاه  
 باشیت بهترین زاد آنست که با تقوی قویست بود برهیز کار اصل  
 نیکو کار است قیمت عمل بحسب تقوی است و خیر العمل با تقدیم  
 النیة و بهترین عمل آنست که نیت خالص کند و صدق عنایت بر  
 مقدم بود روی دایه برورد کار آرد و آنگاه روی کار آرد و از دیدار  
 اغیار دیک بود و زد آنگاه بعمل برد از قدیم صدق خلوص نیت  
 اینست <sup>بوشید چشم</sup> <sup>پای</sup> <sup>اه اف حسنه</sup>

تا نکی جای قلم استوار <sup>نه نهد</sup> پای نهی در طلب هیچ کار <sup>پای</sup>  
 و اعلى الناس منزلة عند الله تعالى خوفهم منه  
 عالی منزلت ترین مردم از نزد خدای تعالی ترس کار تر است از  
 انرا که مضیم عند الله اثقیکم کرامی تر شما باین درگاه برهیز کار تر  
 شما است سوال کردند خواجه امام ابو حفص کبیر را رحمة الله علیه

که دانشمند فاضل تریا سید جواد از قرآن گفت از الکریم عند

اللّه اتقیکم نسبت بر رسول الله علیه ام دین راست نه طین را

اطر

**نظم**

آلی کلاتقی و تقی گفت

بنده بیکانه باشه بر سر کوی فراق

اندوخت

کرنجوی آشنای بر سر کوی وصال

وینا

با بنی پد آشنای بیکانه جوشد بولهب

چون

وز حبش بیکانه آمد آشنا جوشد بلال

اممکان

این نور از هر صباخی نه تابد و این نسیم در هر صباخی نه وزد و این

باد بزرگ

آب در هر جوی نه رود و این عزیز در هر کوی نه زود کند اما تو بامید

خانه را بیارای باشد که نزو کند

**صوای**

چون رسید آید ملک نوبت بسکد از آن رسد در خبر است که چون

حق تع و تقدس خلق اولین و آخرین را در صید قیامت جمع کند

و منادی ندا کند بصوتی که ادنی را قصی بشنوند گوید یا ایها الناس

عید

توبت

انی قد انصبت لکم منذ خلقکم الی یومکم هذا فانصتوا الی الیوم

آن زمان

تا روزش

ای چنانرا از آن زمان که شما را بیا فریدم آنچه شما گفتیت من شنیدم



امروز من میگویم شما بشنویت <sup>ان</sup> خجعت نسبا و جعلتم نسبا  
فوضعت نسبی و رفعت نسبکم فالیوم اضع نسبکم و ارفع نسبی  
یعنی من نسبی را اعتبار کردم و شما نسبی را از نسبت الاختیار من  
بود شما آنرا اعتبار نکردیت و خوار داشتید و نسبت خود را  
در بلند کردیت امروز آن روز است که نسبت شما را بیست و خوار کردیم  
و آن خود را بلند و عزیز کردیم انم قلنا ان الریحکم عند الله اثقیکم  
وابیتم قلتم الا ان فلان بن فلان و فلان را غنی من فلان و من گفتیم  
که ای تو و عزیز تو شما نزد خدای تعالی برهیز کار تو شماست تقوی  
و نسبت عزت و لا شکیست عزت و کرامت نسبت با آبا و اجداد کرام  
و شمر دیت و شرف در غنا و ثروت پیدا شیت فالیوم اضع نسبکم  
و ارفع نسبی امروز نسبت شما را بیست میگویم و نسبی که من اعتبار کردم  
بلند میگردانم این المتقون گنجایند برهیز کاران حاضر شویت  
فینصب للقوم لواء فی تتبع القوم لواءهم و قد خلوا الجنة بغير  
حساب لواء اهل تقوی برای کنند هم در زیر علم تقوی جمع آیند و  
در حساب بهشت در آیند المتقین در جنات و عیون و صلی

الله على محمد وآله اجمعين

الحديث  
عنك هيريه رضى الله عنه عن رسول الله صلى الله  
عليه وسلم انه قال انما يؤتى الناس يوم القيامة  
من ادى ثلثا ما من شبهة في الدين امر تبورها  
او شهوة للذة اثرها او غصبة لحمية عملها  
فان الاخرة لخم شبهة فاجلها باليدين  
واذا عرضت لخم شهوة فاقصوها بالزهد  
اذا عنت لخم غصبة فادرؤها بالعفو فان  
ينادى مناد يوم القيامة الاضل كان له اجر  
على الله فليقم فيقوم العافون عن الناس فمن  
عفا واصاح فاجر على الله ابو هيريه رضى الله عنه  
بأى دامن عافيت كشيكه بود وسرا زكريبان <sup>محرر</sup> عزلت بر آورد و  
خدمت رسول الله صلى الله عليه وسلم بجان قبول کرد و از فروع  
واصول حفظ و آفر و قسط کامل مخصوص گشته از سيد سادات  
<sup>جمعه</sup>



و منبج سعادات عليه افضل الصلوات واملأ التحيات ابر خیر  
 مشهور را که نور او ظلمت جهل را در میکند و روایت میکند که مهتر  
 عالم علیه السلام میفرماید انما یروى الناس يوم القيامة  
 من اخذ ثلثا ثلثا من شبهة في الدين ان تلبيها  
 او شهوة للذة اتروها او غصبة لحمة عملها  
 هرجه آید مردمان را بقیامة از عقوبت بسبب یلویزه کار  
 باشد یا از شبهتی در دین که آنرا قبول کرده باشند و در باطن راه  
 داده و در دل نشاند یا از شهوتی برای لذت نفس که آنرا بر کزله  
 باشند بطاعت و عبادت باری تعالی و تقدیر یا از خشی که منبجست  
 از حمیت جاهلیت باشند و بر موجب آن رفتن بود و در غیر موضع  
 غضب غضب را اندازد امروز این خصال ذمی را باضداد این خصال  
 قهر کنیت تا صبح یقین ظلمت شام شرک و شک را برداشت  
 و با چشم ندانست چهره ندانست غرامت خود را بشوینیت فاذا  
 لا حنة لكم شبهة ناجلها بالیقین اللعج  
 بدید آمدن و یافتن مز حد کتب الجلا از دزدان این جور شبهت

ابن و اردو پیش در ظاهر شود بنور یقین آنز شبهت را دور کنیت

و حج ساطع و ابراهیم قاطع دفع کنیت قال ابو بکر الوراق  
رحم الله الیقین علی ثلاثه <sup>نور</sup> ارجه یقین خبر و یقین دلاله یقین <sup>نور</sup>

مشاهده یقین بر سه نوع است یقین خبر و این عاب مؤمنان را

بود بیان قرآن و خبر رسول و نزد ایشان با عیان بر او است

باین در نور شکل و شبهات را از ماحت داخل خود در میکنیت <sup>دیدار</sup>

رسول علیه ام میفرماید علیکم بدین العجایز اشارت باین یقین <sup>معمود</sup>

است و یقین دلاله است و این منصب علم است بدلائل قاطعه <sup>بهرت</sup>

شک و ریب را از حرام ایمان را نند و بر او این تیره حق را از باطل <sup>تا خود</sup>

میلانند سیوم یقین مشاهده است و این مرتبه از باب مجاهد <sup>که را نند و در</sup>

است آینه دل را بترک معصیت و ملازمت طاعت و درام ذکر و

فکر صیقل کرده اند و نقوش غیبی بر لب درو بینند **نظم** <sup>فکر</sup>

نزدیم تیره کند آینه این آینه بین کز غم کرم سرد مصفا بیند <sup>درد</sup>

کر آینه زاه کرد سیاه **:** شود روشن آینه دل به آه <sup>درد</sup>

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ازین شهود اعلام داد و کشف <sup>مشاهده</sup>

رحم الله الیقین



الغطاؤا ما ازددت يقينا الرجيب واستار مرتفع كرد و بدیده  
سراجی امروز از ابصار نهانست آشکارا <sup>مجا</sup> بینم یقین من یادت  
نشد بدیده سرجیان دیده ام که دیگران بدیده سرب بینند  
حاشا رضی الله عنه می گفت کافی انظر الى عرش نوحی بارز اجناسم  
کوی که عرش را آشکارا می بینم وقال الحنید رحمه الله الیقین  
ارتفاع الریب فی شهد الغیب و اذا عرضت لكم شهوة  
فاقموها بالزهد و چون پیش آید مر شمارا شهوتی بدست  
زهد و لا زیغ برکنید **نظم**  
بیخ شهرتی بر کن رشخ و شیره تار بهشت از بخار هدم غ و مین  
ایزد یگر حر و حریر نفس شهراتی اگر سرب برارد سر او را برداریت  
جهاد البر اینست حتر تطاولد عروجی فرستاد یاد اورد  
حذر و انذار اصحابی که من اکمال الشهوات فان القلب المتعلق  
بشهوای الدنیا عقولها عنی محبوبة یاد اورد اصحاب خرد را  
منع کن از خوردن آرزوانه و رفتن بر مراد نفس برای انکادها  
بسته شهوات دنیا بود عقول ایشان از من محبوب باشد و از شهوت  
شاهد

از

نسخه دیگر

محرورم و بیغفلت موسوم <sup>اثر</sup> ابراهیم خواص رحمه الله میگوید که در  
جبل الکام که مجمع کرام است <sup>مطهرات</sup> میباشتم درختی را دیدم نفس مرا  
رغبت شک یکی انار برکندم و بشکستم ترش بود بلکه داشتیم و در گذشتم  
مردی را دیدم براه افتاد و زنبور را میبرد و گود آمد و او را رنج  
میداشتند گفت السلام علیک گفت علیک السلام یا ابراهیم <sup>کفتم</sup>  
مرا رنج شناختی چون پیش ازین ما ملاقات نموده است گفت  
مزعززع <sup>نه بر شید</sup> الله لا یخفی علیه شئ <sup>منهای</sup> هر که او را شناخت آشنایان او را  
دانند <sup>نیکه و شن سالار</sup> گفت کسی که جنین منقبت <sup>نصب</sup> بود تعب و نصب <sup>نارنج</sup> ناپیر جبر  
گشت ترا برین درگاه می دانم که نفاذ قول بود اگر لب جنبانی  
و درخواست کنی رحمت زنبوران را از تو دفع کنند من نیز ترا از  
مقبولان این حضرت <sup>در</sup> بینم سخن ترا در نبود و درخواست  
تو هر این با جابت مقرون باشد اگر درخواست کنی شهوت انار  
را از تو دور کند که پیش زنبور تن را خسته کند و نیش شهادت  
نفس دل و جان را زیان دارد و درد آزار بقیامت بدید آید  
اذا عنت <sup>دنه</sup> لکم غصبة <sup>دنه</sup> فادبروها بالعفوفان



يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْعُنُورُ وَالْعُنُورُ بَيْش  
آمدن و الغابری <sup>مناجی</sup> یعز و یعز و چون آتش غضب جهان سوز بیشتر آید  
و ظاهر شود بصفود نع کنیت و بآب تجاوز از آتش را بست کنیت  
فردا در جمع الکرینادی ندالکند بغیرمان حرقه از حق <sup>خدای</sup> کویدا لا  
مَزْكَانَ لَهُ أَجْرٌ عَلَى اللَّهِ فَلْيَقُمْ فَيَقُومَ الْعَافُونَ <sup>منکر کردن</sup>  
عن الناس <sup>مزد</sup> هر که را بر حرقه تعلا اجرست بر خیزد اتا حرق  
خویش را بکشد انگسان بر خیزند که از جانی عفو کرده باشند اگر چه  
جنایت جانی بود و کینه از سینه بیرون کرده و از خصومت <sup>کلام</sup> دل داشته  
و از خصم <sup>کلام</sup> دل داشته دلایل بر صحت این بقال رسول عمر نصرت نزل  
بر خوانند فَمَنْ عَنَّا وَأَصْلَحْ فَاجْرُهُ عَلَى اللَّهِ هر که عفو  
کند و بر صلاح آرد آنچه میان اوست و خصمان بصفور او <sup>بر شد چشم</sup> خصمانند او  
بر خدای تعالی برین بشارت مزید نیست عفو احسن محاسن  
اخلاق است کناه کار را انتقام شهرم کناه تمام است خجالت معصیت  
محقوبت او کفایت است تخلفوا باخلاق الله تعالی <sup>الکرم</sup> الکرهین  
باتمادی بنده کان در عصیان و عله غفران میدهد با اصناف <sup>انواع</sup>

استغاث

اسراف الطاف میفرماید و بگویم بر سینه مجروح عاصی بزم میبند  
و دلها غمگین را بشارت مغفرت تسکین میدهد <sup>نورانی</sup> و از نومیدی نهی  
میفرماید **قوله تعالی** ایا عبادی الذین اشر فوا علی انفسهم  
لا تقنطوا من رحمة الله انزل الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو  
المغفور الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

**الحکایت**  
**السابع عشر**  
عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يقول الله تبارك و تعالی  
یا ابن آدم تعزى كل يوم برزقك و انت تحزن  
و ينقص كل يوم عن عمرک و انت تفرد و انت  
تحزن فیما یرک فیل و انت تطلب ما یطغیرک  
لا بقلیل تقنع و لا منک کثیر تشبع انک اذا  
اصبحت آمنان سریرک معافا فی بدنتک و  
عندک قوت یرزقک فانما حیزتک الدنیاخذ  
یتقال لا من فی سریرک ای رخی البال واسع الحال



حیزت ای جماعت حذافیرها ای با سرها و احداها

حذافارنا قلایین خبر الی عبد الله بن مسعود است رضی الله

عنها خواجه کاینات صلعم میفرماید که استقرؤ القرآن من اربعة

من عبد الله بن مسعود و سالم بن ابي حذيفة و ابی بن کعب و

معاذ بن جبل رضی الله عنهم اجمعین قرائت قرآن را از چهار

کسر طلب کنیت ابن مسعود و سالم و ابی بن کعب و معاذ بن جبل

خبر دیکر مشهور است هر که خواهد قرآن را بر غرض طری خواند

همچنانکه نازل شده است بحرف ابرام عبد خواندهم اقرا بدو هم

افقه قال النبی علیه ام رضى لاقتی یارضی لها ابن ام عبد بنسند

مرویت خود را ای بنسندید و ابن ام عبد مرضی و مرضی نیست

و عن حذیفه رضی الله عنه ان اشبه الناس دلا و سمتا و هذیا

برسوا الله علیه السلام لا بن ام عبد الله حسن الشمايل و السمت

الطریق و هیاات اهل الخیر و الهدی السیرة حذیفه رضی الله

عنه میگوید که مانند تو خلق بر سر اوصای الله علیه و سلم در

حسن خلق و هیاات و سیرت عبد الله ابن مسعود است رضی الله

عنه از سید المرسلین روایت میکنند رسید المرسلین از رب العالمین  
جل جلاله میفرماید **يَقْرَأُ اللَّهُ تَعَالَى ابْنَ آدَمَ تَعْرِفِي**  
**كَأَيِّهِمْ رِزْقٌ وَأَنْتَ تَحْزَنِينَ** هر روز کار عالم جل جلاله  
میفرماید ای فرزندان آدم از خزانة ارزاق هر روز وظیفه رزق تعریف تو  
را رسد و تو غم روزی و خوری تسالها تجربه کردی هنوز دلت قرار  
نمیگیرد از اقسام روزی کرده است **قوله تع** و یا من ذابته فی  
الأرض الأعلى الله رزقها نه برضمان اعتماد میکنی نه بر ایتمان  
**قال الله تعالی** و کاین مزد ایتة لا تحمد رزقها الله یرزقها و ایام کرم  
بسیار است از هر جنبه و روزی که بر روی زمین که از ضعیف نمی تواند  
روزی خود را بعد از شستن خلاصند تعریفشان را روزی میدهند شمارا  
یعنی روزی میدهند از ضعیفان را و شمارا که حامل رزقیت و طرق <sup>طریق</sup>  
کسب را میگویند و بلکه بحین و عرق جبین اسباب معیشت <sup>رغ دست</sup>  
را سازیت یا مر خداوند عز و جل اگر اوقات از دست شما به ستاند <sup>خود</sup>  
یا اسباب طلب را منسد کردند یا اصل رزق را باز کرد شما هیچ  
تدبیر دانه شعیر را حاصل نترانید کرد یعنی در عجز قوی یا ضعیف <sup>خود گندم</sup>



برابر است و هو السميع العليم و او شنوا دانا است اگر میکوبیت  
 انکر سنکری ترسیم می شنود و آنچه اندیشید پیدا اند و علی الله  
 فلتوکلوا انکم تمؤمنون بر خداوند جل جلاله توکل کنیت و از  
 غیر او تمکّل اگر بر ذاتی خداوند تعالی ایمان در داری توکل فرع توحید  
 و توحید یقین است و قیل علامه المتوکل ثلاث لا یزال ولا یرد و  
 لا یحس از غیر حق تعالی سوال نکند ناخواست رسد در نکند و  
 جز رسد در بند نداد میگیرد و میدهد نه سهل است عبد الله  
 تستری رحمه الله میگوید حرام علی القلب ان یشتم الیحه الیقین  
 و زیه سکون الی غیر الله تعالی هر دو که در ذمه اعتماد است بر غیر  
 حق حرام است بر روی یقین هر دو که خار خار سکون است  
 باغیا بر روی از کار یقین بمشام او نرسد و گفته اند هر که از امر  
 ترسان تر بود روزی که از امر تر بود روزی که ترسان تر بود  
 معنی گفته اند قاطع امید یا داجلاست غافل از جلا سیرا ملامت  
 و نیز معنی بیت گفته اند  
 اینست موتی و موتی سوختن یا آتینی و خفتن رزقی و رزقی لیسر یعدونی

خبر الله

شعر

امران <sup>مجاوید</sup> مران ضلالت العقل بینهما امین المخوف وخوفی فورت ما یمرز  
معنی ایند و بیت اینست ایمنم از مرگ و مرگ آمدنی و ترسم از روزی  
و روزی از من ناگذشته ایند و کار عجب است عقل دریند و کار همراه  
شد ایمن بودن از ترسیدن یعنی مرگ و ترسیدن از نا ترسیدن  
یعنی روزی و چون غفلت غالب شود بند غم بندگی فراموش کند  
و غم روزی خورد و خواجه امام شتیقی باخی رحمه الله چنین گفته است  
که هزار هفتصد عالم را شاکردی کردم و از هر یکی پرسیدم بجه د اتم  
که من عالم یا زاهد یا عابد جوی دیلیدیر نیافتم تا بخدمت عبادین  
کثیر پیوستم و از پرسیدم او جوابی شایع فرمود گفت اگر تو امر حق  
تبارا بیشتر روی و از آنچه نهی کردن است دوری باشی عالمی و اگر غم  
روزی فردا از دلت بیرون نشد است و برزاقی خداوند اعتماد داری  
زاهدی و اگر مرگ را آمان کی تو عابدی و بزرگی گفت است آنچه  
بانتست غمیدانی که کو است و آنچه آن تست غمیدانی که کجا است جان  
کنند <sup>مران چات</sup> نیز هون جواست مالها جمع کردی و روزی دیگران شد و  
توجه کردی دیگران را خوردی حاتم اصم رحمه الله عزم سفر کرد



اهل خانه را گفت نفقه چه مقدار <sup>بجدا</sup> بخواهم آنرا ضعیفه گفت همان مقدار  
 که عمر من مانده گفت مقدار عمر را خداوند عز و جل داد اندک من مانده گفت  
 بسوی کار کار را بآزم کسر که میدانند آن که جان دادند آن نیز ده حاتم  
 رفت همسایگان را آمدند و گفتند چگونه میگذری در خانه چیزی  
 نمی بینم و گد خدا غایب ضعیفه گفت حاتم روزی خور بود نه روزی در  
**وینقض کل یوم من عمری و انت تفرح و هر روز**  
 از عمرت کم میشود و تو شادی میکنی هر نفس بغض بکنی و یکتا میشود  
 و از غفلت روزگار بعشرت میگذری غمیدانی که هم اکنون غمائی مرکب  
 حیات را بجان بگردانم میگردانی چه جای شادمانی است و اگر  
 بدیده حقیقت نظر کنی میان <sup>است</sup> جماعت و جنازه هیچ تفاوتی نیست  
 اگر چه بر پشت شید بزیاد بای سوار باشی اندیشه در شکم خال قرار  
 گرفتن کنی آتش در خور من اختیار تو زند <sup>نداشت</sup> بر حسرت اندیده بباری

**نظم**

سنت عشاق چیست <sup>نقشه</sup> بر کلام ساختن

کوهر دل را از تن مجمر غم ساختن <sup>چنانچه</sup>

بیشتر سر بر سر از آب و دست شوی

تا به مسلم بود بشت خیم ساختن

عمر نه و از عیش سرد بود هر صبح

از یل و روز و ملک جبر و علم ساختن

تا به  
ماده  
از روزها و مزید است

تا که چشم عقل خوار بغیر از دین

تا که در راه نفس باغ ارم ساختن

دل ز امید در کنز انکه نه نیل بود

محضر و انسیان را جلد بهم ساختن

تا به

بر شبیهت مدار عقل که ناخوش بود

بر سر زندیقان رسم رقم ساختن

تا به

«تقدم انت بر فعل» این قضایا و انت را مبتدا ساختن

و فعل را خبر او تغییر و تویج مخاطب است و تعجب از صنع او

تا به

یعنی تو با کمال عقل و شرف فهم و تمیز چنین میکنی و اندیش نمیکنی

تا به

که چه میکنی انت تحزن فیما یخفیک و انت تطلب

مای طغییک نور راجحه مقدار کفایتی و عنافته و آند

راحت



طلبی که مایه طغیان و مایه عصیان تو شود قلیل یکنیک  
خیر من کثیر یطغیک قدر کفایت اگر چه اندک بود به از بسیاری  
که طغیان باز آرد هر چه بر حاجت اصل زاید است از باب فضل  
است از انسان لیطغی از راه استغنی بدرستی که مردم از حد  
راسته بگذرد جز خود راهسته بیند و لویست الله الرزق لعباده  
لیغوا فی الارض و الریح تعار و زکی برینکه کار خود فراخ کردی  
تا در پنج کسب و تعب طلب بدست آمدی بای از حد بند باشد بیرون  
نهاده ندی و سوار فرمان کشیدند از الشبابة و الفراغ و المجد  
مفسلة للدين ای مفسلة و گفته اند **نظم**  
جوانی و نه کاری و خواسته ازین سه بود دین مرد بزرگانه  
رسول عو مناجات میکرد و میگفت اللهم اجعل رزق آل محمد کفایا  
آلهم رزق آل محمد را بزرگوار و مقتصدان را بقلیل تشعروا  
من کثیر تشعروا نه باز که قناعت میکند و نه از بسیاری سیر  
میشود و خیر صریح کردان میدارد آنکه اذا اصبحمت  
آمناء و سر یک معافا فی بدلت و عند قوت

صبح بیدری

بط

تن

عیار

یورک فکانما حیزت لک الدنیا بحذا فیرها

اصول نعم دنیا سه است امن و صحت و قوت <sup>نظم</sup>  
اینمایه زد دنیا که خورک یا بوشه <sup>معذوری</sup> تو کبر در طلبش می کوشه  
باقی همه را یگان نیز د هشتلار <sup>تأمل</sup> کران مایه بد از نفروشه  
هم راحتها و آسایش در قناعت است و هم رنجها و مشقتها و خطرها  
و خوفها در طلب دنیا اگر دولت امان حاصل است و صحت و عافیت  
مسلم و قوت یک روز در خانه است چنانست کوی همه دنیا را تمامی  
بسترحال اند بشکر پیش روز و در طلب فضل عمر عزیز اضایع مکن

قطعه

هر که را بهر داد اید فرد تنی رسته و این ربویش خورده  
زین جهان بهر تمام گرفت <sup>کری</sup> بکرد فضل هیچ بکرد  
کاخ زین بیشتر بود آزیست <sup>آزاد</sup> از اخاک سیر داند کرد  
و اگر در میان اهل خویش مرقه الحال رفارغ الحال و نعمت عافیت  
بحاصل است قوت یک روز داری منافع دنیا را بتمامی اجزاء  
که بشکر پیش روز و پیشه <sup>زیادتی</sup> بطلب همت بانتظام امور آخرت و صرف



داز امروز چیزی ذخیره کن که توشه راه باشد که این دنیا فریبند  
سراسر عیب است هنر همین در آن که مزرعه آخرت است فارغ  
مباش و تخمی میباش و از شبنم چشم اندام و از آفت سماوی ترس  
باشد که کشت امیدت روزی بیاورد در اربابا از اغنیا باشی بشتا  
که هنگام زراعت با خور رسید تعجیل کن که فرصت عزیز است **نظم**  
منزاد در است روز بیکاه ای دل ره روز کن انتظار همراه ای دل  
بشتا که منتقطع فراوان دارد این منزل در روز کوتاه ای دل  
و سار عوا الى مغفرة من ربك و الجنة ای الی اسباب الغفران و ابواب  
الجنة و صلی الله علی محمد و آله اهل الرحمة و الغفران

دقت

بشتا بکن

**الحکایت الثامن جشر**

عزای هریره رضی الله عنه قال بینا رسول الله  
صلی الله علیه و آله یوم جالساً اذا رايتہ یضحک  
حتی یدت ثنایاه فقیله هم تضحک یا رسول  
الله قال جلان من امر جشیابین یدری عن  
رجل فقال احدهما یا رب خذنی مظلمتی من

اخي فقال الله تعالى اعطاك ظلمته فقال  
صاحب يا رب ما بق من حسنا في شئ فقال يا  
رب في حمل مزارك ففاضت عيننا رسول الله  
صلى الله عليه وسلم ثم قال ان ذلك اليوم ليوم  
يحتاج الناس فيه الى ان يحمل عنهم مزارهم  
شئ ثم قال الله تبارك وتعالى ليطال حقه ارفع  
بصرك الى السماء فانظرا الى الجنان فرفع  
رأسه فرأى ما يحب من الخير والنعمة فقال  
لهن هذا يا رب فقال لهم اعطاني ثمنه قال ومن  
يملك ذلك يا رب قال انت قال بماذا قال الله  
بعفرك عن اخيك قال يا رب فاني قد عفوت عنه  
فقال اخذ بيلا خيك وادخلته الجنة ثم قال  
رسول الله فاتقوا الله واصالحوا ذات بينكم  
ابو هريرة رضى الله عنه انه من اشاهير صحابه كرام وجاهية معتكفان  
عقبه سيدنا نام بود شرف قريت حضرت رسالت يافتة و آفتاب



سعادت قبول رسول علیه السلام بر و تافتن کزید بینا رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم جالساً <sup>مطلق</sup> احد  
 بینا بنی بود فاشبهت الفتحة فصارت الفاء تقدیر بین اوقات  
 و بینا بعناه <sup>می خواند</sup> والا صمعی <sup>مکوی</sup> بحجر الاسم بعدهما <sup>بین بینا</sup> و غیره یرفعه علی الابتلاء  
 ذات یوم ای یوما ذات <sup>راید</sup> منحة روزی رسید انبیاء علیه ام و افضل  
 الصلوات المکالتحیات نشسته بود و من در خدمت برانوری اخلاص  
 در آمد و منظر تا از لفظ دربار رسید ابرار چه شنوم و از کلمات  
 جان پرور و افضل شرح نور ظاهر کرد و اذا را ایتة یضحک  
 حتی یدت <sup>بیدا</sup> تنایاه <sup>دنا</sup> فقیاله ثم تضحک یا رسول  
 الله فقال رجلا من من ائمتی <sup>دنا</sup> جتیا بین ید یرنی  
 عز وجل نگاه کردم دیدم رسول علیه ام را که می خندید و از  
 درج دهان مبارک چهار در جهان <sup>بنا</sup> افزون یعنی تنایای خاتم  
 انبیاء باشد <sup>اندرون</sup> حاضران گفتند یا رسول الله مریح ضحک و سبب  
 استبشار چیست فرمود این زمان احوال قیامت یوم از کشف  
 شد و آنچه خواهد بود این دم دیدم فردا که روز انتصار و  
<sup>حال</sup> آن <sup>بو</sup>

انتقام خواهد بود از آن کسانی که امروز بر ظلم اقدام میکنند فردا

در محکمه قیامت بحضرت احکم الحاکمین در کس از امت منزه اند

اینکه یعنی ظالمی مظلومی تصور جلست بپوشش فلان

ای قلامه و بینیدی زنجیر این عبارت مجاز است بطریق تمثیل

از برای تفطیع و تهوید و تصویر حالتی که عاقلانندیش کند

و دست تعدی کوتاه دارد و بر کس ظلم نکند و از وقوف و موقف

نظم

داد یار کند و دادی را بکند

آخر روز قیامت خواهد بود از بهر منت ملامت خواهد بود

مظلوم گریه یار خدای مظلومی مزار خدای المظلومه

یا اخی الخاتم الظالم خداوند احقر من از ظالم پستان برای من ظالم

را همه با عونه حواله مکن خاین ظالم است بکن و ترا از و ظلم میکند

و از مردمان چیزی باز میگرد و آنرا کفایت میکند و از وعید

و یاللم مطمئن الذکر اذا اکتا الی الناس یستوفون و اذا

کالهم اوزنهم تحسه و از اندیشه نم کند و گمانی بود که با امروز

فردا است الا یظن اولیک انهم ینبعثون لیوم عظیم یوم یقوم



النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ حَقٌّ تَعَالَى ظَالِمٌ لَا فَرْيَادَ عِطَا خَاكِ ظِلْمَتِهِ  
 بَلْ بِهِ بَرَاءٌ مَرْمُوزٌ خُودِ آنَجِه بِنَاقِزِ زُكُوفَتِهِ قَالِ صَاحِبُهُ  
 يَا رَبِّ مَا بَقِيَ مِنِّ حَسَنَاتِي شَيْءٌ فَقَالَ يَا رَبِّ فليَحْمِلْ  
 مِنْ أَوْزَارِكَ فَنَاضَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ  
 أَنْ ذَلِكِ الْيَوْمَ لَيُؤْمَرُ بِمَحْتَاجِ النَّاسِ فِيهِ إِلَى  
 أَنْتَ حَمْلِكَ عَنْهُمْ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ وَخَلَّوْنَا مِنْ حَسَنَاتِي وَ  
 طَاعَتِ مِنْ جِزْيَتِي بَاقِي نَمَانْدَاسْتِ هُمُ رَاخِصُومُ كُوفَتُنْدُ مِنْ مَفْلَسِ  
 مَانْدَه ام مَظْلُومُ كُورِيْدَا كُورَاوِ رَا حَسَنَاتِ نِيستِ كِه در مَقَابِلِه حَقِّ مِنْ  
 بِلَهْدِنْ رَا سِيَّاتِ هَسْتِ اِنْ كِنَاهَانِ مِنْ بَعْضِي لَا وَتَحْمَلُ الْبُذَاتِ مِنْ  
 سَبَكِ بَارِتُو شُومِ آبِ اَزْدِ وَجِشْمِ مَبَارَكِ رَسُوْلِهِمُ بَرُو خَسَامِ رُو اِنْ شُدْ  
 وَفَرَمُودِ اَنْزَرُو رُو رُو زِي كِه اَسْتِ كِه مَرْدَمَانِ مَحْتَاجِ بَاشَنْدِ كِه كِسِّ اَز اَوْزَارِ  
 اِيْشَانِ مِنْ جِزْيَتِي لَا بَلِيْرِيْدَتَا اِيْشَانِ رَا تَخْفِيْعُ شُودِ وَ اِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةً إِلَى  
 حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَتْ ذَا قُرْبَى وَ اَلْكَرْ خَوَانْدِ دِرْ زِيْرِ بَارِ كُرَانِ  
 اَوْ زَارِ مَانِدِ بَلِ كُوفَتِي بَارِ اَز كِسِّ اِجَابَتِ نَكُنْدِ وَا كِرْجِه بِدِرْ يَافَرْزَنْدِ  
 يَا بَرَادِرِ بَاشْدِه اِنْ يَلْدِي كِرْ كِرِيْزَنْدِ يَوْمَ يَنْتَرِ الْمَرْكُ مِنْ اَخِيهِ وَ اَقْبَه  
 مَرَادِ

او زار که  
 آن گناهان

گفت

وَابِيهِ رُصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ هَر كَسِي رَاكَار خُود بِي شَرَا بَدَه بُو د بَكَار  
د يَكِرِي نَه پُو د اَز د لِكَا مَر دِي مَز يَوْمِي د شَاوَن يَغْنِيَه <sup>شعور</sup> قَالَا الْفَضِيل  
فِي قَوْلِهِ تَعَاوَانِزْدَعُ مُشْتَلَةً إِلَى جَمَلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ  
ذَا بَرْنِي قَالَتْ هِيَ الْوَالِدَةُ تَلْقَى وَلَدَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَتَقُولُ يَا بَنِي  
أَلَمْ تَكُنْ يَطْنِي لَكَ رِعَاءُ أَلَمْ تَكُنْ حَجْرِي لَكَ حِرَاءُ أَلَمْ تَكُنْ تَذِي لِي لَكَ  
سِتَاءُ فَيَقُولُ يَا أُمًّا فَيَقُولُ يَا بَنِي قَالَتْ قُلْتُ ذُنُوبِي قَامِحًا عَنِّي  
ذُنُوبًا وَاحِدًا فَيَقُولُ لَكَ عَنِّي يَا أُمًّا فَإِنِّي الْيَوْمَ مَشْغُورٌ بِسُورٍ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ فَرِيضٌ حَقٌّ تَحْتَ خَطَابِي نَرِي أَيْدِي مِرْطَالِي حَقٌّ لَا أَرْفَعُ  
رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ فَإِنْ ظُنَرُ إِلَى الْجَنَانِ فَرَفَعُ  
رَأْسِي فَرَأَى مَا أَعْجَبُهُ مِنْ خَيْرٍ وَالنَّجْمَةُ تَقَالَ  
لَمْ يَهَذَا يَا مَرْيَمُ فَقَالَ الْمَرْأَةُ غَاطِي عَيْنَهُ قَالَتْ وَمَنْ مَحَلُّكَ  
ذَلِكَ يَا رَبِّ قَالَتْ أَنْتَ قَالَتْ بِمَاذَا قَالَ اللَّهُ بِعَفْوِكَ  
عَنْ أَخِيكَ قَالَتْ يَا مَرْيَمُ فَإِنِّي قَدْ عَفَوْتُ عَنْهُ قَالَتْ  
خُذِي بِيَدِي أَخِيكَ وَأَدْخِلِيهِ الْجَنَّةَ سَرِيحًا مِنْ جَانِبِ آسَمَانَ  
وَيَنْكُرُ الْجَنَانَ نِكَاهُ كُنْدَ قَصْرِ بَيْنَدِ مَرْيَمُ مِنْ ظُلْمِ آسَمَةَ مِنْدِي



دلکش و انواع نعمت و اصناف راحت کویند خداوند این منزلت را  
صاحب دلت است فرمان آید از آن کسی که بهاء این دهل کویند خداوند  
که تواند بهاء این دهن **مصراع**

کوی جهان توانگری تا بود شریها این **حق تعالی** فرماید تو توانی  
که بهاء این دهن کویند که بهاء او دم و از کلام و جوه خریدار  
او را کنم فرماید بفرمان خود از کلام و از سر و صورت در کلام  
کویند خداوند از و عنو کردم جز و ظلم قصد عالم بالا کند و بجانب  
قصود و ان شود فرمان در رسید که او در عرصات و قوت و حق تو  
بود تو از و عنو کردی او را یکبار و با خود او را در جنت در آن <sup>هفت</sup>  
انگاه رسول علیه ام فرمود **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلَحُوا ذَاتَ**  
**بَيْنَانٍ** از خدای بترسید و امروز خصمان را خشنود کنیت و با جوار <sup>منتهی</sup>  
بقیامت میرسد که امر قیامت صعب است و عدل برای اغترار نیست  
برای اعتبار است و این حکم جمیع ظلم را نبود که را بود که  
«حق غیر ظلم که باشد و اما حق تعالی را در حق او اراده خیر  
باشد بنا بر تقدیم خیری که که باشد و از خزان قبول پیوسته

یا توبه بصدق که بود فردا خداوند تو خصم اولی از تو را می  
 کرد اند بباد از قصری در جنت عرض می ظلمه آورد لیک بر صحت  
 این تا ویل خبر است که مشهور و معروف است بر روایت ابو هریره  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم <sup>استغفار</sup> <sup>دائمه</sup> <sup>بسم</sup> <sup>من</sup> <sup>المفلس</sup>  
 فینا قالوا یا رسول الله <sup>میان</sup> <sup>مهم</sup> <sup>لا</sup> <sup>درهم</sup> <sup>له</sup> <sup>والامتناع</sup> قال  
 ان <sup>من</sup> <sup>المفلس</sup> <sup>من</sup> <sup>اقتی</sup> <sup>من</sup> <sup>یا</sup> <sup>تی</sup> <sup>یوم</sup> <sup>القیامة</sup> <sup>بصیام</sup> <sup>وصلوة</sup> <sup>وزکوة</sup>  
<sup>وصدقة</sup> <sup>و یا</sup> <sup>تی</sup> <sup>عن</sup> <sup>قل</sup> <sup>ظلم</sup> <sup>هذا</sup> <sup>والکمال</sup> <sup>هذا</sup> <sup>وضرب</sup> <sup>هذا</sup> <sup>و شتم</sup>  
<sup>هذا</sup> <sup>فیقعد</sup> <sup>فیقبض</sup> <sup>هذا</sup> <sup>من</sup> <sup>حسناته</sup> <sup>و هذا</sup> <sup>من</sup> <sup>حسناته</sup> <sup>فان</sup>  
<sup>فنیث</sup> <sup>حسناته</sup> <sup>قبل</sup> <sup>ان</sup> <sup>یقتضی</sup> <sup>الذی</sup> <sup>علیه</sup> <sup>من</sup> <sup>الخطایا</sup> <sup>اخذ</sup> <sup>من</sup>  
<sup>خطایاه</sup> <sup>فطرحت</sup> <sup>علیه</sup> <sup>ثم</sup> <sup>طرح</sup> <sup>في</sup> <sup>النار</sup> <sup>بهتر</sup> <sup>عالم</sup> <sup>علیه</sup> <sup>ام</sup>  
 از صحابه رضی الله عنهم سوال کرد هیچ میدانست که مفلس کیست  
 گفتند مفلس در میان ما انکس <sup>نظم</sup> <sup>ندارد</sup> <sup>کوزر</sup> <sup>یاد</sup> <sup>کند</sup> <sup>جهر</sup> <sup>بر</sup> <sup>افشاند</sup> <sup>زر</sup>  
 و رنم سیم خورد دیک ضرر ویزد سیم



رسوا صلح فرمود این افلاس و سهواست **نظم**  
 کبر نیست جود بلکه در انکار که هست و هست جود نماید انکار که نیست  
 فرمود مفلس از امت منالکس بود و که بیازار قیامت و تر و غمازو  
 زکوة و صدقه و احسان و اصناف خیرات بیارد اما خصمان با خود  
 آورد بود و مال این مردم بناحق گرفته و دیگری <sup>زبان</sup> لا از حق و زیان  
 تعرض بیکدیگر از ذکر و او را بنشانند و از حسناست او بگیرند و خصمان  
 او دهند اگر حسناست بخاند و مظالم او میان یکناهان خصمان او را بگیرند  
 و برگردن او نهند و او را بد و رخ در اندازند و این مرا خند بکناه غیری  
 نبود و لا تر و از زرة و زر آخری این جزاء ظلم او باشد و از جواهر  
 کلم و جوامع حکم و بدایع غرر و رابع ذر علی بن ابی طالب رضی  
 الله عنه البغی سابقا الحین و قیل فی معناه البغی ذمیم و مرتعة  
 و خیم یسوق صاحبہ الی النصب و العنا الابلک یقوده الی العطب  
 و الفناء هر که دست بظلم بکشد و قدیم از دایره انصاف و انتصاف  
 بیرون نهد شری آن حال در و اثر کند و او را در انیاب نواب و اظفار  
 مصایب هلاک کرد اند **نظم**

بغی شویست کرد بغی نکرد

بغی بیخ حیات را بکند

مرد را از صفیقا ببرد

نالۀ او در کف فنا فکند

ابو سلیمان خواص رحمه الله که از خواص اولیاء الله بود و از افاضه

صدیقان گفت روزی بود از گوش نشسته بر دم رجوبی پرسیدم و زدم

فرفع الحمار رأسه وقال اضریت فانت علی رأسک تضربت و بزن

که بر سر خود زنی مطلق ظلم و اساءت قبیح است عقلاً و شرعاً

و رب العالمین بعد از احسان امر میفرماید و از بغی و عداوت نهی

میکند **قال الله تعالى** یا ایها الذین آمنوا بالعدل و الاحسان و صلی الله

علی محمد و آله اجمعین

## الحکایت التاسع عشر

عز انست من مال الارضی الله عنه قال قیل رسول

الله عومر اولیاء الله الذین لا خوف علیهم

ولا هم یحزنون قال الذین یحزنون انهم یحزنون

حین یحزنون الناس فی ظاهرها و اهتموا باجل

الدنیا حین اهتم الناس بعاجلها فاماتوا





خداوند عز و جل را «عقب خونی نبود برایشان» و غم و اندوه نباشد  
خوفا از متوقع بود و خزن از واقع <sup>مستور</sup> «حالشان مان پاشند بنیل  
مرادات و نفع مقاصد و ظفر بر مطالب و احراز معاهد و از استتیل  
نیز ترسند یقین دانند که کرامات ایشان هر دم بر مژده خواهد  
بود و ابواب نعم مفتوح و از انغلاق <sup>دو</sup> راننداد <sup>نکته</sup> مصون اولیاء الله  
که موصوف باین صفت و معروض باین خصوصیت اند کیانند و  
مهر عالم علیه ام گفت **الذین نظر و الی باطن الدنیا**  
**حین نظر الناس الی ظاهرها** آنانکه در صورت هر چه  
هست معنی دیدند بباطن دنیا نظر بکردند نه چون اهل ظاهر  
و صورت برستان ظاهر دنیا را دیدند و بباطن نشندیدند **نظم**  
بچشم عاقبت بنکوبد بر دنیا که تا اینجا

نه کسر لا خان و نه نیا نه خود را خان و نه <sup>بینه</sup>  
نه کسر لا خان و نه نیا نه خود را آب و نه بین  
ارباب دنیا صورت کل پندایشان خازد یکران و پندایشان خمار <sup>سرد</sup>  
برکد و بی صورت جهره برکشند و نقش چشم و ابرو و روزه و زلف <sup>خویش</sup>



و عذاب کنند و کراشید صورتی آنز جهر دروغین را بر روی نیاز بپا

خود نهند و لباس جمال بپوشند و خود را در صورت شاهک  
خوش حرکات بر نظار عرض کنند کوتاه نظرات بآن فروخته

شوند اما عاقلانند که از برای حجاب خرابانند خرابست

بیرون چون کارواند روز ناله زار **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** المعزک

دنیا محذوف

کنیز و لکن سترت جدانه

بیت

بزرگ قیصر و اشتغال ردای

نظم

ولکن خشود الکثوب خویته

ابو سعید له ثوب ملیح

برقت صبح شود هجر روز معلومت که باله باخته عشر در شب مجور

و اهتوا باجل الدنیا حین اهت الناس

بعاجلها و هت ایشان متعلق باخر کار دنیا بود و قتی که خلق

را همت بصرف عاجل دنیا برون اندانندیشه دم آخر کنند و رت

مال و جاه دنیا است برد ایشان غالب باشد از غم مردن از حیوة

لذت نیابند درین د و روز حیوة استعداد محاسن کنند فاماترا

منها ما خسرنا ثمیمهم و میرانیدند از دنیا آنز جیهک

که ترسیدند که ایشانرا عیوانند و آن شهوات و لذات فانی است بیخ  
شهوات را برکنند و برای میل بمتعانت این عالم را که جور و رشتنای  
بر حق ناپایدار است و جور جمال آورد کوتاه بقا و عاقبت آنند است و مانع  
از اکتساب سعادت و منفعت بهلاک قطع کردند و برای نفسانی را زیر  
بای آوردند بیماری اگر بر موجب شهوات برود بی شک در هلاک خود  
سعی کرده باشد قال یحیی بن معاذ رحمه الله الجوع نور و الشبع نار  
و الشهوة مثل الخطب يتولد منه الاخراق و لا تطفئ ناره  
حتى تحرق صاحبه کوسنی نوری است و سیری آتش و خوردن سرغوب  
نفس مثل هیزم که آتش را اشتعال میدهد و این آتش بستر نشود  
تا آنروز زنده و آنسوزد این صلیقان این میراد انستند آتش را برانند  
بیش از آنکه آتش ایشانرا عیوانند ابراهیم بن شیبانی رحمه الله میگوید  
مدتی مرا آرزوی تنه و اعدسبام بود و اتفاقاً <sup>کلام</sup> افتاد و نفس را  
بآرزوی رسانیدم و قتی بشام رسیدم کاسه عدسبار رسیدم خوردم  
و از خانه بیرون آمدم کدم زید و کان <sup>نیغان</sup> خمار افتاد قرائهها خوردم  
آویخته غضب رانی در کار آمد و امدم در کان خمار و قرائهها



لا در هم شکستم مرا نزد یک امیر بردند امیر فرمود تا در ویست تازیانه  
 بر من زدند و بر زندان کردند <sup>مردی</sup> دیدم تا شیخ من  
 ابو عبد الله مغیره رحمه الله بآن شهر رسید و قصه مریشینک  
 کس را این نزد امیر فرستاد به شفاعت مرانگاه مرا بکشد  
 چون نزد یک شیخ در امدم گفت حالتی چیست و بتوجه رسید  
 گفتم یک کاسه آرزوانه و در ویست تازیانه گفت بخورت مجانا را یکا  
 جست و آسان خلاص یافتی نظم  
 نَزَلَ الْهَوَانَ مِنَ الْهَوَى سُرُوقَةً فَاسِيرٌ كَلَّ هَوَى اسِيرِ هَوَانَ شعر

تو کی خود در دانه داری که در دانه هوا خواهی  
 تو کی خود در دانه باشی که جان را نه هوا ز بینی  
 که از دنی خیال ناز جان رستست در جشمت آرزو  
 که اگر آبی خواری در روی نخستین شکل ناز بینی  
 و ترک کن اینها ما عالم را از سیرت که هر آینه  
 از خنفا از اصل شتله بعلان فعلی آید که در مبتلا و خبر در آید

قال الله تعالى علم ان سيكون منكم مرضى وبكلاشتند از و كآنجه را دانستند

که هر اینه ایشانرا بکلا از مال و منال دنیا است **نظم**  
در جهان بیند که یار نیست وفا جامیست شراب و شراب است **نقصا**  
نوشتر چشمت زهر افامیست بر اثر خمر شر خور که رنج خمار است **رقفا**

و ما المال الا هل من الاوديعة **نظم** ولا بدیع ما ان ترد الودایع  
و ما المراء الا كالشهاب وضوءه **نظم** تحریر ما دایع ابعاد هوساطع  
فما عرضهم من نائلها عارضا **نظم** فما عرضهم من نائلها عارضا  
النائل العطاء **نظم** بیشتر نیامدشان از عطا دنیا بیشتر آیند الا اینند  
آنها و قبول نکردند به زخارف دنیا سرفرو نیاوردند ازاد زیستند  
بنده درم و دینار نشدند عمر و بن العاص از علم التفات عمر بن  
الخطاب رضی الله عنهما بن هذات دنیا ذکر کرد و گفت از این  
حنمة نقتله الدنيا معادها **نظم** و التت اليه انلاذ كبدها ونقت  
اليه مختها و اطعمته **نظم** شجتها و انطرت له جودا سال منه مر  
شعابها و دفقت في محافلها **نظم** فصر منها مصا و قصر منها قصا



وَجَانِبَ عَمْرَتِهَا وَشَيْءٌ ضَخْخَا حَهَا وَمَا ابْتَدَتْ قَدَمَاهُ إِلَّا ذَلِكَ  
أَيُّهَا النَّاسُ قَالُوا نَعَمْ رَحِمَهُ اللَّهُ حَتَّى نَامَ مَالَهُ عَمْرَأَتُ ابْنِ  
حَتْمَةَ يَعْنِي عَمْرِي شَكَفَتْ بِرَأْيِهَا دُنْيَا آخِ <sup>الآن</sup> دُرُوزِ زَارِ بُوَدِ يَعْنِي  
آخِ بَرْدِ يَكْرَانِ بَرُوشِيدَ بُوَدِ أَزْ أَمْوَالِ بَرُوشَاكَارِ كَرْدِ عَهْدِ  
خَلَا فِتْ اِرْخَزَايِنِ <sup>خلیف</sup> وَدَفَايِنِ <sup>بِهان</sup> مَلِكِ <sup>بِهان</sup> اِطْرَافِ <sup>بِهان</sup> رَايِشَاوَرِ <sup>بِهان</sup> آوَرْدَنْدِ وَ  
الْقَتَّالِيْنِ <sup>بِهان</sup> اِفْلَازِ كِبِدْهَا <sup>بِهان</sup> رِبِينْدَاخْتِ <sup>بِهان</sup> دُنْيَا سَوِي <sup>بِهان</sup> اَوِيَارْهَا <sup>بِهان</sup> چَكِرِ  
خُودِ <sup>بِهان</sup> رَايَعْنِ <sup>بِهان</sup> اَوْرَا <sup>بِهان</sup> مَالِ <sup>بِهان</sup> كِنُوزِ <sup>بِهان</sup> خُودِ <sup>بِهان</sup> كَرْدَا <sup>بِهان</sup> نَدَ <sup>بِهان</sup> رَفَقَتِ <sup>بِهان</sup> اِلَيْهِ <sup>بِهان</sup> مَحْتَهَا <sup>بِهان</sup> وَ  
اَطْعَمَتْ <sup>بِهان</sup> شَعْمَتَهَا <sup>بِهان</sup> وَغَضَّ <sup>بِهان</sup> اسْتَحْوَانِ <sup>بِهان</sup> خُودِ <sup>بِهان</sup> رَايَعْمَا <sup>بِهان</sup> بِيْشَاوَرِ <sup>بِهان</sup> آوَرْدِ  
يَعْنِي <sup>بِهان</sup> خِلَاصِ <sup>بِهان</sup> اَمْوَالِ <sup>بِهان</sup> خُودِ <sup>بِهان</sup> رَايَعْرُ <sup>بِهان</sup> عَرْضِ <sup>بِهان</sup> كَرْدِ <sup>بِهان</sup> وَجَرِ <sup>بِهان</sup> تَرِيْزِ <sup>بِهان</sup> غِلَا  
خُودِ <sup>بِهان</sup> رَالْقِ <sup>بِهان</sup> سَاخْتِ <sup>بِهان</sup> وَرَدِ <sup>بِهان</sup> هَا <sup>بِهان</sup> نِ <sup>بِهان</sup> اَوْنِ <sup>بِهان</sup> هَادِ <sup>بِهان</sup> رَا <sup>بِهان</sup> مَطَرَتِ <sup>بِهان</sup> لَهْ <sup>بِهان</sup> جَرْدِ <sup>بِهان</sup> اَسَالِ  
مِنْ <sup>بِهان</sup> شَعَابِ <sup>بِهان</sup> هَا <sup>بِهان</sup> اَوِيَارِ <sup>بِهان</sup> اَنِيْدِ <sup>بِهان</sup> بَرَا <sup>بِهان</sup> اَوِيَارِ <sup>بِهان</sup> اِنِي <sup>بِهان</sup> كِهْ <sup>بِهان</sup> رَا <sup>بِهان</sup> دِيْهَا <sup>بِهان</sup> اَزْ <sup>بِهان</sup> وَرِ <sup>بِهان</sup> اَنِ <sup>بِهان</sup> شَدِ  
وَدَفَقَتْ <sup>بِهان</sup> فِي <sup>بِهان</sup> مَحَانِلِ <sup>بِهان</sup> هَا <sup>بِهان</sup> رِبِينْدَاخْتِ <sup>بِهان</sup> اَنِ <sup>بِهان</sup> رَا <sup>بِهان</sup> دِيْهَا <sup>بِهان</sup> پَرِ <sup>بِهان</sup> آبِ <sup>بِهان</sup> اِلَا <sup>بِهان</sup> رِ <sup>بِهان</sup> مَجَامِعِ <sup>بِهان</sup> اَوِيَعْنِ  
جَايِهَا <sup>بِهان</sup> آ <sup>بِهان</sup> كَرْدِ <sup>بِهان</sup> اَمْدِ <sup>بِهان</sup> زَايِنِ <sup>بِهان</sup> عِبَارَتِ <sup>بِهان</sup> هِ <sup>بِهان</sup> مَجَازِ <sup>بِهان</sup> سَتِ <sup>بِهان</sup> اَزْ <sup>بِهان</sup> اَظْهَارِ <sup>بِهان</sup> دُنْيَا <sup>بِهان</sup> خَزَايِنِ  
وَ دَفَايِنِ <sup>بِهان</sup> خُودِ <sup>بِهان</sup> رَايَعْرُ <sup>بِهان</sup> فَرَضِ <sup>بِهان</sup> مِثْمَا <sup>بِهان</sup> مَصَا <sup>بِهان</sup> وَ قِصْرِ <sup>بِهان</sup> مِثْمَا <sup>بِهان</sup> قِصَا <sup>بِهان</sup> اَنْدَا <sup>بِهان</sup> زَرِ  
جَشِيْدِ <sup>بِهان</sup> وَ مَزُو <sup>بِهان</sup> دِيْلَا <sup>بِهان</sup> زَرِ <sup>بِهان</sup> مِيْدِ <sup>بِهان</sup> وَ جَانِبِ <sup>بِهان</sup> عَمْرَتِهَا <sup>بِهان</sup> وَ شَيْءِ <sup>بِهان</sup> ضَخْخَا <sup>بِهان</sup> حَهَا

وَمَا ابْتَلَتْ قَدَمَاهُ اَنْحِيَةً دَرِيَا دُنْيَا اجْتِنَابًا كَرِهَ وَبَرَكْرَانَهُ اَوْ بَرَنَمَ  
آبِ اَوْ كَرِهَ كَرِهَ وَ قَدَمَ خُودِ رَا جِنَا مِنْ نَكَاهِ دَا شَتِ كِه تَرَنَشْدَ عَمَرُ  
وَ اَز حَاضِرَانِ سَوَالِ كَرِهَ اَلَا اَلْكَ اَيُّهَا النَّاسُ هَجْنِيْنَ هَسْتِ كِه مِنْ  
كُنْتُمْ هَمَّ كَفْتَنْدَ نَعْمَ رَحْمَةُ اللهِ هَجْنِيْنَ اَسْتَرْ رَحْمَتِ حَقِّ تَعَالَى نَشَارِ جَانِ  
اَوْ بَادِ وَلَا خَادِعِيْ هُمْ مِنْ رَفَعْتَهَا خَادِعِيْ اَلَا اَوْضَعُوْ  
وَنَفَرِيْنَ اَيُّهَا اَشَانِ اَز رَفَعْتِ دُنْيَا نَفَرِيْنَ اَلَا اَوْ رَا زِيْرِيْ اَيُّ اَوْرَدَنْدِيْ  
كُرْدَنْدِ وَ جَاهِ دُنْيَا اِلَهْ آخِرِ اَيُّهَا اَشَانِ نَزْدِ وَ بَرْتِيْ وَ سِيْ وَ رِيْ خُجَسْتَنْدِ  
وَ بَسْتِيْ وَ شَكْسْتِيْ خُوَ اسْتَنْدِ

صَفْ صَفْ فَقَرَاءِ نِيْسْتِيْ جَرِيْ <sup>اَيْنَعْلَامِ</sup> اَزِيْغْنِيْمَ اللهُ اَبَرِ جَرِيْ <sup>اَيْنِ اسْمِ اسْتِ</sup>  
خَلَقَتْ الدُّنْيَا عِنْدَهُمْ فَمَا يَجْلِدُ وَ نَهَا كَهْنَهْ شَدِ  
دُنْيَا نَزْدِ اَيُّهَا اَشَانِ بِيْرَنُوْ نَكُرْدَنْدِ اَوْ رَا <sup>تَا نَعْمَ نَكُنْتُمْ</sup>

كُلُّهُنَّ جَلُونَهْ كُنْدِ اَلَا رَا جَوَانِ <sup>نُكُلَانَا</sup>  
عَجَزْتَرِ جِيْ اِنْ تَكُوْنِ نَفْتِيْ <sup>اَيْنِدِ</sup> وَ قَدْ حَبِ الْجَنَابِ اِنْ اَحْدَرْدِ بِالْظَهْرِ <sup>بِهَقْلِ</sup>  
تَلَسُّرَا الْعِطَارِ مِيْوَةَ اَهْلَاهَا <sup>اَيْنِدِ</sup> وَ هَا يَصْلَحِيْ الْعِطَارُ مَا اَفْسَدَ اللهُ <sup>اَيْنِدِ</sup>  
دَانَسْتَنْدِ كِه سَعِيْ رَجْدِيْدِ دُنْيَا كَهْنَهْ تَضْيِيْعِ عَمَرِ عَزِيْزِ اسْتِ وَ حَاصِلِ



این سعی جز خسبت و خسارت از ضمیر خود بدان رخصت نیافتند

و خربت بیوتهم و بایعهم و نهان خراب شد خانه‌هایشان

عمار بن نذرند عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت روزی من و مادر

مزدست در کلا داشتیم رسول علیه السلام و التحيه بر کلاشت گفت

جیست این و بجه کار مشغول قلت شیء نصلي كغتم انك خرابه شد

است آنرا بصلاح و آرم قال الامر اشيع من ذلك فرمود کار از آن

بشتاب تر است و رحلت از آن نزد یکتوین که تو بعمار را این منزل

مشغول شوی و ماتت في صدرهم و ما جاتهم فباخبروها

باینها موزنها فبینوز بها اخرتهم و یسعونها

فیسترون بها ما یبقی لهم مرنه در سینه‌هایشان آرزوها

ایشان و در زند کردن آن سعی نکردند نفس خود را بهیچ آرزو

نرسانیدند قالوا لك بزدینا ربحه الله من غلب علی شهوات

الدنیا فذلك الذی یفقر الشیطان من ظله هر که بر شهوات دنیا

غالب آید شیطان از سایه او گریزد بلکه ایشان دنیا را خراب

کردند و با سباب و آلات دنیا آخرت را عمارت کردند و فروختند

دنیا را و بیبها و آخرت را خریدند آنکه ایشان را ببقا بود و هرگز

فنا نه بدیدند و آن بهشت جاویدانست و نظر را <sup>لا دنیا</sup> <sup>بیت</sup> <sup>نزل</sup> <sup>عقوبت</sup>

صعق قلحلت لهم المثلثات و چشم عبرت در دنیا

داران نظر کردند و افتاد دیدند و پای مال عقوبت شد

عالمیان

نظم

سرخال آورد امروز آنکه انسر بوددی

تنبه و زخ داد ای سال آنکه سرور بود بار <sup>دست</sup> <sup>دوش</sup> <sup>انگر</sup>

فلا یرونا مناد و نایر جوت و لا خرفاد و ن

مایکذر و دنیا را جای امان و امانی نیافتند عنام از و بر

تا فتند شدت و محنت او را بر کلان دیدند نترسیدند مامن <sup>مکان</sup>

ندیدند جز آنرا که امید میدارند که با و برسند و آن بهشت است

و محلا خور نشناختند جز آنرا که از و جدا میکنند و آن در و زخ است <sup>ندیدند</sup>

این خصال و شمایل و لیا الله است و اوصاف و نعوت صدیقان <sup>حالت</sup>

که همت بر احد از مشربیات و امضا خیرات مصر و فرارند و بر <sup>کرد کردن</sup> <sup>نقاب</sup>

ساعت عالم غدار تکیه نکنند و دل در بقا بندند و بر دوت <sup>یار کردن</sup> <sup>نقاب</sup>



کلبه عنا و قن کردن و تن در راه سرای فناداشتن از غلوهت و کمال  
حصافت و راست و عاقل از نعيم اين جهان جز نام نیکو و ذکرباق  
نطلبد زیرا که خوشه و راحت و کامرانی و نعمت او روی پیر و الا انتقال  
دارد **نظم**

ايند و روز حیات نزد خرد ، به خوش و ناخوش چه کرم چه سیرد  
اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زينة و تفاخر بینکم و  
تکاثرة الاموال و الاولاد و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

## الحاکم العشرین

عن ابن هریرة رضى الله عنه قال سمعت رسول  
صلی الله علیه وسلم یقول انما انتم خلقنا ماضین  
و بقیة متقدمین کأنوا الثرمنکم بسطة و  
اعظم منکم سطوة از عجب امنها اسکن ما کانوا  
الیها و خلدت بهم اوثق ما کانوا بها فلم تغن  
عنهم قوّة عشیرة و لا قبل منهم بذل فدیة  
فارحلوا نفوسکم بیزاد مبلغ قبل ان ترخذوا

على فحشاءة وقل غفلة عن الاستعداد والاتغن

الندم وقل جز القام <sup>راوی این خبر مشهور است که مشاهیر</sup>

محدثان رجاهیه <sup>دارین</sup> مسندان بر صحت او اتفاق کردند اندمعتکف فناء <sup>اعتبر</sup>

حضرت رسالت ابوهویه است رضی الله عنه از دنیا بکلی اعراض <sup>از ذکر کرد</sup>

کرد و دست از اشتغال دنیا برداشت و خدمت رسول الاعلیه السلام <sup>کرد</sup>

بجانب قبر کرد بیت و مقبل و مضجع <sup>بالشبهه کدشت</sup> مسکن او <sup>استقبال</sup> معتبر رسول <sup>جای خست</sup>

علیه ام بود هر چند همت عالم میفرماید یا اباهویه ز غیبات تو

حباز یارت کاه کاه کن تا محبت و مؤنة زیاد شود از کف صبر

با عشق بر نه آیند <sup>عشق</sup> در سخن با شبنمست ملامت قبول نکلند آتش <sup>خارست</sup>

عشق بآب ملامت بست نشود

نظم

الصبر محمد في المواقف كلها ، إلا عليك فإنه لا حمد

غرامت است غرامت شبی که تو کلام

ملامت است ملامت حی که تو بر ارم

بنا لزیری و صلتی که نیست تو کزیرم <sup>بجای</sup>

به قرار کی هجرت که نیست تو قدام <sup>جلا تو</sup>



رسول علیه ام بعین عنایت یا و نظر فرمود و اراده حفظ  
کرد تا هر چه از رسوای شنید یاد گرفت و روایت کرد از مسو<sup>عات</sup>  
و محفوظات او یکی این حدیث است که مشتملست بر مواعد و  
نصایح و فواید و منافع گفت شنیدم از خواجه کاینات خلاصه  
ملکونات صدق نشین صفا رسالت و خورشید فلک هدایت محمد  
رسول الله صلعم که حاضران مجلس و عطا را خطاب فرمود این  
و عطا عام است حاضران را و غایبان را متنازلست اگر چه صیغه  
خطاب است فعلى که مسند جمع بود بعضی از ایشان حاضر و  
بعضی غایب حاضران را خطاب کنند غایبان را بتبعیت داخل  
باشند انما انتم خلوف ماضین و بقیة متقدمین  
بدستی شما خلوف گذشتهگان و بقیة پیشرفتگانیت برین بساط  
بیشتر از شما جمع جمع نشستند و برخاستند و برین بساط قافله  
قافله نزل کردند بر گذشتهگان و برین مایک قوم قوم حاضر  
آمدند تا لقمه دهان نهادند در نوال استخوان یافتند یا  
دست بکاسه بردند کاسه نکوسا رشید برین طریق فریق فریق

در آمدند و همه فرور رفتند از ایشان در جهان نشان نماند <sup>شمار</sup> کانونا  
الْثَرَمِ مِنْكُمْ بَسِطَةٌ <sup>بسیار</sup> وَاعْظَمُ مِنْكُمْ سَطْوَةُ الْبَسِطَةِ  
السَّعَةِ وَالسَّطْوَةُ <sup>فراخ</sup> الْاِخْذُ بِالْقَهْرِ <sup>بسیار</sup> بِيُودُنْدِ اَيْشَانِ رِنِعْمَتِ وَثَرَوَتِ  
وَسَعَتِ <sup>فراخ</sup> وَرَفَاهِيَتِ <sup>الاحتمال</sup> وَاسْبَابِ <sup>بسیار</sup> وَاِمْوَالِ <sup>بسیار</sup> وَانْتِظَامِ <sup>بسیار</sup> اَحْوَالِ <sup>بسیار</sup> اَيْشِيَتَرَانِ  
شَمَاوَرِ قُوَّتِ <sup>توانایی</sup> وَشُكُوتِ <sup>سازگار</sup> وَآلَتِ <sup>سلاح تمام</sup> وَخَلَّتِ <sup>بسیار</sup> وَشُكُوتِ <sup>بسیار</sup> وَهَابِتِ <sup>بسیار</sup> وَقَهْرِ  
اَعْدَاوِ قُدْرَتِ <sup>دشمن</sup> وَاسْتِيْلَا <sup>ظفر</sup> اِيْزَكِرَانِ <sup>اسم بادشاه</sup> شَمَاوَعَادِ اِيْمِ <sup>از</sup> دِرْطُولِ قَامِتِ <sup>تن</sup> وَقُوَّتِ  
بَاَزُو <sup>زیرک</sup> وَشَهَابِتِ <sup>بسیار</sup> دِرْ عَالَمِ <sup>بسیار</sup> مِثْلَانِ <sup>بسیار</sup> اَشْتِ <sup>بسیار</sup> **قوله تعال** اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ  
رَبُّكَ بِعَادِ اِيْمِ ذَااتِ الْعِمَادِ <sup>بسیار</sup> الَّتِي لَمْ تَخْلُقْ <sup>بسیار</sup> مِثْلَهَا <sup>بسیار</sup> فِي الْبِلَادِ <sup>بسیار</sup> جَوْزِ  
خَمْسِ <sup>بسیار</sup> بَاَزِيْجَةٍ <sup>بسیار</sup> بَادِ شَدَنْدِ <sup>بسیار</sup> تَعْمُودِ <sup>بسیار</sup> بِطُولِ <sup>بسیار</sup> اَعْمَارِ <sup>بسیار</sup> وَكَثْرَتِ <sup>بسیار</sup> ضِيَاعِ <sup>بسیار</sup> وَ  
عَقَارِ <sup>بسیار</sup> مِغْرُورِ <sup>بسیار</sup> بِيُودُنْدِ <sup>بسیار</sup> اَزْ صَخْرٍ <sup>بسیار</sup> صَمَّا <sup>بسیار</sup> خَانِهَاتِ <sup>بسیار</sup> اَشِيدَنْدِ <sup>بسیار</sup> وَتَعْمُودِ <sup>بسیار</sup> اَلَّذِيْنَ  
جَاوَرَا <sup>بسیار</sup> الصَّخْرَ <sup>بسیار</sup> بِالْوَادِ <sup>بسیار</sup> بِنَاءِ <sup>بسیار</sup> مُحْكَمِ <sup>بسیار</sup> قِضَاءِ <sup>بسیار</sup> بِيْرَمِ <sup>بسیار</sup> اِمَانَعِ <sup>بسیار</sup> نِيَامِدِ <sup>بسیار</sup> **نظم**  
اَزْ شِيْخِرِ <sup>بسیار</sup> اَجَلِ <sup>بسیار</sup> شَاهِي <sup>بسیار</sup> شَيْ <sup>بسیار</sup> اِيْمَرِنِه <sup>بسیار</sup> خَفْتِ  
قَلْعِ <sup>بسیار</sup> اَلْكَرْبَا <sup>بسیار</sup> مِرْ <sup>بسیار</sup> اَوَا <sup>بسیار</sup> زِ <sup>بسیار</sup> خَارُو <sup>بسیار</sup> دِرْ <sup>بسیار</sup> اَزْ <sup>بسیار</sup> اَهْزَا <sup>بسیار</sup> سِتِ  
اَزْ <sup>بسیار</sup> سِرْ <sup>بسیار</sup> قَرَا <sup>بسیار</sup> اَزْ <sup>بسیار</sup> بَصِي <sup>بسیار</sup> اَزْ <sup>بسیار</sup> بَا <sup>بسیار</sup> ي <sup>بسیار</sup> دِرْ <sup>بسیار</sup> اَمْدَنْدِ <sup>بسیار</sup>  
اَزْ <sup>بسیار</sup> بَادِ <sup>بسیار</sup> بِيْمَا <sup>بسیار</sup> يَا <sup>بسیار</sup> بَرَجَفِ <sup>بسیار</sup> بَا <sup>بسیار</sup> خَا <sup>بسیار</sup> اِي <sup>بسیار</sup> كِي <sup>بسیار</sup> شَدَنْدِ <sup>بسیار</sup>



فأصبحوا في دارهم جاثمين <sup>خفتند</sup> و فرعون متكبيرا <sup>خفتند</sup> كه آفاق و اقطار  
 از كثرة لشكره جارا و زمين تنكلا <sup>خفتند</sup> ملك بود و فرعون ذوالاوتاد  
 جنانكه كثير الترماد <sup>خفتند</sup> كناية است از جود و سخاوت و طويلا <sup>خفتند</sup> النجار  
 كناية است از طول قامت و ذوالاوتاد كناية از كثرة لشكره و اين  
 نوعي از انواع فصاحت و باني از ابواب <sup>خفتند</sup> بلاغت است يعني جود لشكر  
 بسيار بود خيمه بسيار بود و جود خيمه بسيار بود طناب بسيار  
 بود جود طناب بسيار بود يخه بسيار بود **نظم**  
 هوانما نذاكر جملة <sup>خفتند</sup> مستاهر زنت <sup>خفتند</sup> زمين كم آيدا <sup>خفتند</sup> كرم خيام كشتند  
 يا عبارات از ثبات مملكت و طول مدت <sup>خفتند</sup> و ثبات <sup>خفتند</sup> كما قال الاسود بن

جعفر يعقوب <sup>خفتند</sup>

**بيت**

ولقد غنوا فيها باطية عيشة <sup>خفتند</sup> في ظلم ملك ثابت الاوتاد <sup>خفتند</sup>  
 الكرمه يخه ملك <sup>خفتند</sup> دينه من طغيان <sup>خفتند</sup> وعدوان محكم كرمه بود

دطناب

وطناب <sup>خفتند</sup> لشيد

**نظم**

بقراض اجل طناب <sup>خفتند</sup> عمر شيريد <sup>خفتند</sup> دلا <sup>خفتند</sup> افنا <sup>خفتند</sup> برايك <sup>خفتند</sup> انش <sup>خفتند</sup> يفر وخته  
 الكرمه يخه شجر طغيان <sup>خفتند</sup> بآب <sup>خفتند</sup> فرو <sup>خفتند</sup> برون <sup>خفتند</sup> بود <sup>خفتند</sup> بآبش <sup>خفتند</sup> فرو <sup>خفتند</sup> برون <sup>خفتند</sup> دشن

فَاخَذْنَاهُ وَجَنَّتْهُ فَتَبَدَّلَ فِي الْيَمِّ مِنْ جِبَارٍ إِلَى جِبَارٍ  
 فَرَأَوْهُ يُبْعَدُ وَيُزِيلُ كَرْدَنِ كُشَاتِ شَمَارِ از عَجَبِ امْنَهَا  
 اسْلَمْنَا مَا كَانُوا إِلَيْهَا وَغَدَرْتُمْ بِهِمْ أَوْ تَقَامَا كَانُوا  
 بِهَا بِرِائِلِيخْتِه شَدَنَدَانِ دُنْيَا بَرَقَتْ كِه اَز هِ اَوْ قَاتِ سَاكِرْتَر  
 بُوَدَنْدُ وِ بِي رُزْ كِرْدِ شَدَنْدُ اَز مَانِي كِه اَز جَمِيعِ اَز مَنِي بَادِ دُنْيَا  
 آلا مِيَدِ تَر بُوَدَنْدُ وَغَدَر كِرْدِ بَا اِيْشَانِ دُنْيَا غَدَا اَز حَالَتِي كِه اَز جَمِيعِ  
 اَحْوَالِ بَرِ وَاَعْتِمَادِ زِيَادَتِ دَاشْتَنْدُ عَمْرُ عَزِيْزِ رَا اَز جَمِيعِ وَاذْخَارِ  
 حُطَامِ دُنْيَا بِيَادِ دَا دَنْدُ اَز وَبِهِيْجِ مِرَادِ نَرَسِيْدَنْدُ **صَوَاعِقُ**  
 كَسِيْ كَانْدِ اَز تَر بِيْنْدُ هِي بَرِ خُوِيْشْتَرِ خَنْدُ قَالَمْ تَعْرِضْ عَنْهُمْ  
 قُوَّةَ عَشِيْرَةٍ وَاَقْبَلْ مِنْهُمْ بِذِلَّةٍ فُلِيَّةٍ وَاَزْوَاقِ طُلُورِ  
 اَجَلِ وَنْزَلِ قَضَاءِ وَقَدِ عَشَائِرُ وَاَقْرِبَاءُ وَاَخْوَانُ وَاَصْدِقَاءُ سَوْدِ  
 نَاشْتَنْدُ وِ بِيْزَادِ دِيْنَارِ دَرْمِ كَارِ بَرِ نِيَامِ مَعْمُولِ قَضَاءِ اَقْبُولِ  
 نَكْرُ دِيْلَا بَعْطَانِ دِهْنَكَامِ مَنَدَفِ نَشْدِ كَشْتِ حَيَاتِ كِرْدِ اَبِ  
 خَطِرِ اَنْتَا دِ سَا حِلْ ظَفَرِ نَظَرِ نِه يَابِدِ هِيْجِ خَرْدِ مَنَدِ دَلِيْلِ  
 دُنْيَا نَهْدِ وَاِ رِ طَلَبِ جَاهِ فَا نِيْ نِه شُوْدِ غُبَارِ غَفْلَتِ اَنْصَفِيْ



داد و رکنیت و حجابی غلط از پیش بصیرت برداریت و روی  
 بکسب خیر باقی آریت و فرصت را غنیمت شمردیت و وقت عزیز را  
 داریت و توشه راه عقبی به توبه و انابت سازیت و بضاعت  
 آخرت را ببطاعت و عبادت مهیا داریت **نظم**

پاژ نامه کزین که برگردد این همه پاژ نامه روزی چند  
 فارحلوا انفسکم بزار دمیله قبل از تو خذوا  
 علی قحارة و قد غفلتم عن الاستعداد و لا یغنی  
 الندم و قد جف القلم بر رحلت خود را کار بسازیت و توشه  
 برداریت پیش از آنکه ناکاه تان بگیرند و استعداد را زار کنید  
 و زمانی زمان ندهند **نظم**

بیش از آنکه تیر و زکنند ز **۶** رخت بر کا و بار بر خرنه **۶**  
 و ندامت سود ندارد و غیبت عین شود و عذر مسرور نبود و  
 تقدیر تغیر نپذیرد و نوشتن مبدل نشود و ساحتها هوا  
 زیر زبر گردد و امیدها هباء و هدر شود یا بعشر المسلمین  
 قد وضع لكم الحق فاتبعوه و عظم الله قدره فاستمعوا لرعدة

وَعَوَّاهُ وَالْكَافِ مِنَ الْعِبْرَانِيَّةِ مُزْدَجَرًا فَلَا تُنْتَبِهْ مِنْ رِقْلَةِ الْغَفْلَةِ  
الْأَتَا هَبْ مِنْ لَوْ شَاءَ الرَّحْمَةُ أَبْرَحِي وَحَرِيرِي رَحِمَهُ اللَّهُ أَزْكَبَارَ  
مُشَافِحِ صُوفِيَةٍ اسْتَوَا زَكَرَامُ أَصْحَابِ جَنِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَعَالِمُ بَعْلَمِ  
أَيْنَ طَائِفَةٍ كَهْ أَهْلُ عِلْمِ مَسْتَبْعِلَ أَجْنِيدِ بَرَسَجَادِ شَرِ وَأَشَانْدَنْدِ  
دَرِ أَيَّامِ فِتْنَةٍ وَفَاتِ يَافِتِ بِهِ دَفْنِ وَفَنَ رَسِيدَنْدِ شَيْخِ أَهْلِ دُوبَارِ  
رَحِمَهُ اللَّهُ مِيكَوَيْدِ بَعْلَازِ يَكُ سَالِازِ وَفَاتِ أَوْ بَسْرِ مَرْقِلَا وَرَسِيدِ  
دِيدِمِ أَوْ رَا بَرِزَانِ فَوْزِ خُودِ تَكِيَّةِ زَهْرَانِ لَكُشْتِ مَسْبِيهِ رَا جَنَابَانِدِ  
وَبِتَوْحِيدِ لَاشَارَتِ كَرْدِازِ فَوَايِدِ أَنْفَاسِ أَوْ سَتِ مِنْ أَسْتَوْلَتْ عَلَيْهِ  
النَّفْسُ صَالِ السَّيْرِ فِي حُلُمِ الشَّهَوَاتِ مُحْضَرًا فِي سَجْنِ الْهَوَى  
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ الْفَوَايِدِ فَلَا يَسْتَلِذُّ بِكَلَامِ الْحَقِّ وَالْإِسْتَحْلِيَّةِ  
وَأَنْزَلَتْ تَرْدَادَهُ عَلَى لِسَانِهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى سَاخِرُ عَزَائِكُنَا  
الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ بِرُءُوسِهِمْ أَنْ نَدِينَهُمْ إِيَّاهُمْ فَاسْتَبِلْ آوْرِدِ  
وَأَمِيرِ رَايَتِ وَجُودِ ارْشَادِ سِيرِ شَهَوَاتِ لَكُشْتِ وَرَزْنِ لَا زَهْرَاكَ  
أَضْيَقُ سَجُونِ سَتِ كَبِيرِ مَانِدِ حَقِّ تَعَادُلِ أَوْ رَا فَوَايِدِ مَحْرُومِ كَرْدِ  
أَبْوَابِ مُلْهَمَاتِ رِيَايِ بَرِ وَبَسْتِ بَاشَدِ رَا زِ تِلَاوَةِ قُرْآنِ مَجِيدِ لَدَتْ



و حلاوت نیاید هر چند بسیار خواند از لذت نیافتن

نظم

دلیل فساد مزاجست

البرزخیات شکر بطعم اثر عیب ذوق شمر نه عیب شکر

ابرهی و حویری رحه الله میگردند نزد جنید بود مراحه الله بوقت

تسلیم او روز آذینه بود بتعجیل قرآن از روح خواند و روح دید تا ختم

کرد پیکان نفس بشتاب راه ملک بود و روح از اقصای بدن بترقی رسید

گفتم زحمت بینی با خود رفیق کن گفت هیچ وقت مسارعت و

مبادت در کار ازین وقت سزاوارتر نیست وقت انقطاع عملست

و طی صغیفه و معزوری از دل و لبت شغری بطاعت این یکدم دیگر

را غنیمت میدانم و نه گوشه تا صغیفه را بر خیر و نور دهند و نفس

باز پسین اگر چه کوتاه است با آگاهی بداند این صدیقان سرور

سار عمار افهم کردند در امتثال امر و مسارعت نمودند و دقیقه

اذکروا ذکر التیارات علی الحقیقة دانستند لذت غفلت

را بنور حضور ایمان در کردند و از سر شهود عبودیت را یاد

کردند و حق تعالی کتاب کریم ایشانرا بستر و بر صفا و وقت و

الله

دوام ذكر وطول تفكر ثنا فرمود الذين يذكرون الله قياما و  
قعودا وعلى جنبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض  
اللهم اجعلنا من الذاكرين ونبهننا عن تقوية الغافلين

وصلّى الله على محمد وآله اجمعين

## الحديث الحادي والعشرون

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم في الدنيا كاذب غريب وعابر  
سبيل واحد نفسه في الموتي واحد نفسه  
من اصحاب القبور واذا أصبحت نفسك فلا  
تحدثها بالمساء واذا أمسيت فلا تحدثها  
بالصباح وخذ من صحبتك لستقيك ومن  
شبابك الهوى ومن فراخك لشغلك ومن  
من حيوتك الوفاة فانك لا تدري ما اسمك  
خلاصه رصفه رسالتك في خاتم نبوت عليه افضل الصلوات  
واكمل التحيات زاهد صحابه عبد الله بن عمر رضي الله



عنهما بانتلاع قلب از دنیا بالکلیه و قصوامل وصیت کرد بنسیم  
شیم و عطا و نصیحت که از هفت شفقت و مرحمت و زید غبار  
غفلت از صفی دل بند بدیر عبد الله و کرد بنور نبوت بخاید  
نجات و آثار سعادت در وجود او دید آن زمان را امید فرمود  
و آن مایه را تربیت کرد در او انشور و ابتدا صبا و حلاوت سن  
و عنفوان عمر در زهد و ورع بنهایت مقامات و غایت درجات

نظم

از انوار کبریا علم و محلا لتری صغارا و هی غیر صغارا  
کان لا یصلی فی مسجد فیه قنایه جمیع قنایه و هی الشرفه  
و نظیرها فی الجمع علی فعال بترمه و برام از زهد و ترک تکلف  
مسجد که در وی کنلرها بودی نماز نمی گزارد و کان قلیعای ضعیف  
البصر و کثرة البکا، از بسیار کریستن چشمش ضعیف شد بود  
و اگر چه صیغه خطاب خاص است مقصود از نصیحت عام است  
بشنو که سخن یاتست کنز فی الدنیا کان غریبا و  
عابر سبیل در دنیا چنان باشد گری غریبی غریب در داری غریبت

پیرمان و طنز اصلی بود منتظرند از رحیل **نظم**  
 بشهرکسان کرجه باشد بهی دل از مهرخان نباشد تهی  
 از محبت جاناب غریبستان چند نیز نماید بر خیز و بیا کما نجا قدر تو نماند کسی  
 یا ازین قرار تو چنان زیندار که راه کدری بمنزل رسیدی یا بر باطن  
 فرود آمدی رباط جای اقامت نبود **قطعه**  
 در گذر زین سرای غم چه فریب بر گذر زین رباط مردم خوار  
 کلبه کانداز و خوراهی ماند سال عمرت چه در چه صلح چه هزار  
 عن ابن مسعود رضی الله عنه از رسول الله صلعم نام علی الحصیر  
 قام وقد اترف جسد فقال ابن مسعود رضی الله عنه یا رسول  
 الله لئلا امرتنا ان نبتطالك ونغلق فقال ما لی وللدنیا وما انا والدنیا  
 الا کراکب استظل تحت شجرة ثم راح وتركها فقیه صحابه عبد  
 الله بن مسعود رضی الله عنهما لویدهم هتر عالم علیه ام بر بوری  
 استراحت فرمود بود و نقش بر بیا بر اضا مبارک او و نمود کفتم  
 یا رسول الله اگر اشارت شود جامه بسط کنیم تا زخمی بدایت شویق  
 تو نرسد فرمود مرا باد دنیا و تنعم اوجه کار دنیا و لذات او را با

اعضاء



منجبه مناسبت کار من باد نیا بسواری ماند که کرم کا هی بد رختی  
رسد و فرود آید و زمانی در سایه او بنشیند و برخیزد و در راه آید  
و آن درخت را بگوید **وَاعْلَدْ نَفْسُكَ فِي الْمَوْتِ وَ**  
**اعْلَدْ نَفْسُكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ** و خود را در محلت  
اموات شمر و از جمله خفتگان لحظه آن و اعضا و اجزاء خود  
را متفرق و متبدل بین و بچشم عاقبت در خود بنظر و یابین  
چند روز و حیات مغرور مشو که مورت در کین است و فوت بییقین  
در قصر ام الکثر که قصر عمرت روی بخوابی دارد و **وَإِذَا صَبَحْتَ**  
**نَفْسُكَ فَلَا تَخْذُثْهَا بِالْمَسَاءِ** و **وَإِذَا امْسَيْتَ**  
**فَلَا تَخْذُثْهَا بِالصَّبَاحِ** چون بامداد برخاسته با خود  
ملوک به شبانگاه برسم و چون شبانگاه دریافتی حدیث رسید  
ببامداد بگذر که طوالم و موجب کسالت در عمل صلاصلا مودع  
اشارت باین معنی است هر نفس را نفس آخرین بنظر آید از عمر  
عزیز بر خوردار باشد اسامه بن زید که بر و شر در حیره رسول  
یافت بود کنیز کی خرید بدو دست دینار که در ماه بهاتسليم  
خانه

المن

لا

کنند رسول به بسندید و فرمود الا تعجبون من اسامة المشرقي  
الى شهرين الاسامة لطويلا الاما لفت عجب نجد اليت له اسامة  
که دو ماه زیستن را با خود قرار داد است بدوستی اسامة امی  
«از دارد با آن خداوند که <sup>سنگند</sup> نغمه من در تصرف اوست که هیچ لقمه  
در دهان نغمه الا که همان نغمه که این لقمه از دهان حلق رسد یا  
و از حلق بخور و هرگز چشم باز نمی کنم الا بمان آنکه مرکز مانی <sup>یکه وقت</sup>  
زمان ندهد تا باز قرار کنم <sup>شکم</sup> و خدمت صحت کسب  
و از صحت و قوت نصیب خود بگیر برای روز بیماری و ضعف  
و ناتوانی وقت کاره کار مباشرت در وقت کار و فروماندگی  
ضایع نمایی و من شبارک لهریک و از ایام جوانی  
که بهار زندگی است برای خریز خریز خریز <sup>نظم</sup> خیر بردار  
عمر هست و جوانی و فرصت این چنین روز را غنیمت دار  
و من فراغک لشغلک و از زمان فراغت از اشغال  
این جهانی برای وقت که مشغول شوی با مورد نیا که علی التحقیقة  
تضایع زندگانیست بنادانی چیزی بگوشه بینه نعمتان مغبون



فیها کثیر من الناس الصحة والفراغة سید رسا عود فرماید  
 و نعمت است که بیشتر بنی آدم در اند و نعمت زیان زک اند و قلند  
 آنرا نمی دانند صحت فراغت صحت را در فساد صرف می کنند و فراغت

را در بطالت گذرانند **و من حیوة کفر فاته** و از  
 زندگانی که سرمایہ خیرات و سعادت است وقت کسب مشروبات  
 برای آن زمان که ناکرین هر نفس است و کوی از و ممکن در حظی  
 و آنرا بیهیادار و نصیب خود را فرموده شریکین و باین سرمایہ بود  
 ابد بدست آر فانه **لا تدری ما امی ک** خلا غ دانی

که فردا تراجه نام خوانند زندگیند یا مرده خوانند خواجه  
 «سند نشسته است یا کویند در محله خفته است یا ملاد وقت

تفہیت بود یا هنگام تعزیت ملاج ادام الله نعمته کوید یا امام  
 محبت آتش و خشته و آمن روخته و از رحم غریبه خوانند مؤذن

الصلوة خیر من النوم در کوش تو خواند یا در بیس تو نماز جنازه

امیدوار کوید

شعر

و من هاب اسباب المنايا ينلنه و اثر یق اسباب السماء یسلم  
 ترس یابد

قال النبي عز وجل العبد اذا كان على طريقة حسنة من العبادات ثم  
 مرض قيل للملك الموكب ان كتب له مثله فاعمله اذا كان طليقا  
 حتى اطلق او اكنته الى خواجه لا ينات صلح فرمايد چون  
 بنده در حالت صحت و توانايي سلوك طريق حسنه كند بود و بر  
 و ظايف عبادت ملازمست غمزه و اوقات را بخير صرف كند چون  
 بیمار شود و علت مرض قوت را ساقط شود و از عبادت فرو  
 ماند حق تعالی آن را كه حافظ و رقيب اوست و كاتب اعمال او فرمايد  
 همچنان عمل كه در وقت صحت از او نوشته كنون بنويس تا انگاه كه  
 قتل شود مرض او را ببرد ام يا اولاد خود كيوم و بيا رگاه قدس  
 برسانم و از دنيا و محزون و برهانم و بشارت يا ايتهال النفس المطمئنة  
 ارجع الى ربك راضية مرضية در كوشش و خوارم و از تنگنا و عام  
 كرن و فساد بفضاء دل كشاء و جنة عرضها السموات و  
 الارض برآرم فرزندان و قتر كه در منزلت سلم بود هنوز از خوش  
 اين عالم خبر نداشت انتقال از رحم بصحراء ظهور برود شوار  
 ع آيد بالكرية و ناله از اين منزل جدا شد

نظم



یاد داری که وقت آمدنت همه خندان بدند و تو گریان  
 بر چنان ز که وقت رفتن تو همه گریان بوند و تو خندان  
 جز ازین عالم خبر یافت دانست که منزل پیشین  
 زندانی تنگ بود ست باین منزل الف گرفت جایی با نزهت دید  
 داد و ربست **نظم**

الرصده سال یانی یکی روز <sup>برقین</sup> ببايد رفت ازین کاخ خود را فروز <sup>شکری</sup>  
 انتقال ازین مقام را مصیبت بشود <sup>تحریر</sup> تجوز ازین دار برود شواره آید  
 چنانکه چشم بآن عالم بکشد شاید منازل فردوس را بیند محال قدس  
 مشاهده کند و از بیشتران غیب لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا  
 بالجنة التي كنتم توعدون شنود دانند که زندان شکسته است و  
 بندگی بسته و از دشمنان رسته و بدوست پیوسته زبان کمال بر  
 کشاید و گوید الحمد لله الذی هدانا لهذا <sup>برقین</sup> که كنا لن ندر <sup>شکری</sup>  
 شکور احمد بن اسود عبد الله بن مبارک الکفتی که در واقع دیدم  
 که تو یک سال را سفر آخرت خواهی کرد استعداد سفر کن عبد الله گفت  
 اجلتنا الى امد بعيد اعیش الى سنة مدته فراق یک سال را از باشد

بیت

ورد من بیوسته این یزد است

یا من شکی شوقه من طو فرقت

اصبر لعلک تلغ من تحب لعلک

شیخ نیشابوری را ابو عثمان حیری رحمه الله می گفت انرا جلاله

لا یتاجله هر اینه آمله فی است پشارت مشتاقان است شعر

روز دین برین روز نم این هفت بهار

اشتر برود بر نیار باز و من بر یار

جنید را گفتند ابو سعید خزاز رحمه الله وقت رفتن در تراجد

بود از سر نشاط جنبشی میکرد گفت عجب نبود که مرغ و جش

» قنصر قالب بری وصال یافته بود در طریقه آمد و قنصر را

نظم

حرکات آورده

و ابیج ما یلکون الشوق یوما اذا دنت الخيام من الخيام

حیات را در بندگی حق تعالی در این دنیا آزاد شدند حق تعالی از

گفتار و رفتار لیل و نهار این صدیقان خبر میدهد و عباده

الرحمن الذین یحشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون



قاله اسلاماً

نظم

سرور را باین کرد خرامیک که این رفتار است  
شکر از بسته روان کرد که این گفتار است  
شکر در سینه نهان کرد که این چیست دلست  
ماه در شکر نهان کرد که این رخسار است

وصلی الله علی محمد و آلہ اجمعین

# الحکایت الثانی والعشرون

عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في خطبته او  
مراعاة ايها الناس لا تشغلنكم دنياكم  
عن اخرتكم ولا تؤثروا اوهامكم على طاعة  
ربكم ولا تجعلوا ايمانكم في ربيعة المعاصي  
وحاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وهدوا  
لها قبل ان تعذبوا وتزودوا والرحيل قبل  
ان تزعموا فانما هو مرقع دلي واقتضاء

کوسر و جو قدست رفتارش کو در غنچه جو لعل نیست گفتارش کو

کیوم بسم زلف تو ماند سنبل دلهای پریشان گرفتارش کو

حق و سوال عز واجب و قلا بلغ في الاغذار  
من تقدم بالانذار راوی این خبر که مفتاح کرامت و مقلاد  
سعادت و نشانند غبار غفلت و بردارند حجاب رعبت و دافع  
و سراسر است عبدالله بن عباس است رضی الله عنهما ذکره الحسن  
البصری رحمه الله فقال صعد المنبر بالبصرة فقرأ سورة البقرة  
و آل عمران ففسرها حرفاً حرفاً و كان ثجا يسيل غريباً المثلج  
منفل من الثلج وهو التسييل و الصب الغزير شبه فصاحته  
و غزارة منطوقه بما ديتج ثجا الغزير يسان حكة و اتصال بغیر  
انقطاع از هدا التابعین حسن البصری رحمه الله سيلوید له عبد  
الله بن عباس رضوا الله عنهما ببصرة بيا مد و بر منبر برآمد و  
سورة البقرة و آل عمران را بر خواند و هر دو سورة را حرف  
حرف تفسیر گفت و آب بیان از زبان او جویباران فرو میریخت چنانکه  
سیلان را بالابن شیب آید و فصاحت و نظیر و در بلاغت و مثل  
بود اخلاص من اخلاص لله تعالى اربعین صباحاً ظهرت بنبایع  
الحكمة در دل او ظاهر کرد بود و از تجرّی زبان او باهل جهان

نورانی  
ذکر

از ابوالحسن

روان



میرسد

نظم

هر کجا قطره از آن بکشد      لاله بشکفت و از غوار بلبلید  
میگرد شنیدم از خیر البشر شفیع عصاة در روز محشر سید رسل  
صلعم که فرمود در خطبه که بر منبری رفیع میگفت یا در مواظبات  
که در مجلس شریف و در وضع میرساند اینها الناس ای ارباب  
عقول و اصحاب فعم و ای اهل تمیز لا تشغلنکم دنیاکم  
عن آخرتکم مشغول بکنند شما را دنیا شما از آخرت شما  
دنیا عبادت از حظوظ و لذات نفسانی فانیه است که مردم آنرا  
زاد آخرت نکنند حال را برگزینند و از مال غافل باشند الدنیا مزرعة  
الآخرة بخوری مزرعه فریفته شود و آنچه از زراعت محاصل آید  
بر سر مزرعه خرج کند و اندیشه زیستان بر خاطرش نکند  
و چیزی بخانه نفرستد زیستان ضایع جایع ماند و عاقل  
عاقبت اندیشه بود و عواقب را بیشتر چشم دارد تا بعقوبت در  
نماند اما غافل ظاهر بین و صورت پرست بود خواجه کاینات  
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات هر صبح چون فرض

فجرا ادا کردی جماعت رو یکبار بسوی قوم کردی و گفته هلاک  
احد منکم شیئا کس از شما خواب دیده است بگویت روزی این  
رسول گفته شد یکه ام یا رسول الله رسول علیه الصلوات  
والتحیات فرمود خیر تلقاه وشر تر قاه خیر لنا وشر علی  
اعدائنا و الحمد لله رب العالمین اقض صریحه بکوجب دیدی گفت  
رایت جمیع الناس علی طریق رجب لا حی سفلد یدم جمیع  
سردمانند بر راه فرخ کشاد آسان فالناس علی الجادة منطلقون <sup>رست</sup>  
سردمان برین راه راست رفتند فبیناهم <sup>نزدیک</sup> لذلك اشفی ذلک  
الطریق بهم علی مرج لم تر عینی مثل قطیر فی فیفا یقطر  
نلاوة فی من انواع الکلاء <sup>لایضا</sup> دین میان که ایشان برین راه می رفتند  
و این راه ایشان را مرغزاری رسانید آراسته به انواع نبات و  
اصناف <sup>دانه دانه</sup> ریاحین هرگز چشم من بمثل آن مرغزار خونی ندیده است  
از غایت طراوت و رونق آب از در جلید فکافی انظر بالرحلة  
الاولی حین اشفوا علی المرج کبروا ثم التبروا و احلهم فی الطریق  
فلم یحیلوا یحینا و شمالا ای التبروا بر و احلهم فخذوا الجار و اصل  
و لم

ایشانرا

۱۷



النعل لوي في نظر من اند فریق اول چون مطلع شدند بران  
مرغزار تکیه گفتند و مراکب را برانندند راه و از راه راست انحراف ندادند  
نکردند بيمين شمال التفات نمودند و بحضور و نصارت  
مرغزار فریفته شدند ثم جاءت الرعلة الثانية من بعدهم و  
هم اکثر منهم اضعافا بعدا از ایشان فریود و هم بیامدند و این  
فریق از فریق اول بسیار زیاده بودند فلما اشفوا على المرح  
كبروا ثم الكبرار واجلهم في الطريق فمنهم المرتفع ومنهم الاخذ  
الضعف و مضوا على ذلك و چون چیز و طرارت مرغزار را  
دیدند تکیه گفتند و راجل را در راه رانند و بعضی از ایشان  
مراکب را درین مرغزار جدا نمایند و بعضی از ایشان چیزی از گیاه  
گرفتند و گذشتند ثم جاءت الرعلة الثالثة من بعدهم و هم اکثر  
منهم اضعافا فلما اشفوا على المرح كبروا ثم الكبرار واجلهم في  
الطريق وقالوا هذا خير المنزل فما للراف المرح يمينا وشمالا و  
بعدا ازین فریق و هم فریق سیوم آمدند و این فریق از فریق  
اول و دوم افزون تر بودند چون چشم ایشان برین مرغزار افتاد

تکبیر گفتند و مطایا را برانندند و گفتند هیچ منزل ازین منزل  
خوشتر و دلکش تر نبود بهمین و شمال میل کردند و اِذَا اعْتَبَرْتَ  
فَانْزِلْ بِرِخْوَانِنَا وَبِعِشْرَتِنَا وَطَرِبْ مَشْغُورًا شَدِيدًا بِنِجْمِهَا  
قصه خراب را تمام کرد و فرمود که ای رسول علیه السلام متغیر شد  
زیانی را بقرار باز رفت فرمود اما آن راه کشان فراح و این راه است  
که من شما را بسوگرا و میخوانم بِعِشْرَتِنَا بِالْخَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّحْيَةِ  
و شما که یاران منیت بر راه راست و جان حق ثابت و با شیت و آن  
سر غزای نرّه دنیا است و زینت ظاهر او و لم نَتَعَلَّقْ بِهَا وَلَمْ تَرُدَّنَا  
و لم نَرُدَّهَا یعنی من و یاران من بدنیاتعلق نکردیم و دنیا ما را  
نخواست و ما دنیا را نخواستیم نه او بما میل کرد و نه ما با او التفات  
کردیم و اما الرَّعْلَةُ الثَّانِيَّةُ وَالثَّالِثَةُ فَاَنَالَ وَاَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ  
و اما فریقد و م و سیوم انال و انا لیه راجعون حال این دو فریق  
را مصیبت شمرده و استرجاع کرد و لَا تَوَثَّرُوا أَهْوَاءَكُمْ  
عَلَى طَاعَةِ رَبِّكُمْ و مکن بینیت هوی خود را بر طاعت خدای  
خود هوی پای نفس است و خوش آمل و خود مند به آمل جبرید

بهر نیاید از حد



ونه خوش آمد

نظم

مزد نبود که کرد خود پیرید      مرد راه نجات خود جوید  
 یل زمان شرع را متابع شر      بتضاء خدای قانع شر  
 دخولک فی باب الهوی از اردت یسیر و لکن اخرج عیسیر ز بام  
 دست هوانها دن و بنقادا بودن هوارا بخدای گرفتار  
 است انرایت من اتخذ الله هواءه

نظم

ای هواهای تو هوا انلیز      ای خدایان تو خدا را آزار  
 اسیر اجله بودن نیلوجا ل تراست از اسیر هوای سعاد آدمی  
 تشبه است علایک و در تورع از شهوات و کسر نفس اماره بالسوء  
 و در رک از شباهت بهیمة مهمله مسترسله در اتباع هوا  
 بحسب آنچه طبع او امتیضا لند صلایقان از متابعت شهوات  
 احتراز کرده اند اگر چه مباح بود براکنکه چون نفس با شهوات  
 التکلید از مباح حرام تحطی کند دخول جنة المأوی متیلاست  
 بخروج از متابعت هوا **والله اعلم** اما من خاف مقام ربه ونهی  
 النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی **ولا تجعلوا**

یکنان از نهاد خود بر خیز

نکات بختی از این

کوادر

ایمان نصیحت در ریعة المعاصی کم و کم نیست بزرگی ایمان را  
وسیلست سبک داشت معصیت یعنی مبتلایان است که با سعادت ایمان  
و کرامت توحید معصیت زیان ندارد که این اعتقاد فاسد است  
و این مذهب باطل ظلمت کناه و غبار مخالفت فرمایان خانه داران  
که منیر سلطان معروفست تیره کند و هر کلاه نقطه سیاه بر صغیر  
دانشینان نور بصیرت نقصان بدیدد بارتکاب منعی و پرهیزی  
قدرت ایمان کم شود طایر میمون ایمان پر شکسته و بال کسسته گردد  
دشمن بر و ظفر یابد و **حاسبوا انفسکم قبل ان**  
**تحاسبوا** را با نفس خویش حساب کنید پیش از آنکه بدیوان قیامت <sup>یا</sup>  
حاضر آورده شویید و نقیر و قطیر و صغیر و کبیر را حساب کنند و  
نضع المیزان فی القسط الیوم <sup>عدل</sup> القيمة فلا تظلم نفس شیء و ان  
کان مثقال حبة من خرد لا اتینا بها و کفی بنا حاسبین موازین  
عدل نصب کنیم و اندک و بسیار بر کسر ظلم نرود اگر خیر یا شر مثقال  
دانه بود از سبیلان آنرا حاضر آریم ما حساب کنند خلق بسیم  
امروز حساب خود روشن کنیم و بر سر معاملت خود باز رویت و



عمر شما سرمایہ است و این سرمایہ خرج کره شود شب و روز <sup>بیشود</sup>  
 در خواب و بیداری و در سفر و حضر هر نفس جبره ریست و عوض  
 اگر ضایع شود خسارت عظیم بود هر ساعتی خزینہ است  
 اگر خزینہ را خالی کرداری فردا انکشت ندامت بداند از کبیری یا  
 حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللہ کبری و اگر خزینہ را از معاضی  
 و سیأت پر کنی در روز کشف حقایق و اظہار سیرای پر نمودن معانی  
 در صورتی اعیان آن سیأت را اعتقارت و حیات بینی هر روز و هر  
 ساعت در گوشه بنشین و در خرید و معاملت خود تامل کن اگر  
 بر سودی ہنیا، لک و اگر زیانست فآھا لک وقت تدارک و تلافی  
 است نیاز خود را بر واملار

### نظم

بتذکر ما الذی ضیعت مینی    اذا پرز الخفی من الحجاب  
 و تعلم کم خیرنا ادری حنا    اذا فکرت فی اصل الحجاب  
 ثوبۃ ابن الصمۃ الرحمۃ اللہ محاسب نفس خود بود روزی حساب  
 نشست و مدت عمر خود تامل کرد شست سال بود ایام را بشمرده  
 بیست و یک هزار ششصد روز برآمد بود گفت اگر روی یکی گناہ <sup>روزی</sup>

که باشم بایست و یکی هزار ششصد کنایه حضرت آله جلوه  
باز کردم فخر غشیا علیه درین فکر بییهوش شد فاذا هومیت  
بسران رسیدند و امیر یامتنند فسمعوا قایلا یقول یالک  
رکضه الى الفردوس صوتی شنیدند و گویند نلیدند مضمون <sup>بر</sup>  
صوت این بود بیک جنبش فردوس رسیدی قال ابو الحسن رحمه  
الله المؤمن قوام علی نفسه بحاسبها الله تعالی و اما خفا الحساب  
علی قدم حاسبوا انفسهم فی الدنیا مؤمن قوام است بر نفس خود  
ایستاد است بر نفس خویش مراقبت و محافطت خود میکند  
چنانکه ولایة بر رعایا طریق عدل و سیاست را نگاه میدارند  
در تادیب و تهذیب و تقوی و تعدیل نفس و تصریح و محال فی  
دهد غزوات ملک یکنایه صدیقان بود است جاریه نظر کرد  
طبایح استواری بر چشم خود زد و گفت سائک للمحاطة الى ما  
یضرب تو نکرند بجیزی که تراز یان میلاد شیخ کریمی راشه  
جنایت رسید هوا در غایت سردی بود نفس بغسل آوردن  
کراخی کرد سر کنند خود که با خرقه بآب سرد غسل آرد و خرقه



نفسارد و بگذارد تا بر و خشک شود همچنان کرد حسان این ایستادن  
غرفه دید گفت این را که بنا کرده اند و ازین گفتار بشیمان شد  
و بانفس خود خصومت آغاز کرد فقال النساء این عمالا یغنیک  
لأعاقبتک بصوم سنة فصامها از چیزی که تیرا از این کفر پیراست  
جرا سرا کردی والله که عقوبت گنمت بر روزی یکی سال و یکسال روز  
داشتن تحیم دارک شبی به تهجد بر نخاست یکسال بیورته شب نخفت  
عمر رضی الله عنه نماز دیگر را از جماعت فوت شد مزاجه داشت  
دویست هزار درهم قیمت او بود صدقه کرد و کنارت تقصیر را  
عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نماز شام را تا خیر کرد تا دو رکعت  
برآمد و بنده را آزاد کرد حساب قیامت بر کس سهل و آسان  
بود که در دنیا بانفس خویش در حساب مناقشت کرده بود و  
**مَهْلِكُهَا قَبْلَ أَنْ تَعْدِبَ بِهَا التَّهْلِيلُ التَّسْوِیةُ وَالصَّلَاحُ**  
و بسط العذر و قبوله کار خود را بصلاح آریست و عذر خواهیت  
بیش از آنکه بعد از گرفتار شویت بعد از گناه عمری را در میلاد  
عذر خواهی ای سیدی تا نزد پید بر عذر

مصرای

کار خود را بسایمان کنیت این زمان که امان یافته ایت با اعتدال  
و استغفار مشغول باشید اکنون که روزگار پر و رفیق مراد است  
هنگام مهلت و ایام فرصت را غنیمت شمیریت **نظم**  
ایزد م بشنو که راحت ازین دم شود پدید

اینجا طلب که حاجت ازینجا شود روا  
مردار و اعتدال نیست و لا یتؤذن لهم فی اعتدال و لا تزددوا  
للرحیم قبل ان ترعجوا و توشه بر کوییت برای رحلت  
از دنیا با خیرت بیشتر از آنکه برانلیخت شوییت زاد مهیاد ایت  
تا جبرن قابض و راح بیامد و سفر آخرت پیش آید تا ساخته رحلت  
بباید کرد **نظم**

پیش از آنکه تر کنند بر روز زین	رخت بر کاو و بار بر خرن
در آن غم می که رفت از دست	خون کوی خون کوی که جانت هست
بر کنایان هم کنی اضرار	خویشتنی را ز مرده کار انکار
قال لقمان لابنه امر لا تلدی عتی یلقاتک استعد له قبل ان	
یفجاءک لقمان حکیم بر او وصیت کرد و گفت کاری که هر اینه	

آورد



آمده است و بود فی و غی انی که گئی آید مستعد باش مر و لا پیش  
از آنکه ناکاه بسی تو رسد زینهار تا ساختن ترشه آخرت  
غفلت و افعال و انداز که راه مخوفست و رفیقان را موافق و  
رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم و احوال مرد ز بودی  
و پیش هم سهل بودی اما و قایم که بعد از موتست صعبت ملاز  
موتست خبر است انا الذییر و الموت المخیّر و الساعۃ المفیة  
مزیم کنند ام و مر غارت کنند است و قیامت میقات حسنا  
و میعاد ثواب و عقاب است فانما هو موقوف علی  
و اقتضا حق و سوال عز واجب بدستی که محشر  
موقوف است و انتصاف مظلوم از ظالم و تعلق خصما و انتقام  
ضعفا از اقویا و تقاضا حق و مکافات عقوبت و سوال از واجبات  
و فرایض و مواخذ بر تو که لازم و عقاب بر تو تقصیر در ادا و امر  
و قد ابلاغ فی الاعذار من تقدم بالانذار بدستی  
حجت تمام کرد انکسره پیش از عذاب اعلام کرد که فردا در روز کشف  
اسرار و هتک استار است خالق جز و انور و تقدیر این نیک بگوش

بیهوشان رساند و رب الارباب از باب <sup>مثال</sup> ایتیا ب لاخطا بفرماید  
یا معشر الجن والإنس ای گروه بریان و آدمیان ای اترک و سلا  
منکم یعصون علیکم آیاتی ویندرونکم لقاء یومکم هذا انیامه  
بودند شما بیغما بران از جنس شما که خواندند که بر شما آیات  
مرا و بیم کردند که شما را از رسیدن این روز قالوا شاهدنا علی  
انفسهم کویند که راهی میدهم بر خویشان بیغما بران آمدند و  
ما را از باطل حق خواندند ما اجابت نکردیم آنچه حق بود و  
صدق گفتند در کوشش نیاردم آنچه صلاح ما در آن بود بر موجب  
آن نرفتیم بکناه خود اعتراف کنند و انصاف دهند **اما** منفع  
نکنند ندامت نه در هنگام سود نداد امر و زید را شریعت کناه  
اینجا کردن ایت و عذر هم اینجا خواهیست تقصیر مکنیت که این  
هم تاخیر بر نمی دارد که انجانی بکداریت که عمر سبک غنا نراست  
جوانی بر سر کوب است دریا بر این جوانی را دریا بیت بیشتر اندک  
نفس پشیمان بر آید و کشتی حیات در کرد آب فحاش افتد و سار عوا  
الی بغفرة من ربکم و صلی الله علی خیر خلق محمد و آله اجمعین

انفسنا

جانورا



# الحديث الثالث والعشرون

عن ابن سعيد الخدري رضي الله عنه قال سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صرف  
من أحد والناس كل قور به وقد استنل إلى  
طاعة أيها الناس اقبلوا على ما كلفتموه  
من أصلا حرا خرتكم وأعرضوا عما ضمن  
لكم من أمر دنياكم ولا تستعملوا جوارح  
غذيت بنعمة الله في التعرض لخطيئكم  
وأجعلوا شغلكم التماس مغفرتهم وأصرفوا  
هم إلى التقرب إليه بطاعته أنه من يلك  
بنصيب من الدنيا فإنه نصيب من الآخرة  
ولا يدرك منها ما يريد ومن يلك بنصيب  
من الآخرة وصل إليه نصيب من الدنيا فادرك  
من الآخرة ما يريد البر سعيد الخدري رضي الله عنه أنه  
مشاهير أصحاب جماهير أصحاب صلوات الله وسلامته على

علیه وسلم بود و از کبار نقله اخبار رسید ابرار گفت شنیدم  
از خواجه کاینات علیه السلام والتحیة فرمود وقت رجوع  
از حبل احد والناس کذا قون بن ای محیطون به و یا آن  
کرد بر کرد او ایستان بودند و همه تن کوشش که از نطق  
میرا از سیرای سید انبیاء شنوند و قد استنل الخ طایفة  
و مهتر عالم علیه ام درختی را مستند عزت خود ساخته بود  
و بر و استناد فرمود اگر چه درخت خار بود اما آن زمان باشجو  
موسی و درخت طوبی بر ابروی میکرد افتتاح و عطا این کلمه  
جامعه کرد ایها الناس اقبلوا علی ما کلفتمون  
من اصلاح آخرتکم ای جنس انسر روزی آیت با آنجه  
تکلیف کرده شد ایت با و از اصلاح امر عقبی من بیانست کار  
آخرت سازیت استعلا د معاد کنیت و اعرضوا عما  
ضمنکم من امر دنیاکم و روی بر کرد انیدان  
از آنجه ضمان کرده شد است برای شمارا از امر دنیا شما آنجه  
لا بد شماست از دنیا هر این به شمار رسد ضامن روزی قاهر علیم



حکیم است و از حق مقسومست و معلوم که قسام نه ظلم است  
 و نه عدم و آنچه بر تو نویسته است از طاعت غیر تو آنرا دانند  
 بر کار باش آنچه بنام تست از دنیا بدیگری ندهد و فارغ دار و  
 لا تستعملوا جوارح غایت بنعمة الله فی  
 التبعيض <sup>مست</sup> لسیطة <sup>مست</sup> بمعصيته و بر کار ملازمت  
 اعضا و جوارح که پروردگار شک بنعمت خداوند تعالی در تعرض  
 غضب و عقوبت او باز تکاب معصیت تصویر و اعضاء فرمود  
 خلقت نسویرک فعداک هر عضو را بقوتی و لطیفه  
 مخصوص کرد اینید و اسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنه  
 دست آفرید قوت بظن شداد و پای آفرید قوت مشی ترکیب  
 کرد و چشم آفرید لطیف باصیر و در تعجبیه کرد و گوش  
 آفرید لطیف سامع و در بنهاد و زبان آفرید او را بقوت  
 شرف نطق از آن داشت استعمال این جوارح و قوی بر موجب هوا  
 کفران نعمت و خسارت و شقاوت بود سید الطایفه جنید رحمه  
 الله میگوید روزی در مجمع خال خود سری سقطی رحمه الله بودم

رساله هفت بعد با جماعتی از کبار در شکر سخن میگفتند  
سری سقطی مرا گفت یا غلام ما الشکر ای کورد که شکر چیست  
قلت ان لا تعصى الله بنعمته کفتم نعمت خداوند تعالی است  
معیت ناکردن و بسندیدند **شعر**

بَلِّغْ لِسَبْعِ مَضْتِ بِرْسِنِيكَ مَا لَا يَبْلُغُ السَّيِّدُ الْأَشْيَبُ  
فَهْمُكَ نِيهَا جِسَامُ الْأَمْرِ وَهَمُّ لَذَاتِكَ أَنْ يَلْعَبُوا  
حرقه جز در سعادت و اول عمر و غره حیات بر یکی کشاید  
هم در حالت طفلی بالغ شود و آتیناه الحکم صبیاً و اجعلوا  
شغلاکم التماس مغفرت و شغل خود را طلب مغفرت  
را داریت و مشغول باین امر هم باشیت و روزگار را در دین مبتذل  
داریت و باستغفار خویشتن را از عار کناه خلاص دهید و  
استغفروا ربکم انه کان غفارا حق تعالی و تقدیر سرآموز کار  
است و شما کناه کار در کار استغفار تقصیر را مجال مدهید  
حدیث است رسول الله علیه ام فرمود چون بیک کناه کند  
حفظه اعمال در جریده او آن کناه را ثبت کنند اعرابی گفت یا



کنند

رسد الله تا کی چنین بود گناه کند فرسند و توبه کند و باز  
 محو کند فرمود **إِلَىٰ أَنْ يَسْتَغْفِرَ وَيَتَوَبَّ إِلَى اللَّهِ** تا توبه میکند  
 و استغفار میکند کرد ناکرد میشود و استغفار و احی گناه است  
**إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** حتی بجا العبد من الاستغفار تا بند  
 از استغفار ببرد نشود ارحم الراحمین او را از مغفرت محروم  
 نکند بدست نیاز حلقه اعتدال جنبانید ترک استغفار گناه  
 جدید است و علامت در دست از گناه دردی از خیر است  
**إِنْ قَبْلَ وَضْعِ عَصِيَانٍ وَأَصْرَفُوا هَمَّهُمْ إِلَى التَّقَرُّبِ**  
**إِلَىٰ بِطَاعَتِهِ** و صرف کنیت همتها خیر را بنزدیکی  
 جستن بدگاه خداوند و بارگاه کبریا بطاعت او که طاعت و  
 سیلت قرین حضرت عزتست و حرف اولیا و شغل اصفیا  
 و شعار کرام و منهاج دار السلام **لَنْ يَتَقَرَّبَ الْمُتَقَرَّبُونَ إِلَىٰ**  
**بِمِثْلِهِ** اما افتروضت علیهم آن عالی همتان که مقصود و مستغنا  
 و مطلوب و متمنا ایشان تقرب حضرت لایزال است بهیچ عمل  
 باین سعادت چنان نرسد که با دافرا یض و قضاء لرازم

اهم امور و اعظم مهات رعایت حقوق بنده کیست و محافظت  
شرایط نیاز مندی که تدبیر و صور ملک کبیر و قربت قیام ملک  
قدیر جز این نیست

شعر

تمتع بذالغیر القصیر فانه رهبر بایام الشهور الاطوار

نظم

روز را از ایگان نزد دست ملا نیست امکان آنکه باز رسد  
دست امروز جز کورتاه است کی بداند دولت دراز رسد  
مستعد از یکام خورشید رند کارها جز بیکار ساز رسد  
یک خدا شو که مایه جنلان نیست که همه چیز را فرا رسد  
عمر بر ناکریز تفرقه کن تا از و چند قسم از رسد

آورد

حبیب عجمی را رحمه الله بعد از رحلت او ازین منزل فانی عزیز  
خواب دید او را گفت یا حبیب عجمی گفت هیهات باین عبارت  
خطاب میکنم از آن نیم که تر دیدی ذهابت العجیة و بقیت  
فی النعمة عجمیت رفت و در نعمت باقی ماندم ز نینیه بود در  
عصر رسول علیه ام از صالحات قانتا بنام او مسکینه بعد

ایام

از درگذشت او یکی او را خواب دید در درجه بلند گفت یا مسکین  
گفت مسکین من مملوک کرم عطا، سلامی را رحمة الله بعد از وفات  
او در خواب دیدند بینک از و سوال کردی لقا گشت طویلا الحزن  
فما نفع الله به در دنیا حزن برتر غالب بود در را خان غم  
که بودی خداوند تعالی با توجه کرد و گفت کرم فرمود و حزن  
را بفرج دایم و راحت نه نهایت بد کرد سوال کرد فی ای  
الدرجات انت ترز کلام درجه منزلت کجاست در کلام محبت  
فر و آمد از فرق تختیار از در جوار کلام فریو رخت افکنده گفت  
مع الذین انعم الله عليهم من النبیین و الصالحین و الشهداء  
و الصالحین و حسن اولیک رفیقا انه من یک ان نصیب  
من الدنیا فانه فاته نصیب من الآخرة ولا  
یدرک منها ما یرید بد رستی که کار اینست و حقیقت  
است نه مجاز هر که ابتلا از نصیب خود کند از دنیا فوت شود  
از نصیب او از عقبی و نیاید از دنیا آنچه خواهد هر که کار دنیا  
را بر کار عقبی تقدم کند و هم مقصود او این جهان بود مرغ



هتشر از این آشیان پر رحمت بر نیرزد از سعادات آخرت  
بهرماند و آنچه مراد و مطلوب او بود از دنیا تمام حاصل نشود  
و اگر چیزی بدست آید با او نیاید و **مَنْ يَكُ مِنْكُمْ** نصیب  
**مِنْ الْآخِرَةِ وَصَلَّ إِلَيْهِ نَصِيبُهُ مِنْ الدُّنْيَا**  
**أَذْرَكَ مِنْ الْآخِرَةِ مَا يُرِيدُ** هر که نصیب خرد از  
آخرت تقدیم کند و همت با مر و عقبی ضرورت دارد و کار آن جهان  
سازد آنچه نصیب او بود از دنیا با او رسد و آنچه مراد او بود  
از آخرت بتمامی نیاید **مَنْ يَكُ مِنْكُمْ** <sup>دلیل</sup> **قَوْلُ صَدَقَ أَصْدَقُ الْمُتَقَالِسَةِ**  
**قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** **مَنْ يَكُ مِنْكُمْ** **يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ** و مَنْ  
**يَكُ مِنْكُمْ** **يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا** و **مَنْ يَكُ مِنْكُمْ** **يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ**

و صلی الله علی محمد و آلہ اجمعین

**الحاکم** **الرابع العشرون**  
عزای هر پیره رضی الله عنه قال رسول  
الله صلعم و ایاکم و فضول المطعم فانه یسم  
القلب بالقسوة و یبطی بالجوارح عز الطایفة

وَيَصْمُ الْهَيْمَ عَزَّاسْتَمَايَ الْمَرَاغِظَا وَيَا صَمْرَ  
 اسْتَشْعَارَ الطَّعْمِ فَإِنَّهُ يَشْرِبُ الْقَلْبَ شَرْقَ  
 الْحَرَصِ وَتَحْتَمِلُ عَلَى الْقَلْبِ بِطَابَعِ حُبِّ الدُّنْيَا  
 وَهُوَ مُنْتَابِعٌ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَسَبَبُ أَحْبَابِ كُلِّ  
 حَسَنَةٍ لَا وَكَأَيُّ زُخْرَفٍ مَشْهُورٍ وَحَالِيَتْ صَحِيحُ أَبُو هُرَيْرَةَ  
 أَنَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَزْوَاجَهُ كَرَامَ بَعْدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بَلَّغَتْ  
 نَقْلَ وَرَوَايَتِ مَخْصُوصَاتٍ مِنْ أَمَلَاتِ أَعْمَالٍ وَمُبَاشَرَاتِ  
 اشْغَالِ أَيْزِ جِهَانِ أَعْرَاضِ كَلِيٍّ كَرِيمٍ وَخَايَتِ هِمَّتِ بَرَّانِ مَتَّصِرٍ  
 دَاشْتَمِ اسْتَكْهَ أَزْوَاجُهَا أَيْدِيًا نَافِيسَةً خَوَاجِ جِهَانِ رِسَالَتِ صَلَی  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جِزِيٍّ اقْتِبَاسٍ كُنْدٍ وَأَنْرَا مَرْوَاةِ سَعَادَتِ  
 بِيْرَاةِ اقْتِبَالِ رَدِّ دَوْلَتِ سَازِدِ كَفْتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَی اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ فَرَمَدَ إِيَّاهُ وَفَضُولِ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسْمُ  
 الْقَلْبَ بِالْقَسْوَةِ الرَّشْمِ وَالْبِسْمَةِ دَاغِ كَرْدَنِ إِيَّاهُ ضَمِيرِ  
 مَنْصُوبِ اسْتِوَحْرُوفِيٍّ بَارِئِ مَتَّعِلٍ يَشُودُ جَوْنِ كَافِرِ إِيَّاهُ  
 وَهَارِ إِيَّاهُ وَيَا دَرَايَا لِرَاحِقِ اسْتِوَحْرُوفِيٍّ دَلَالَتِ رَحَالَتِ

مرجوع الیه و این حرف را از اعدای محلی نباشد ایاتکم و فضل  
المطعم تحذیر است از صیارتان را صبیح در مقام تحذیر لازم است و تقدیر  
کلام اینست اتقوا انفسکم ان تبالغوا فی الاکل و اتقوا فضول  
المطعم ان یضر انفسکم حد کنیت و در باب شیت از افزونی طعام  
در خوردن غلو ممکنیت بسیار مخبریت از حد سگ جری در  
مکدریت فان فصول المطعم یسم القلب بالقسوة که فصول طعام  
داغ سختی برد از هله را سخت کند و در سخت از رحمت خلاوند  
محروم و یبطل بالجوارح و عز الطاعة و اعضاء  
جوارح را که هلا کند از اداء طاعت و قیام بعبادت و یضم الهم  
عز استماری الموائع را که کند کوشش را از شنودن  
مواظف پر خوردن آدمی را که بخانی کند از کربان سبک روی  
نیاید کوشش سخن حق نشاید همت او از شکم او بر نکند و مستور  
طبع بود و از فهم اسرار محروم ماند قدوة مشایخ شام ابو سلیمان  
دارانی احل الله دار المقام در تقدیر این معنی گفته است مفتاح  
الدنیا الشیخ و مفتاح الآخرة الجوع کلید دنیا شکم پرست

کر بخان



حوص و شهوت و کسل و غفلت نتیجہ شبع است و کلید آخرت  
 کرسنکی است که از او ثقیل مجاهد مجاعت است تقلید غذا سبب  
 تلبیه حسینات است تضییق طریق شیطان است از الشیطان لجر  
 من این آدم مجری الدم فضیلت و مجاریة بالجوع والعطش  
 وجود آدمی معرکه است درین صحرای جنود رحمان با جنود شیطان

در محاربه اند

صواع

راه رو تبادیو بینی با فریشتہ در صاف الصوم جنة روزی سپری  
 است دفع سهام شیطان کرسنکی تقلید اجزای تیرانی و آبی  
 میکند لقمه را ازین دفعه نصرت جوین کدورت رخت برکند  
 صفا و ضیاء نور را کنند ظاهر و باطن منور شود از هر کدام جانب  
 که دشمن قصد کند بیند و دفع کند دفع اهنوز من الرفع اذا  
 مثال در مثال حصن است و شیطان قاصد این حصن است  
 و محافظه حصن حراست ابواب حصن است و ملاخله و مواقع  
 ثلثی و حراست ابواب معرفت ابواب میسر نشود و حمایت  
 دل از شیطان واجبست و اعظم ابواب که دشمن از آن در

در وقت

در اید شبع است اگر چه حلال صاف بود شبع <sup>بنا</sup> مقوی شهوات است  
و شهوات <sup>الشی</sup> اسلحی شیطان است امام محقق محمد غزالی نور الله  
مرقعه در اخیاء العلوم که خزینه است مخزن از جواهر حکیم  
بنقشای صحیح روایت کرده است که یکی معصوم صلوات الله علیه  
ابلیس را دید با او <sup>و</sup> معالیه از هر چیزی از وی سوال کرد که این  
معالیه ها چیست گفت شهوات است هر کس را از این معالیه  
بسی میبرد می کشم یکی علیه السلام گفت بنام من هیچ معلاق  
هست گفت گاه گاه طعام را سیری خوری ترا در طاعت کران  
میکنم و در ذکر خلل افکنم یکی صلوات الله علیه گفت عهد کردم  
با خداوند تعالی که تا زنده باشم سیری را طعام نخورم ابلیس گفت من  
نیز نذر کردم که بیش از حدی را نصیحت نکنم <sup>شبع</sup> ینبوع مفلکات  
شبع است شهوات از وی نبعت میشود رغبت بحال و جاه و انواع  
اعزازات و حسد و حقد و بطور و اشت <sup>بلوغ</sup> و طغیان و عدوان تبیع شبع  
است شیخ الشیوخ خلوت خان <sup>بد</sup> مع الله وقت <sup>کذا</sup> ملا <sup>کنه</sup> سرمدی  
انا اعلمکم بالله تعالی افضل الصلوات و الملائمات <sup>بل</sup> صیفا

لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ مَرَّةً وَلَا بَطْنَهُ هَرَكَةً شَكَمَ خُودًا لَا  
يَرْكَنُ دُرُوحًا وَلَا مِطَالَعَةً مَلَكُوتِ مَحْرُومٍ شُورِدٍ وَعَزِيزِيْنَا وَعِيسَى  
صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهَا أَجْبَعُوا الْبَادِي لَعَلَّ قُلُوبَكُمْ تَرْكُ رَيْحِمٍ  
خَرَابِ جِهَانِ رِسَالَتِ مِصْطَفَى وَاعْجُوبِيهِ فِطْرَتِ عِيسَى عَلَيْهِ  
سِرِّهِ رُوشِنَايِ دِيدِ دَلَالِ جُوعِ نِشَانِ دَاوُدَ اَنْدِ مُطْبِخِ چَكِزِ  
رَا از طَعَامِ خَالِي دَارِيَتِ بَلَرِ سَنَلِي اَوْرَايِ كَارِ كُنِيَتِ تَا دَلِ رَا حِمَتِ  
نَدِيدِ وَنَرِ رِصِرَتِ رَا حِجَابِ نَشُورِ بَا مِيلَانِكِ دِيدِ دَلِ شَبَابِ شُورِ  
مَعْبُودِ مَشْرِفِ شُورِ

نظم

بَرْدِ رِشَةِ كَدَايِ نَا زِ خَوَاهِدِ      بَا زِ عَاشَقِ غِذَا جَا نِ خَوَاهِدِ  
خَرَابِ تَوَقُّعَاتِ تَوَبُّعَاتِ      صَبْرِ رَهْمَتِ بَضَاعَتِ تَوَبُّعَاتِ  
صَوْفِيَا دُرُودِ رَعِيدِ كُنْتَا      عَنكِ بَوْتَا نِ مَكْسَرِ قَدِيدِ كُنْتَا  
مَاكِ از دَسْتِ عَشَقِ قُوْتِ خَوْرِمِ      كِي نَمَكِ سَوْرِ عَنكِ بَوْتِ خَوْرِمِ  
وَايَا كِمِ وَفَضْلِ النَّظَرِ فَا نَهْ يَبْذُرُ الْهَوَا وَيُولِدُ  
الْغَفْلَةَ حَذَرَ كُنِيَتِ از فَضْلِ النَّظَرِ كِهْ اَوْ تَحْمِ بَايِ تَفْسَا فِي رُزْمِينِ

نظم

دَلَالِ نَدَا زِ رِغْفَلِ نَتِجِهْ دَهْدِ



هرگاه که نظرنه بود عقیله نبود

در خانه دار عقیله ها از نظر است

غضب بصر سبب فتح بصیرت است مردم دیده را از بویشتان روی  
منع کردن سبب جمعیت باطن است روزگار بصری را از زکات

هفت کار و آن بیامدند منزه بود بنی قریظه و نظیر را از انواع

کرباس و بزرگ طیب و جواهر و سایر امتعه رسول علیه السلام

فرمود اگر این اموال را ببردی سبب قوت مؤمنان شدی و

استعداد غزات و اسباب جهاد هم از حاصل آمدی حق تعالی

این آیت فرستاد و لا تخذ عینیک الی ما متعنا به از واجبا

منهم ای محمد چشم رغبت و استحسان بآنجی تمتع دادیم یک

چند روز مرا صنا و کفره و فسق نظر مکن **نظم**

خرید شو ممکنست خرسندگی از وجود

خاسر شمار خسرو طاعی شمر طغان

خرد را درم خرید رضای خدای کن

دامن ازین خدای فرشتان فرشتان

وایاکم واستشعار الطهر فانه يشرب القلوب  
شدة الحرص وتحت على القلوب بطابع حب <sup>شست</sup>  
الدنيا وهو مفتاح كل سيئة وسبب اخطا  
كل حسنة الاستشعار رد الكفر فت الاشرا به خور انيدن  
ودور با شيت از اضمار طمع نخلق ودل در غير بستان که طمع شدة  
حرص را رد دل در خور الاند و عهر و مهر دنيا مهر خدا ز بر  
دل نهده و محبت دنيا مفتاح اقبال سياست و سبب ابطال احسان  
است بهر عالم صلح میفرماید استعید و ابالد من طمع يهدک  
الى طبع نخلای عز وجل اند خست از طمع که مردی شود بشين  
وعيب وآب روی لا بر خال ریزد و عزت بخوارى بدل شود و اگر <sup>داشت</sup>  
طمع بفرساید بار منت تحمل باید کرد **نظم**  
لاخيه في طمع يهدك الى طمع وعفة من قوام العيش تلغيني <sup>است</sup>  
و گفته اند که اگر کسی به بیماری در ماند که امید صحت نباشد یا  
بفراقی که وصال برز یار خيال مقصور شود یا بغربتی که نه امید  
باز آمدن بود و نه اسباب بقیام میهد آسانتر از تنگدستی که حاجت

افتد بسوال

نظم

در آفتاب حراد شد سوزم اولیتر

بهر سایه بود بر سرم سباس همای

روکی از جاریه من الا عراب نظرش الی کف اییها فتالت هذه كف

ان خشنها ضربت مسحات ونقل بالزنبیل دختر الا عراب در کف

دست بد را خود نظر کرد دیده از بسیاری عماد رشت شده

از سر شفتت این گفت

بیت

هذه كف ان خشنها ضربت مسحات ونقل بالزنبیل

این کف دست بد را منست که درشت کرده او را بیل زدن و زنبیل

بر کشیدن بد او گفت

شعر

و نیکو استنکری خشن یلدی لیس من یسب مال بالذلیل

انما الذیلة ان تلحق الفقی صاحب الذیلة الی بیت البخیل

و کلیمه تعجب و تندم است انکار مکن خشنوت دست مرا و مرا

باین عیب مکن از عمل انکس که بک یمن و عرق جبین مال کسب کند

ذلیل و مهین نیست اما هوان و مذلت و صفار و حقارت نیست



که یکی از کشتان بدن خید رود بطمع دست دردها اژدها کردن  
و برای قوت زهر بر آوردن و از دهان شیر کرسنه لقمه ربودن  
بر کرم آسانتر از سوال از لایم از عقود جواهر انفس علی ابن  
اب طالب است رضی الله عنه الذی مع الطمع مذلت لازمه طمع است

### نظم

هر که دارد طمع بحال کسان    تنشر رنج و جانشر در جزع است  
تا نتوانی طمع مکن زیرا که    هر چه خوار است جمله در طمع است  
حسن بصری رحمه الله در مسجد حرام در آمد جوانی را دید از اولاد  
علی رضی الله عنه کلمات میکرد بر سر جمعی و به بیان شافی غفلت  
غفلت را از مستمعان زایل میکرد حسن از رسول میکرد فساد  
دین از جیست و صلاح دین در چه گفت فساد از طمع و صلاح  
از ورع عزت و وجهان درین در و خصلت است تعفف و تورع تعفف  
فرع ترک است و تورع نتیجه تیقظ اعتماد بر کرم حق کن تا  
آزاد زین علوهت سیرت شکستگان حضرت است **نظم**  
بدین صفت که درم نبرد عشق باز د    عجب نباشد اگر خریشت در اندازد

عجب تر آنکه نداند بهای یک شب قوت ملوک و ارنشسته هردو کوزه باز  
هر که عالی همت است بچشم اعجاب در ماسوی الله نظر نکند **نظم**  
بغداد خلیفه را و رکن سلطان را تسبیح فریشت راضفا صافان را  
دوزخ و بد را بهشت مریدان را جانان مار و جان ما جانان را  
دنیا و طول و عرض او نسبت بنضای خوش هر کسینه بالکشد  
ایشان میلانی تنک است بلکه قفصی آهنین است خلاص میجویند

**نظم**  
روزی که بشکرم در زندان روزگار بیرون خیم ز کلبه احزان روزگار  
جوازین ضیق رخت بر گیرند خیمه بر سر چش میسبیل و ریح <sup>زند</sup>

قال الله تعا ان المتقين في جنات وعيون في الحمد لله رب العالمين

## الحکایت پنجم ————— **الخامس والعشرون**

عن عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما قال سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما هو خير يرجى او شر  
يتقى او باطل عرف فاجتنب او حق تيقن فطلب  
او آخرة اظلا اقبالها فسي لها او دنيا اترك

نفادها فاعرض عنها وكيف يعمل الآخرة من  
لا ينقطع عن الدنيا رغبته ولا ينقضي منها  
شهوته انزل العجب كل العجب لمن صدق بدار البقاء  
وهو يسعى لدار الفناء وعرف ان رضا الله في  
طاعته وهو يسعى في مخالفة يبلغ اين كلام يبلغ  
ونا قل اين فصول فصيح كه «سلاست ريشه آب زلال بود و در  
لطايف غيبت باد شمالست هر كلمه از زكريست محله از آل  
در عبد الله ابن عمر است رضوا الله عنهما و در غره جواني و  
قدرت بر كامراني از متابعت شهوات شيطان و موافقت لذات  
نفساني اجتناب نمود بدنيا و تمتعات و التفات نکرد چنانكه  
در حق بد شر كفته اند و فقط له الدنيا في محافلها فصر منها  
مصار و قصر منها قصار و جانب غمزه ها و مشاخصها و ما  
ابتلت قدامه دنيا غرور پستان خود را براي او پيش كرد  
واندكي از وجشيد و مزه ندید بلكه سخت دانست كه دايه بد  
مهر است روكر از و كرد انيد خوشتن را از غرقا به دنيا نگاه



داشت برکنار این <sup>در</sup> بیا مردم خوار چنان گذشته که قدس تر نشد  
 و مناسبت اباه فما ظلم گفت از خواجه کاینات و خلاص ملکوتات  
 و بهتر و بهتر موجودات علیه ام شنیدم که فرمود <sup>دنیای</sup> انما هو  
 خیر یرجی او شر یثقی او باطل عرف فاجتنب  
 او حق تیقن فطلب او آخره اظلال قبالها  
 نسعی لها او دنیا از قنادهای نا عرض  
 عنها ابتداء بکلی حضور تا کید کرد بدستی که اموشان  
 منحصر است <sup>در</sup> یز شش چیز آن کار که به کار میآید و آن شغل که  
 طالبان رضا مری بآن مشغولند و هم ارباب کرم بآن مصروفست  
 از این شش چیز و نه نیست خیر است که امید داشتنی بسعادتست  
 متوقع <sup>از</sup> طریق و صلا بآن خیر و نیل آن سعادت را سلوک کردن  
 واجب یا شریست که خیریش از روز نگاه داشتنی و در تصور و ترقی  
 از آن شر که شدید لازم یا باطلی است که حقیقت او یقین است  
 و طلب او ذریعه ترقی بدرجات و آخرت نیست که سایه او بر اهل  
 دنیا افکند است و رسیدن از نزد یک آمل و امارات و علامات

اجتناب از شر طغیان تلحق است  
 که بطلان از وظاهر و مبین است

اشراط اوظاهر شده است استعداد استقبال ارمیاید کرد  
و دنیا نیست که بای در کار بر حلت آورد است و فنا و نفاذ  
او نزدیک رسیده و روز او با آخر آمده دل از ارمیاید بر کنند  
و بیرون محبت او را قطع کردن اشتغال بغير این خصال تضعیف  
زندگانی و محض نادانیست و سبب بشیخی و تنویر است استعداد  
و ترک صواب و سداد و لیکن یعمل للآخره من لا ینقطع  
عز الدنیا رغبتة و لا ینقضی من هاشهوت  
و چگونه کار برای آخر جهان کند انکه منقطع نشد است از  
دنیا رغبت او برای دنیا از دل او رخت بر نکرفته است **نظم**  
یاد و قبله د زرع توحید نتوان رفت راست

یا رضا در ست باید یا هوا خویشتن  
تار و کد از دنیا بکلی نکردانی ترجیه با آخرت مسلم نشود **نظم**  
در نیاید فرشته تانگنی سزدرد و در و ضررت از دیوار  
ان العجب کالعجب من صدق بدار البقاء وهو  
یسعی لدار الفناء بدستی که عجب است شامل مرجع انواع

عجب دارد و از آن معهود و معروف و آنکس را که تصدیق کرده است  
که حق تعالی برای اهل ایمان و طاعت در آخرت آفریده است و  
خلد برین آفریده که زوال و فنا کرد و ساخت و نو کرد و در جوار  
رحمت و بر جوی بار فضل مقام امین متعلق صدق ساکن طیب  
جنات نعیم باد او راحت باشد و ابر او شادی بار شراب او ظهور  
کائنات او مال او غدا و بقا، معبود را و سعی برای او فنا  
کند و کار او اربقا، را بگذارد و در انتظام احوال دنیا کوشد و  
از تحصیل ملک ابد غفلت ورزد و عرفان رضا الله فی  
طاعتیه و هو یسعی فی مخالفتیه و دانسته است  
که رضا حق تعالی در طاعت و عبادتست و او کرد معصیت میکرد  
و فرمان خدا را عز و جل خلاف میکند این معامله با ایمان  
با آخرت و دولت معرفت در غایت استبعاد نسبت اگر صدق رفیق  
تصدیق بود و یقین قرین معرفت چنین نکند **شعر**  
اِذَا رَضِيَ الْهَيْئُ بِرَبِّ قُوَّتِ كَلْبٍ فَلَيْسَ الْفَرْقُ إِلَّا بِالْأَسَاخِ  
اَلْكَرْ شَرِ بِقُوَّتِ سَاكِي قَانَعٍ شُورِدِ مِیَانِ شِرِّ وَ سَلْ هِیْجِ فَرْقِ نَمَانِدِ



جو تمام اگر آشنایان معاملت کند که بیکانہ میکند بر فرق

در میان جبه باشد

**نظم**

ای اندرین خاک دان ظلمانی نام بسر کرده از پهلوانی

ایماز سیرمایه سعادت است و سود او عمل صالح هر که طالب

سود نیست از مایه خرج میکند زود بود که مفلس شود ایمان

جمال است و طاعت و فاء عهد

**بیت**

اگر و قیابا جمال یار یکنی خلقه در کوش روزگار کنی

حق تعالی کلمه طیبه را بشجره طیب تشبیه فرمود است تشبیه

فرمود است اصلا و اعتقاد جنان فرع او اقرار لسان شجره

او اعمال ارکان و اوراق او اخلاق حسنه درختی که بر ندهد و برگی

ندارد که کس در سایه او بیا ساید باغبان را در میدان نماند

نمود باله من الخذلان بر کار باس **صوای**

تا سبزی بهشت را بهار از تو برید از الانیز آمنوا و عملوا

الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها

لا یغفر عنہا حولا و صلی الله علی محمد و آلہ اجمعین



الانصار کوشه و عیبتی سید و در نصرت دین حق و اعلاء  
 کلمه صدق افتحام معارف و فعاله کردن و در سلوک مسالک  
 نجات با قصه الغایات کوشیده و در بیان تقدیر نام او را در صحیفه  
 مکتوبه و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار  
 نوشته نام او خالد بود نسبت او خالد بن زید بن کلثوم بن  
 ثعلبه مهاجر عالم علیه السلام چون بخدین رسید هر کس بقدر  
 وسع خانه خود را راستند و چشم نهادند که تا دولت  
 نزول قدم مبارک رسول صلعم منزل کرا بود و این همتی اقبال  
 سایه بزرگ افکند ابویوب مجروح مختصر داشت خود را استحقاق  
 این سعاده نمی دید و اوست ثقات نقل کرده اند که اشارت جنین  
 شد که زمام بناقه در اختیار خود را بکلا رنانه بیامد  
 تا حجر ابرایوب و در آن وقت داد و حجت و زاده برون هیچ  
 دلیل و حاجت

مصداق

ناکاه بخانه عنکبوت آمده های بعد از رسول علیه السلام  
 بالشکر اسلام بروم رفت بجهاد و رنجور شد و وصیت کرد که چون



من محرم آن زمان که در مقابلۀ اعدای دین صف برکشید کالبد  
مردار زیر اقدام غزوات اندازید تا آنی شری مجاهدان شوم باشد  
که از خاک راه و المجاهدون فی سبیل الله بدایم این ثابت قدم عالی  
قدر میگردید که از خواجه ولایت رسالت محمد رسول الله علیه  
السلام شنیدم که فرمود بلغ ظامع و وصیت کرد عامه مؤمنان  
بر مواظبت بر طاعت و تمسک باذیال تقوی و توجه بکار آخرت  
و اشتغال باستعداد معاد و عالم بر ریختن خلعت از دافنا  
بلا ربقا و رجوع بحضرت عزت در روز جزاء و منتهت عمال صالح  
در بازار قیامت و اخترازی و ترقی از غرور دنیا و مرجع بابت ندامت  
و تنبیه فرمود که هم النور سبیل محشر دمد و حجب و استار  
مرتفع شود و هر کس منزل خود نرزد کند فریوق فی الجنة و فریق  
فی السعیر خلاص معنی حدیث بر سبیل اجمال این بود اما بطریق  
تفصیل حلوا النفس کما بالطاعة بیار ایست تنهائ  
خود را بخلیه طاعة و البسوها قنای الخفافه  
و بپوشانیدش لباس خوف و خشیت الکره بخلیه بطاعت و

لباس خوف و خشیت بنزد اصحاب ظاهر از باب مجاز است  
اما بنزد اهل معنی حقیقت است هیچ پیرویه زیباتر از طاعت  
نیست و هیچ لباس شاملتر از خوف و خشیت نیست **شعر**  
اِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَلْبَسْ مِنَ اللُّؤْمِ عَرَضَهُ فَكَلَّ رَدَّاءَ يَرْتَدِيهِ جَمِيلُ  
چون جان از دین قوی کردی تن از خدمت مزین کن که اسب  
غازی آن بهتر که پابرکتی بینی از در لفظ عالی این طالب  
کریم الله وجهه لا لباس اجمل من السلامة و گفته اند السلامة  
للانسان اصغ شربة یا احسنها واصف حلة یلبسها سلامت  
از معصیت صاف تر شراب نیست که آدمی نرشد و رافق تر لباس  
که بر شد قال رسول الله صلعم رائس الحکمة مخافة الله سر حکمت  
منع نفس است از شهوات و زجر از وقوف و موافق تهمت  
و مواضع ریب و تحمیل اثقال تکالیف شرع بر نفس و جهد  
برد و امان و فتور و قصور و اصلا این معانی خوف ربانی است  
قال ابو القاسم الحکیم رحمه الله من خاف من شيء هرب منه  
و من خاف الله هرب اليه هر که از چیزی ترسد از او گریزد و هر که

از خدای ترسد و رو کریند و اجعلوا آخرتکم لانفسکم  
 وسعیکم مستقرکم و کاری که شما را بقیامت سود دارد  
 کار خود آنرا داریت و کوشش برای ارا القرار کنیت اکثر اشتغال  
 دنیا برای دیگران رنج برتن و جان نهاد نیست و برای انتظام  
 امر غیر از مهات خویش باز ماندن تضییع زندگانی بنادانی  
 واعلموا انکم عن قلیل راجعون <sup>والی الله صایرون</sup>  
 ای عن زمان قلیل و بدانیت هر اینکه که شما بزودی از دار  
 ابتلا بدار جزا رحلت کنندگان باشید و حضرت خالق ارض  
 و سما، باز کردند و روز حیات را غنیمت داریت و  
 «این فرصت سعاده ابدی کسب کنید و عمر اندک را بربا کریند  
 قسمت کنیت

نظم

عمر در نا کریند تفرقه کن تا از و چند قسمت آرسد  
 ولا یغنی عنکم <sup>انجا</sup> هنالك الا صالیا عمل قد فتموه  
 از حسن ثواب جز ثمره لکم و در آن موقوف و جمع  
 منفعت نکند شما را مگر عمل صالح که تقدیم کرد باشید یا



جزای نیکو که اسباب آنرا فراهم آورد با شیت برای خود یغ  
تواری جزای که ثمره سعی جمیل است شیخ الحرم ابو بلوکتانی  
رحمة الله علیه گفت شیخ مدینه الاسلام جنید را رحمه  
الله بعد از رحلت او خواب دیدم سوال کردم ما فعل الله  
بک معبود در حق تو چه فرمود گفت طاعت الایمان  
و ذهب العبادات و ما حصلنا الا رکعتین کنا تصلیها  
فی اللیل آن اشارات و عبارات و تحسین الفاظ و حروف  
بنمایی و سخن پروری و زبان آوری همه رفت و ناجیزی شد  
و از آن هیچ حاصل نیامد <sup>مکر</sup> محصور ما در رکعت نماز است  
که در شب گزاردیم **نظم**

پاژ نامه کزین که برلارد این همه پاژ نامه روزی چند  
انکم انما تقدّمون علی ما قدّمتم و تجازون  
علی ما اسلفتم بدرستی که شما فرود آیت بر عملی که تقدیم  
کرده ایت و جزا داد شویت بر آنچه پیش فرستاد ایت و  
لتنظر نفس ما قدّمتم لغد بنکرد اهر نفسی که چه تقدیم

کرد است برای فردا چه بضاعت بیشتر فرستاده است  
که رنج و راحت او از بضاعت او خواهد بود مثل بازرگانی  
متاع تازیانه داشت در راه قطاع طریق قطع کردند  
و بار او کشتادند یا تازیانه دیدند و به تازیانه او را عذاب  
میکردند تقدم معصیت بقیامت تازیانه در دست زبانه  
نهادنست

نظم

«تیرنگه کرد عتاب پیر خویشتر برودید

گفتار که نالیم هم از ماست که بر ماست  
فَلَا تَخْذَعْنَكُمْ زُخَارُفُ دُنْيَا دُنْيَا عَزْمُ رَاتِبِ  
جَنَاتِ عَلِيَّةٍ بِرِيقِ بِلَالِ شَمَارِ آيَاتِ شَهَادِ نِيَا فِرَوَايَه  
از درجات بسیارین بلند قدر بار فیه مکان با بلند بنیان  
بدنیا که دار غرور است چنان مغرور مشورت که در طلب  
حور و قصور تقصیر را بحال مدهید غبنی فاحش بود و خسار  
عظیم نعم مقیم را بحال تور ظلم از عرض کردن عین  
نادان نیست

نظم

بنکر که جیست خود فلک و طول و عرض را

دود یست قبه بسته معلق و را خاک

شهباز کوهری چکنی قبه ها دارد

سیمرغ پیکری چکنی توده های خاک

فَكَانَ قَدْ لَشِيَ الْغَطَاءُ وَارْتَفَعَ الْإِزْتِيَابُ  
وَلَا فِي كُلِّ مَرٍّ مُسْتَقَرَّةٌ وَعَرَفَ مَتَوَاهُ <sup>مقاد</sup> وَمُسْتَقَلَبَةٌ

میعاد معاد و میقاد حشر امرات چنان نزدیک است کوی

حجب و استار از پیش کار بر خاست و شد و ارتیاب مرتفع شد

وَنُغِيبَاتٍ وَتُخَفِّیَاتٍ <sup>چشم</sup> محسوس شاهه کشت و هرگز مستقر

و منزل خود رسیدند و نیکو بد بجا روی خود نزل کردند و

مادی و مسکن خود را دانستند اعلام و انذار از روز قیامت

و اخبار از افزع و اهدال محشر لطفاست تا عاقل مستعمل باشد

و در اسباب نجات غفلت نکند و ساخته کار باشد تا فردا نکشت

ندامت نکند و یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله نکوید و

مصدق این حدیث که قره العین صدیقان و نور دیده روشن



دلائل استاذكلام قديم وكتاب كريم وصحيفه مجد ومنشور سعادت  
اين آيت استاعلموا انما الحياة الدنيا لعب ولهو وصلى  
الله على محمد وآله اجمعين الطيبين الطاهرين هـ

## الحكاية السابعة والعشرون

عن ابي هريرة رضى الله عنه قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم في خطبة خطبها  
لا تكونوا من اختلفت عنه العاجلة وغرت  
الامنية واستهوت البديعة فركن الى  
دار سريعة الزوال وشيكة الانتقال انه  
لم يبق من دنياكم ههنا في جنب ماضى الا  
لاناخرة الكبار وصرخة حال فعلم تصرجون  
وماذا تنتظرون في مكانكم والله بما قلنا بصيعة  
فيه من الدنيا كان لم يلين ومات صير وضالين  
من الآخرة كان لم يزل فخذوا الهبة لازوف  
النقلة واعدوا الزاد لقرب الرحلة واعلموا

از کلامی علی ما قدم قادم علی ما خلف  
نادم معتکف سده سیادت ابهریره رضی الله عنه گفت  
صدر صف رسالت خواجه کاینات محمد مصطفی علیه السلام  
باعدب عبارات و املاح نکات یغنون موعظا و صنوف  
زواج بر مقتبسان انوار از مهاجر و انصار را رضوان الله  
علیهم اجمعین از سبکون بدار غرور نهی فرمود و معایب  
و نقایص دنیا بیان کرد و فساد اعتماد بر و باز نمود و لا  
تکونوا من اخذ غنة العاجلة و غربة  
الآئنة <sup>آئنة</sup> خذعه و اخذعه بمعنه ضمیر عاید ببلذظا  
مزا است مباشیت از آنانکه فریفتشان دنیا تا از عواقب  
اندیشه نکرده و کسر ظاهر او را افتادند و از قبح  
باطن او بی خبر بودند و آرزو هاشان غرور داد و آمار و  
امانی این جهان فانی از همت آخرت ایشانرا <sup>معلول</sup> مشغول کرد  
و استهوتة البلغة و بدعتشان سرکشته کرد  
و راودیه ضلالت انداخت عمر عزیز را و خوارک معصیت

کدرانیدند و بعلوم معارج متابعت سنت و سمو کداج مشایعت  
شریعت رغبت نمودند <sup>و</sup> فرکان <sup>و</sup> الی <sup>و</sup> سریعۃ  
الزوال و شریکۃ الانتقال بسید کردند و دل  
نهادند بدنیا که بشتاب سوی ذوال میرود و انتقال و  
انقلاب از زمان بزمانست و انتظام امور او چون ابر تابستان  
کم بقاست و پرو فای او کیسه نتواند وخت **شهر**

كَذَلِكَ اللَّيَالِي وَآخِذَاتُهَا      يَجِدُ ذُرِّي النَّمْرِ خَالًا أَمْحَالًا  
چنان از مورم نوای ندارد بدو نیک عالم بقای ندارد  
بدین ماه ازین شر بر خیمه نگر که در اندروز بوریای ندارد  
إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ دُنْيَا هَذِهِ فِي جَذَبِ ماضِي الْأَ  
كَانَاخَةِ رَاكِبًا وَصَرَّةً حَالِبًا بدسته که کار اینست  
و حقیقت چنین است و درین قضیه هیچ شبهه نیست  
که باقی نمائند است ازین دنیا شما و درین اضافت تعحیر است  
و درین اشارت تحقیر ازین دنیا که شیفه او بیت و مقصود  
و ختمنا و مطلوب و مبتغای شماست و خایت همت و قصارای



نهت شماسن نمائند است بنسبت ایام گذشته مکره مان  
 مقدار که اشتر سوار <sup>اشتر</sup> را بخوابانید تا برو نشیند و روی پناه آید  
 یا شیرد و شنه پستان اشتر را بنده زمانی تا شیر جمع آید الدنیا  
 قلیک و لم یبق من القلیل الا القلیل دنیا اندک است و درین  
 اندک اندک بیش نمائند است و درین فرصت اندک کار مکناید  
 میباید ساخت مردانه در کار آیت و به لعل و عسی روزگار  
 مکناریت

نظم

منزل در دست و روز بیکاه اعدل ره و مکن انتظار همراهی  
 و اوقات را بر مهلات توزیع کنیت فعلا م تعرجون  
 و ما ذا تنتظرون ما استغفها میه است بدخول صرف  
 جبر الغار و ساقط شد لقوله تعرج یثسا لوز و فیم انت من  
 ذکرها التخرج الإقامة برجه در نک می کنیت وجه را  
 انتطامی داریتلین کرا از جانی از جیست و این غفلت از  
 کجاست

نظم

بشتاب که راحت از جهان رفت آهست مرا <sup>قاله</sup> که کار و از رفت

فَكَانَ نَصْرُ اللَّهِ بِمَا قَدْ أَصْبَحَتْ فِيهِ مِنَ الدُّنْيَا  
كَانَ لَمْ يَكُنْ وَمَا تَصِيرُ مِنَ الدُّنْيَا  
كَانَ لَمْ يَزَلْ أَيْ كَانَهُ لَمْ يَكُنْ وَكَانَهُ لَمْ يَزَلْ يَسْتَعْمِلُونَ بَعْدَ

که جنان شریعت و الله در کار دنیا که امروزه <sup>چند</sup> ظهور  
مسرح و همت شماست کوی هرگز نبوده است کان لم تغن  
بالأمر چون از دنیا بگذریدیت جنان او را بگذریدیت کوی  
هرگز شما را بر و گذر نبوده است آنچه باز کردیت با و از آخره  
کوی همیشه مقام و مسکن شما بود است نیاید از غربت  
وطن اصلی شما آن عالم است کون فی الدنیا کانک غریب  
از غایت سبیل

نظم

بر آستان فنادل منته که جای دیگر

برای نزهت تو بر کشید اند قصور

فَخُذْ وَالْأَهْبَةَ لِأَزُوفِ النُّقْلَةِ وَاعْدُ وَالزَّادَ  
لِقُرْبِ الرِّحْلَةِ الْأَهْبَةُ الْعِدَّةُ وَالْأَزُوفُ الْقُرْبُ وَالنُّقْلَةُ  
اسم من الانتقال برآمد کی کنیت برای قریب انتقال و زاد

مهیاد اریت برای سرعت ارتحال وقت انتقال نزدیکی  
 است و معلوم نه که کی آید هنگام رحلت تنگد را یلعه است  
 معین نه که چه وقت بود چون مرکب بد را خانه آرند زمان  
 زمان ندهند لایستاد خروج ساهی و لایستاد معوز و  
 سفرد را است و نه استعداد در راه آمدن در هلاک خویش  
 کوشید نیست و درین راه همراه مسامحت نخواهد کرد و  
 ان لیسر للانسان الاماسعی چگونه خرد مندنا ساخته بنشیند  
 و کار امروز را احوال بفردا کند زینهار تا در ساختن توشه  
 آخرت تا خیر و اندازد که راه مخوفست و رفیقان ناموافق  
 و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم و تزود و افیات  
 خیر الزاد التقوی و اعلموا ان کل امری علی  
 ما قدام قادم و علی ما خلق نادیم و بدانیت که هر  
 کس بر آنچه پیش فرستاد رسیده است و فواید منافع آنچه  
 لا تقدر کم کرد است و در خزانه کرم حق تعالی و تقدیر  
 ذخیره نهاده بینند و بر آنچه در دنیا داشته است متحیر



وَمَتَا سُرْ خَوَاهَد و به تقصیر در انفاق در سبیل خیر و تاخیر  
در اِخَارِ حَسَنَاتِ مُتَوَجِّعٍ و مَتَا لَمْ و ندامت بعد از فوت فرصت  
فایده نلاند و تدارک و تلافی بعد از انقضاء زمان مهلت دست  
نهد تا امل و تانی بسندیده است لیکن در کال آخرت محمود  
نیست تعجیل و مسارعیت پیش از فوت وقت کار عاقلان  
عاقبت اندیش است و کار خود بدست دیگران گذاشتن  
از رکاکت ای و سخافت عقل است **نظم**  
مکن تکیه بر یار در هیچ کار      کز آن کار تا آزار باید گرفت  
بیاری اگر حاجت آید ترا      هم از خویش تن یار باید گرفت  
بپای کسان خار باید شپرد      بدست کسان مار باید گرفت  
توان برای خود از ملک سرب خود چیز که بقیامت نمی فرستی  
وارث تو کی برای تو چیزی دهد و بر غیر اعتماد مکن **نظم**  
ز آن پیش که می رود کار دست کند

وَانْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ

رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَكُنْتُ مِنَ الصَّالِحِينَ

## الحديث الثامن والعشرون

عن ابن عباس رضي الله عنهما قال سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ايها الناس بسير  
الامل متقدم لكل الالاجل والمعاد مضمار  
العمل فمختبط بما احتجب غايم ومبتسئ بما فات  
من العمل نادم ايها الناس ان الطمع فقر والياس  
غنى والقناعة راحة والعزلة عبادة والعمل  
كنز والديار معدن والله ما يسوي ما مضى من  
دنياكم هذه باهات يردى هذا وما بقي  
منها اشبه بما مضى من الماء بالمار وكل الى  
نفاد وشيل وزوال قريب فبادروا وانتم  
فمهمل الانفاس وجلة الاطلس قبل ان تؤخذوا  
بالعظم ولا يغنى الزلزال مستخرج لطايف تنزير  
مشتكش غوامض تارويد عبد الله بن عباس رضي الله عنهما

گفت شنیدم از سید المرسلین صلعم که فرمود و نل کرد از عراق  
امور خبر داد و بیان کرد که راحت دنیا و آخرت در سبکباریست  
و نجات در نیکوکاری و تحریر کرد بر مساریعت در طاعت  
بیش از آنکه سرمایه از دست رود و ندامت سود ندارد **نظم**  
قدم در نه که جوز زفته رسیدی همانکار گیر ده را ندیدک  
نصح الزمان لنا و نادک معلنا بغيوبه لئلا نستمعاعبي  
ایها الناس ای گروه خرد مندان بسیطر الامل  
متقدم لجلو الاجل والمعاد مضمار العمل  
بسیط نعلین معنی مفعول والمعاد المصیر ای الدار الآخرة  
طویلا الامل بیشتر و نل و الاجل است بدلا از کلمه عمر دراز  
نشود اجل مقدار را باز ندارد آخرت سوای بازگشت خلق  
میدان عمل است سابقان قصبت سبق بر یابند و السابقون  
السابقون آن کرم روان که در دنیا در خیرات سبقت کردند  
در آخرت بل درجات سابق باشند هر که مطیع نفس را  
بر ریاضت رام و خوشتر کام کرد بود دران میدان کوی سعادت



ربايد سبق المفرد و نه هتر عالم صلعم فرمود يکايگان بيش  
افتادند سوال کردند من المفرد و قال المستهزؤن بذكر  
الله تعالى فرمود آن زندگي دلان که شيفته ذکر خداوند

نظم

لا شيه ديد ز آن جوان کان فرو ماند  
لا شيه ما و ايسين اهل و شر بود کرجه بشه در هوش و راسبه و ليک  
فغضب بما اختب غام و مبتسر بمافاته من  
العمل نادم الاغتباط شاد شدند اختب اى جمعه الالبيا  
اندوه گين شدند ز اهل محشه و فريوق باشند فريقى شادمان  
باخ جمع کردند از اسباب نجات و اعمال صالحه سرور و بختايم  
و رنج براحه بلاك شك مجاهد و سيلت مشاهد گشته راي  
ذريعه و صول بر ياضرقه سرشك و جوة يوميد ناعمة  
لسعيفها لاضية عطاء سلمى رحمه الله از سال کان بود بعد  
از فوت او عزيز کار او را خوابيد بر سيد لقلکنت طويل  
الحزن فما فعل الله بک در دنيا هميشه دل را خانه غم کردى  
وسينه الاخرينه اندوه ساخته خداوند تعالى با توجه کرد

گفت آن اندوه دایم سبب راحت ابد و نعيم خلد شد <sup>مخلد</sup> بینند  
گفت مرا خبر که ترا بلام منزل فرود آوردند قرنغا و  
رفقا، تو گویا نند گفت مع الذين انعم الله عليهم من النبيين  
والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك  
رفيقا

نظم

مراه امید به خشایست <sup>خدا</sup> حق بود الهی که بمقصود رسید  
فریغی دیکر یزغم و اندوه و بشیمان از کسل و عمل و تحسیر  
فوت فرصت انگشت نلامت کز ند و از سر در یا حسرتی  
علی ما فرطت فجنب الله کورینده که بناء کار خود بر قاعه <sup>اصلی</sup>  
شهرت نهاده و هوا برستی بیشه کند عاقبت کار او جز حسرت  
و نلامت و طامت و غرامت نباشد

شعر

مؤی زرع الشتر <sup>لای</sup> خصله عواقبه نلامت و خصله الزرع ابان  
در آب روی نهنگ باید بودن بر کوه روی بلنگ باید بودن  
مردانه و مرد رنگ باید بودن و زنی بهزار رنگ باید بودن  
ایها الناس انظر الى فقر و الیاء غنی

ای جنس ان شرط بخلق فقر و فاقه است و نو میدک از آنجه  
دست دیکران توانگر است

نظم

مَنْ يَسْأَلُ النَّاسَ تَحْمُوهُ      وَسَأَلَ اللَّهَ لَا يُخَيِّبُ  
آرزوهای خویش را شکن      به زمینت که بشکندت بشت  
خال دیوار خویش بسپار      که از بالود کسان انگشت  
وَالْقَنَاءُ رَاحَةٌ قَنَاءُ رَاحَتُهُ      وَتَنَاسُتُ هَرَكُوسُ  
از علماء در قناعت اصلی گفتند اما این لفظ جامع است  
آنچه داری در بند مدار      و آنچه نه داری در بند نر مدار  
وَالْعِزَّةُ عِبَادَةٌ      اِنْ خَلَقَ كِرَانَهُ كَرَفْتَنُ      وَصَحْبَةُ  
خلق بر خود در بستن فتح باب عبادت است لسان الطریق  
بحی بن عمار از رحمة الله میگوید عبادت حرفه است  
دست افزار اول کرسنکی و در کان او خلعت العرجلة جلیس

بیت

الصالحين      دمی با جاشته مع الله  
در از دم شادی و غم در نلجند  
وَالْعَمَلُ كَنْزٌ عَمَلٌ صَالِحٌ      كَنْجٌ اسْتَنْزَاهُ سَعَادَةُ اَبَدٌ



خزینہ است مملو از جواهر و در و لای عبادات بدنی و مادی  
بود که در ایام لیلی بتوفیق الهی بند صالح ذخیرہ و نهد  
و در ویرانہ دل شکستہ بستہ **وَاللَّٰدُنْيَا مَعْدَلٌ وَدُنْيَاكَ**  
مؤمن عمل صالح از دنیا استخراج میکند و برای آخرت نگاه  
میلارد چنانکہ اهل دنیا از رویم از گان بیرون میارند و برای  
دنیا نگاه میلارند **وَاللَّادُنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ** همین معنی است  
درین خالکان کار آنچہ جهان ساختہ میشود **نظم**  
این دم بشنو کہ راحت ازین دم شود پدید

اینجا طلب کہ حاجت از اینجا شود روا <sup>نیرابر</sup>  
**وَاللَّامِيسُوى ماضى من دُنْيَاكَ هَذِهِ**  
**بَاهَذَا بَنَدِي هَذَا وَمَا بَقِيَ مِنْهَا أَشْبَهَ بِمَا**  
**مَضَى مِنَ الْمَاءِ بِالْمَاءِ** <sup>وَاللَّامِيسُ</sup> کہ برابر کرد نشود آنچه از  
دنیا و تمتعات اول داشت و بسر آمد باریشها جام مزار  
دنیا از تباری ضعیف تر است و سود او بایود برابر نیست  
آنچه بود چنانست کہ بری هرگز نبود در ایام گذشتہ رنج

بود و راحت بود نعمت بود و محنت بود این زمان از هر دو  
 هیچ نشان نماند آنچه باقی است از دنیا مانند کلاشته است و  
 نظیر رفته از آب یاب مانند تر غم دنیا بخور و دل در راحت او  
 میند و از کردن شاد و دل خود رنج مدار که غم و شادی او گذران  
 است

نظم

چه باید نازش و نالش را قبالی و ادباری

که تا بر هم زنی دین نه این بینی نه آن بینی  
 وَكَلَّ الْإِنْفَادَ وَشَرِيكَ <sup>زود</sup> وَزَوَّالِ قَرِيبٍ وَهَرَجِ از دنیا  
 است به سوی فنا میشتابد و بزوال نزدیک است باد یکران  
 و خانه کرده است با هیچ کس عهد بپایان نرسانید است <sup>نظم</sup>  
 دال بر بیزنی عشق کرده هر مک نوع و سیستم که عقلا و بیست املا  
 هر زمان مهر فلک برد یکر افتد چه توان گفت که این سفله جنین <sup>افتد</sup>  
 سه طلاقشده آرست هیچ هشت زانکه این کند بیز شو کشت  
 تَجَرُّدٌ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ إِشْمَا سَقَطْتَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَنْتَ مُجَرَّدٌ  
 فَبَادِرُوا وَأَنْتُمْ فِي مَهْلِ الْإِنْفَاسِ وَجِلَّةِ الْأَحْلَاسِ

الْمَهْلِكُ يَفْتَحُ الْهَاءُ وَتُسَكَّنُ هَا الْمَهْلَةُ وَالْمُرَادُ بِمَهْلِكِ الْإِنْفَاسِ  
مَهْلَةً مَا بَقِيَ مِنَ الْحَيَاةِ الْجَلَّةِ نَوْشِيدُ نَزْرِ الْحَلِيسِ كَسَادُ رَفِيقِ يَوْضَعِ  
عَلَى ظَهْرِ الْبَعِيرِ تَحْتَ الْقَتَبِ يَشْتَابِيهِ زَمَانُ مَهْلَتِ الْإِنْفَاسِ  
وَنَوَى يَلِيسُ مَجَازُ اسْتِازَرُ نَفَقِ وَطَرَاوَتِ زَنْدِ كَانِي اِيَزْ زَمَانِ  
كِهْ پِيَكِ نَفْسِ اَزْ اَمَدِ وَشَدْ مَهْزُورِ اَنْشَدِ اسْتِ وَلِبَاسِ عَمْرِ خَلَقِ  
نَكْشَتِ وَدَمْعَا شَمَرِ بَرِ جَايَسْتِ وَعَلَمِ عَمْرِ بَرِ يَاسْتِ رَجَبِ  
وَرِجْدِ سَتِي مَكْنِيَتِ بَيْشِ اَزْ شَكْسْتِ كِي اِيَزْ دَمِ كِهْ مِي تَوَانِيَتِ  
وَدِرْ مَانِ خُودِ بِلَا نِيَتِ <sup>نَتَوَانِيَتِ</sup> **شَهَرِ**  
الْأَفَاغْتَمِ شَرْخِ الشَّبَابِ قَالَهُ سَحَابَةُ صَيْغِرِ لَيْسَ يُرْجَى دَرَامَا  
عَمْرِ هَسْتِ جَوَانِي وَصَحْتِ اِيَزْ جَنِينِ رُوزِ اَغْنِيَمَتِ دَارِ  
قَبْلَ اَنْ تَوْخِذُوا بِالْكَظْمِ <sup>يَنْتَقِزُ</sup> وَلَا يَغْنِي النَّلَامُ بَيْشِ  
اَزْ اَنْكِهْ مَخْرَجِ اِنْفَاسِ كَرْفَتِهْ شُودِ وَجَانِ دِرْ حَلَقُومِ مُتَرَدِّدِ  
كَرْدِ دِ وَآبِ حَسَرَتِ اَزْ دِيكِهْ رَوَانِ شُودِ وَخُرُوشِ وَفَغَانِ اَزْ  
دُورِ سَتَانِ بَرِ اِيَكِ <sup>مَاسِيَتِ</sup> وَازْ بَشِيمَانِي دِرْ اَنْ زَمَانِ كَارِي بَرِ نِيَايِدِ **نَظْمِ**  
كَارِ اَلنُّورِ كُنْ كِهْ جَانِ شَرِيْفِ بَا سَتِ بِيُورَتِهْ بَرِ نِيَايِدِ اَزْ آبِ دَرِ سَتِ



تَمَتَّعَ بِهَا مَا سَاعَفَتْكَ فَلَا تَلْنِ عَلَى شَيْءٍ فِي الصَّلَاةِ حِينَ تَبِينُ  
 أَنْ تَلْزَمَ دَلَالَتَهُ أَيْنَ مَوَاطِنَ شَانِيهِ رَأْيُكَ شَرُّ الشَّيْءِ نَدْوَرُ رَأْيَهُ  
 طَلَبَ أَنْ يَصْلُقَ بِوَيْدِنْدَ بَدْرَجَاتٍ عَلَيْهِ رَسِيدُ نَدْوَرِ السَّابِقُونَ  
 السَّابِقُونَ أَوْلَىكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَاتِ النِّعِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ

وَالْهَاجِمِينَ

**الحكمة التاسعة والعشرون**  
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ سَمِعْتُ  
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَلُورُ أَمْتِي فِي الدُّنْيَا عَلَى  
 ثَلَاثَةِ أَطْبَاقٍ أَمَّا الطَّبَقَةُ الْأُولَى فَلَا يَرِغِبُونَ فِي  
 جَمْعِ الْمَالِ وَادِّخَارِهِ وَلَا يَسْعَوْنَ فِي اقْتِنَائِهِ وَ  
 احْتِكَارِهِ أَنْ مَارِضَاهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَا سَلَ جُوعَةٍ  
 وَسِتْرٍ عَوْرَةٍ وَغَنَاهُمْ فِيهَا مَا يُلْغِي الْآخِرَةَ  
 فَأُولَئِكَ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ  
 وَأَمَّا الطَّبَقَةُ الثَّانِي فَيَجِبُونَ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ أَطْيَبِ  
 سَبِيلِهِ وَصَرَفَهُ إِلَى أَحْسَنِ وَجْهِهِ يَصْلُونَ

بإحسانهم ويبرون<sup>لها</sup> أخوانهم ويؤسسون  
به فقرائهم ولعوض أحدهم على الرضخ أسهل  
عليه من أن يكتسب درهمين من غير حيلة أو  
أن يضعه في غير وجهه أو أن يمنع من حق  
أو أن يكون خازنًا له إلى حين موته فأولئك  
الذين أنفقوا في الحساب على بؤر أو انفعي  
عنهم سلموا وأما البقية الثالثة فحبوز جمع  
المال مما حل وحرم ومنعه مما افتراضه  
وجب أن ينفقوا النفقة أسرافًا وبلا راد وإن  
أسكروا أسكروه بخلاف واحتكارة أولئك الذين  
ملكوا الدنيا أمانة قلوبهم حتى أوردتهم  
النار بذنوبهم الطَّبِيقُ وَالطَّبِيقَةُ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ وَ  
الطَّبِيقُ أَيْضًا الْقُرْآنُ الْقَتِينُ أَيْ كُفِّتِ الْأَحْتِكَارُ غَلَّةُ  
نِكَاحِهِ دَاشْتَنَ بِأَمِيدِ كَرَانِي أَيْ غَمَاضِهِمْ أَيْ مَرْضِيَّتِهِمْ أَيْ بِالْمُصْلَحِ  
الْمُفْعُولِ بِهِ يَبْرُونَ أَيْ كَسَنُونَ الْمُرَاسَاةَ كَسَى لَاهُجُورِش

باب

داشتند مال خویش را از این نفاق و از این مهور الفار و المراساة  
 من اللغيف المفقور و لغة ضعيفة في المراساة الرضخ الحجارة  
 المحمالة المناقشة استقصاء في الحساب المبادرة والبلاد  
 بايکد يكرشتافتی نفاق این اخبار سيد بشر عبد الله ابن عمر رضي  
 الله عنهما گفت که شنیدم از سيد المرسلين يقول يكون  
 امتي في الدنيا على ثلاثة أطباق كه فرمود رسول  
 عليه ام كه امت من در كار دنيا سه فريق اند و سه طريقه  
 سلوك كنند كتاب مجيد هم منقسم سه قسم اند **قال الله تعالى**  
 فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات  
 يا ذا الذل

مصرای

آری نه سرك و جوب هم لعل و چند است اما ال طبق الاول  
 فلا يرغبون في جمع المال و اذ خاره ولا يشعرون  
 في اقتنائيه و اختكارة انما ارضاهم من الدنيا ما  
 سد جوعه و ستر عوره و غناه فيهما ما بلغ  
 بهم الى الآخرة اما فريق اول و رغبت نمايند جمع درم



و دینار و ذخیره نهادن برای روز حاجت اعتماد و توکل  
ایشان بر کرم خداوند بود سعی نکنند سرمایه کوفتن و نگاه  
داشتن چیزی که معاش خلق با او متعلق بود تا اگر از شود  
و سود خود در زیان دیگران خواستن گفته اند اگر فقیر را  
هیچ فضیلت نبود این فضیلت بسوی باشد که او فراخی خواهد  
و از زانی و توانگر تنگی خواهد و گران و این مخصوص نادانانست  
که به آمد خود را در بلامداد دیگران خواستن خشنود و ایشان  
از دنیا ماسد جریعه و ستر عوره <sup>ماترا</sup> بود بنانی و خلقتانی قانع  
بکسرتی و کسرتی راضی بلبی نانی گندم و یا جو و خرقه کهنه  
یا نوع نیست غنیت و ثروت در دنیا آنرا شمرند زنده بپرسند  
ایشان را به نعم جنت سرمایه آنرا دانند که بوی کار آخرت  
سازند **فَاُولَئِكَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**  
و این آند از علایق این جهان بر کران و بر آن جهان از  
مخاوف و امان و از موجبات اندوه بر کران باشند **نظم**  
کی غم خورد آنکه شادمانیست توئی یا کی مرد آنکه زندگانیش توئی

وَأَمَّا الطَّبَقُ الثَّانِي فَيُجِبُّونَ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ أَطْيَبِ  
سَبِيلِهِ وَصَرْفَهُ إِلَى أَحْسَنِ جُوهِهِ وَأَمَّا طَائِفَةٌ  
دُومٌ دُوسْتٌ دَانِدْ جَمْعُ كَرْدَنِ مَالِ الزَّوْجِ حَلَالٌ وَصَرْفُهُ إِلَى أَحْسَنِ

مَصَارِفِهِ وَاتِّفَاقٌ فِي بَهْتَرِينَ مَوَاضِعَ

نظم

يَا جَاهِلَ الْمَالِ فِي الدُّنْيَا الْوَارِثِ هَلْ أَنْتَ بِالْمَالِ بَعْدَ الْمَوْتِ مُتَتَفِعٌ  
قُلْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ الْمَوْتِ فِي هَهْ هَلْ فَإِنْ حَظَّكَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُنْقَطِعٌ  
يَصِلُونَ بِهِ أَرْحَامُهُ وَيَبْرُونَ بِهِ إِخْوَانُهُمْ  
وَيُؤْأَسُونَ بِهِ فَقَرَاهِمُ مَالِ خَرِيشَتِهَا رَابِيسُوتَهُ دَارِنْدُ  
وَحَقُّ قَرَابَتِ فَرَوْنِلْدَارِنْدُ وَبَابِرَادَارِنْدُ دِينِ مَبْرُتِ وَاصَانِ  
كَنْدُودِ وَدُوسْتَانِ خَلَايِدِ بَرِنْدُ وَدُوسْلَخَلَايِشَانِ كُوشِنْدُ وَ  
بَا فُقَرَاوِ مَسَالِكِينِ مَوَاسَا كُنْدُ وَازَا عَطَايِ خُودِ شَكْسْتَه حَالَانْدُ  
مَحْرُومِ نَكُنْدُ سَبِيلِ خَيْرِ لَامَعْمُورِ دَارِنْدُ وَلَعَضْرَادِهِمْ  
عَلَى الرِّضْوَانِ سَهْلٌ عَلَيْهِ مِزَانِ يَكْتَسِبُ دَرَاهِمَهَا  
مِزَانِ غَيْرِ حِلٍّ أَوْ زَانِ يَضَعُ فِيهِ غَيْرَ وَجْهَةٍ أَوْ  
أَنْ تَخْتَفِ مِزَانِ حَقِّهِ أَوْ زَانِ يَكُونُ خَا زَانَالَهُ إِلَى حَيْفِ

موت سنک نفسان بداند از کفرین سهل تر بود بر یکی از ایشان  
از آنکه در محلی از وجه حلال کسب کنند یا بنا جایگاه نهند  
و یا در معصیت صرف کنند و یا حقوق مال را منع کنند و یا بنگاه  
دارند مال باشند تا دم آخر فاولیک الذین از تو قشوا  
في الحساب عذبوا و از عذبی عذبهم سالموا این جوان  
مردان اگر در حساب با ایشان در مناقشت رود در مانند و بعلاب  
گیرفتار شوند و اگر عفو فرماید بسلامت جهند **نظم**  
بخور آنچه داری فروزنیک تو کوشید بهر دیکر من  
من گمان یعلم ان مالک ماله من بعد موتک لا یحب بقا کا  
في الحديث يقول ابن آدم مالي مالي وليس له من ماله الا ما اكل  
فانني اوليس فابلی او اعطی فاقتنی و ما سرى ذالک فهو ذاهب  
و تارک له للناس آدمی بطریق افتخار میگوید مال من مال من  
و در من و دینار من و باغ و سرای من و عبید و امای من  
بخیا <sup>آزاد</sup> خود را مستظهر می شمرد و به بندار خود را توانگر  
میداند و نیست مراد از آنچه امروز در دست اوست مگر لقمه



که خورد و فانی کرد یا جامه که پوشید و بر و برید یا نه پوشید  
 روا بود که دیگری پوشید یا آنچه مخزان حق تعالی سپرد آنرا  
 سرمایه غنا ببلک کرد آنچه جزای پستی است و از و کلدان است  
 و بدیگران مانند جور جان از تن مفارقت کند مال را بدیگران  
 منتقل شود و لا تنس نصیبک من الدنیا نصیب خود را از دنیا  
 خود فراموش مکن حق خود را فرو مگذار **وَأَمَّا الطَّبَقُ**  
**الثَّالِثُ فَيُجِبُ زَجْعَ الْمَالِ مَحَاطِلَ وَحَرَمَ وَ**  
**مَنْعَهُ مِمَّا افْتَرَضُوا وَجِبَ وَأَمَّا طَائِفَةٌ سَيُومِدُونَ**  
 دارند جمع مال از حلال و حرام و منع او از انفاق در آنچه فریضه  
 بود برایشان صرف مال را آن یا واجب فرمان آتوا الزکوة را بپس  
 فرزند بنصرت قاطع و آتوا القرى حق و المساکین و ابین  
 السبیل عمل نکنند از انفقوا انفقوه اسرافا و بدارا  
 الکریفه کنند به طریق اسراف کنند و مبادرت تا حق مستحق  
 نرسد بمال و یا اسب کنند از بذل و انفاق مقصود جز ریا و  
 نفاق نه بود خرج وجه کنند و ان انسلوا انسلوه

خُلاَ وَاحْتِكَارًا وَالْكَرَاسَاةَ كُنْتُ وَدَسْتُ اِذَا عَطَا رُكُشْتُ  
 بِخُلْدٍ رُكُشْتُ وَبِقَصْدٍ تَضْيِيقٍ بِرِخْلَقٍ رُكُشْتُ وَاعْطَا مُتَابَعَتِ  
 هُوَا كُنْتُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ مَلَكَتِ الدُّنْيَا اِرْقُتْ  
 قُلُوبِهِمْ حَتَّى اُورِدْتَهُمُ النَّارَ بِذُنُوبِهِمْ اِيْنَا  
 جَوَانِحُ دَانِ لَمْ لَوْ مِ وَدُنَا بِطَبِيعَةِ اِيْشَانِ شَكْلُ اسْتِ وَحَرَصِ  
 وَخُلَا اسْتِ اِلَّا اُورِدَتْ دُنْيَا بِرَايِشَانِ دَسْتُ يَافِتْهُ اسْتِ وَزَمَامِ  
 دَلَا اِيْشَانِ كَرَفَتْ وَشَخَرُ وَمُنْقَادِ خُودِ كَرْدِ تَا دَرْدِ وَزَخِ دَرَا دَرْدِ  
 وَبِعَذَابِ سِيَّارِ

نظم

هم خزانیت پد است و حالت مار	هم انبار	الرجه از مالها و از كنندم
كندمت كز دم است و حالت مار		بسرتغاخر مكن كه اندر حش
بیش از انبیا جنس استظهار		دولت آندامدان كه دادند
در جهان خلاص دولت یار		تا تدریاد دولت نه
دولت آند دولت و کار از کار		کو تر از تو بالیستانند
زهد را حرف خود ساز و دست از اشغال دنیا کو تا ه کن و عمر را		
بر عبادت حق و فوق کن تا به مال تو انگری باشی و در در سر		

خدم محترم و نه املاک و اسباب آسوده حال **قال الله تعالى** يا ابا آدم  
تفرغ لعبادتي املأ قلبك غنى واسد فمرك از اشتغال  
این جهان برای عبادت من فراغت طلب کن تا دلت را خزان  
غنا پر کنم و در محبت و فاقه را بر تو بندم تا خوش زنی و با ساز  
عمر کنی و صدق این مقال از کتاب کرم این آیت است من عمل  
صالحا من ذکر او انشی وهو مؤمن فلنخين حيوه طيبة  
اللهم بصبر يصايرنا باسرا و نور يسرنا بانوارك  
والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله اجمعين

## الحديث الثالثون

عز انسر ابن مالك رضي الله عنه قال رسول  
الله صلعم ان من ضعف اليقين ان ترضى  
الناس بسخط الله وان تحمد هم على رزق  
الله واتذمهم على ما لم يؤت الله ان رزق الله تعالى  
لا يجره حرص حرص ولا يدره كراهية  
كراهه ان الله تعالى حكمت به جعل الدرود والفرح



في الرضا واليقين وجعل الله والحزن في  
الشرك والسخط انك لتزدع شيئا اتقاء  
الله تعا الا اعطاك الله خيرا منه ولتتأني  
شيئا تقربا الى الله تعا الا اجز الله لك الثواب  
عليه فاجعلهم وسعيك لاخرة لاينفد  
فيها ثواب المرضي عنه ولا ينقطع فيها  
عذاب المسخط عليه سيد رسا عليه ام زين خير  
سير توحيد وتوكل بيان فيرود وشمات مرضي رضا باخي  
ازيد غيب ري نمايد ونتايج هتي تلقي قضا وقد رخصي  
بهر صنت كه آيد تقرير كرد مبلغ اين كلام بليغ انر بين مال  
است رضي الله عنه بيمين قبول رسول الله عر وطفلي بالغ

شك  
**مصراع**

خردان در شربز كوار از جهان در الفاظ سيد  
كائنات لا خزانه دل نگاه ميداشت وبراى احراز فضيلت  
نظر الله امرأ سمع مقالتي فوعاها واذاها في تغية و

تبدیل روایت کرد گفت رسول الله ثقلین و نبی الحرفین صلعم  
فرمود از من ضعف الباقین از ترضی الناس  
بسخط الله بحقیقت در شکل و شبهت از ضعف بصیرت  
خلق را خشنود کردن بکار که رضا خالق در آن نبود سهل  
ابن عبد الله تستری رحمه الله میگوید حرام علی قذیب از یشتم  
رایحه الیقین و فیہ سکون الا غیر الله حرامست که بودی  
که در وی سکون بود با غیر خدا و ندر سیدن بوی یقین بمشام او  
چون دیکه دل تیره و خیره بود لیل و عظمت باری را نشناسد  
و نداند که سعادت هر دو جهان در رضا حق است و خسران  
و خللان در غضب او رضا و سخط <sup>نار</sup> غیر او را اعتبار نیست

نظم

فَلَيْتَكَ تَخْلُوَ وَالْحَيَاةَ مَرِيرَةً	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَخْلُوَ وَالْحَيَاةَ مَرِيرَةً	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ	وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنَامَ غَضَابَ

چون آبادست آنجی میان تو و ماست که عالم سر بسر خرابست و دولت  
هر کار که بمعصیت سازی مالاخر و بال و نکال است و آن

تَحْمَدُهُمْ عَلَى رِزْقِ اللَّهِ وَأَنْ تَلْمِزَهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكِ  
اللَّهُ أَزْكَوْتَاهُ نَظَرِيست اسباب لا دین و از مستبغاف بود  
ثنا گفتن مردمان را بر روی که حق دهد و بنارسیدن آنچه  
تقدیر نرفته است و بنام تونه نویسته اند از بندگان شکایت  
کردن معطی و مانع خلا و نداشت اگر او ندهد که تواند داد  
و اگر او بدهد که نتواند منع کردن لا مانع لما أعطیت ولا  
معطى لما منعت فاطمه نیشابوری از قلیما قانت است  
رحمها الله معرفت و علوم حقیقت و دقایق روش  
کاملان نماز او با رجوع کردند رجال الله سیر و سلوک  
از از زیننه و آموختند جوار بیت الله اختیار کردن بود و خانه  
او را رفت و رفت به نزد یک ابو الفیض و النور رحمه الله فتوحی  
فرستاد و النور قبول نکرد و گفت فی قبول انفا و النور  
مذلة و نقصان قبول فتوح از زنان مذلة و نقصان است  
فاطمه گفت لیست فی الدنيا صوفی آخر عمری سبب دنیا  
کسی خیر تر از صوفی نیست که هم سبب بیندینگر که داد منکر



بدست که فرستاد از زنی قال الله تعالى الحجره حریض  
 حریض ولا یزد هکراهیه کاره روزی که حق تعالی  
 قسمت کرده است و بنام هر کس نوشته بحرص حریض بر  
 آن زیادت نشود و بترک طلب نهاده کم نکردد و بحرص رنج تن  
 و بار دل زیادت نشود نه روزی که نهاده مشقت و تعب کم شود نه  
 مقسوم بنابرین از باب یقین یشت بدیوار امن و فراغت  
 نهاده اند و روی عبادت رزاق آورده از الله تعالی حکمت  
 جعل الروح والفرح فی الرضا والیقین  
 وجعل الهم والحزن فی الشک والسخط حق تعالی  
 و تقدیر فرح و راحت و سرور و بهجت در رضا دادن حکم و یقین  
 داشتن که مقدر گایر است و مقضی واقع نهاده و غم و  
 اندوه و تفرقه خاطر و وحشت در شک و شبهت و رضانا دادن  
 بقسمت مری تعالی است فی الحدیث الایمان بالقدر ینذهب وجر  
 الصلایمان به انکه خیر و شر تقدیر عالم خبیر است کینه لا  
 از سینه دور کنند و من یؤمن بالله یهد قلبه هر که بخداوند

تعالی کرویک خداوند آنجه حق است و صواب بردار و روشن  
گرداند قال الضحاک یهد قلبه حتی یعلم ان ما اصابه لم  
یکن لیخطیة و ما اخطایه و لم یکن لیصیبة بقیند اند  
که آنجه با او رسید نیست بهیچ تدبیر از او نکلد و آنجه از  
گذشتنی است هرگز بر او نیاید و عزت جاهلان ابتلی صبر و ان  
اعطی شکر و ان ظلم غفر

**نظم**  
ما صبر کنز یدیم و یدام تر افتاد بیجا به شکار خیه کرد و ز طبین  
الرحمحت مانند صبر کنند و اگر از خزانه کرم عطای رسد  
بشکر پیش رود و اگر کسی بر و ظلم کند در کرد و قری یهدا  
قلبه هر که ایمان دارد که حکم و قضا باشد و رخا از خداوند  
است دلا و ساکن شود قلنی و اضطرار بایک دارد اما مشکل  
و ساخت همیشه دل تنگ باشد بقضا رضا ندهد و حکم را  
نبیند و بیاطن خصوصت کند ان که کن تلغ شیاء  
اتقاء الله تعالی الا اعطاک الله خیرا منه  
ولن تاتنی شیاء تقربا الی الله تعالی الا اجزل

۱۱۵  
الذکر الثواب علیہ وهرکز نکلاری و دست  
باز نکلاری حرامی و شبهتی را و در نکلاری از سر عصیتی  
و شهوتی از ترس خدای تعالی و خدا از عقاب و لاحق  
تعالی ترایه از آن دهد و هرکز بخیر قیام ننمائی یامید  
قربت معنی الا خلاوند عز وجل ترا بآن سعی ثواب جزیل از آن  
دارد فاجعل هک و سعیدک لآخره لا ینفد  
فیه ثواب المرضى عنه ولا ینقطع فیها  
عذاب المسخوط علیہ ثواب و عقاب و خیر و شر  
حواله محشر است این دارد ارا ابتلاست نه دار جزایر هست  
بکاری صرف کن که ترا بقیامت دست گیرد و در کار کوشی  
که ترافردا سود دارد و آن کن که معبود بسندد و از اسباب  
سخط اجتناب کن که در روز جزا ثواب اهل رضا انقاد و فنا  
نبود و عذاب و تعب را با بسخط و غضب و الانقطاع و تنصیه  
مکن و وقت کار را عزیز دار که بعد از فرصت فرصت ندامت بود  
ندارد حضرت باز کرد پیش از آنکه هنگام تکلیف بسر آید و وقت



تدارك وتلا في يكدرونه عذر سمع بوردونه توبه مقبول  
يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا والحمد لله  
رب العالمين

الحديث الحادي والثلاثون  
عن عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يباع عليكم عن النار الا  
وقد ذكرته لكم ولا شيء يقربكم من الجنة  
الا وقد التستم عليه ان روح القدس نفثت  
في روعي انه لن يموت عبد حتى يستلم رزقه  
فاجملوا في الطلب ولا تجعلكم استبطاء الرزق  
على ان تطلبوا شيئا من فضل الله بمعصيته  
فانه لا ينال ما عند الله الا بطاعته الا وان  
لكل امرئ رزقا هو ياتيه لا محالة فمن رضى  
به بورك له فيه فوسعه ومن لم يرض به  
لم يبارك له فيه فلم يسعه ان الرزق ليطلب

الرجل لما يطلب اجله روح القدس جبرئيل ع  
والقدس الطاهر اسم مصدر مسمى روحا لانه روحاني واضيق  
الى القدس لطهارة ذاته وصفا جوهرة ويعلو عز الدرس  
والنفث النفع الروح القلب التي في قلبي بطريق الالهام  
والوحي اجملا الرجل احسن الصنعة الاستنباط وركي  
شمر دن ناقلا من الفاظك صابر است از صدر نبوت ولاوي  
اين كلماتك سايبر است از معدن رسالت ومقتبس اين انوار  
كه ساطع است از مشكاة رحمت صالح امت عبد الله بن عمر  
است رضي الله عنهما كنت مهتر عالم صلى الله عليه وسلم  
فربود ليس شيء يبا عدكم عن النار الا وقل  
ذكرته لكم ولا شيء يقربكم من الجنة الا  
وقل للتعلم عليه ليست جيزي كد وركند شمارا  
ازد وزخ مكره باشمارا بيان كردم ونست جيزي كه نزد يك  
كرد اند شمارا به بهشت مكره شمارا بر آن دلالت كردم از  
نصيحت وشفقت هيج د قيقه فرو نكلا شتم قال النبي عليه

السلام انما انا لكم مثلالوالد من بر شمار اجوز بداهت ربانم  
اجتناب از معاصی و احتراز از ارتکاب مناهی سبب نجات  
است از نیران

که امروز آتش شهوات بکشته در کمان بسته

و کبره تو این آتش تیرا هیزم کند فردا

توسل بفرایض و نوافل عبادات و تمسک باذیال خیرات  
مقربست بدار کرامات اسباب نجات از عقوبات بابلغ عبارات  
تقریر کردم و وسایل قربت و زلفت حضرت عزت باحسن  
اشارات یاز نمودم و از جمله آن نصایح شافیه این کلمه  
جامع است **لَوْ رُوحُ الْقُدُّسِ نَفَثَ فِي رُوحِ اَنْفٍ لَّنْ  
يَمُوتَ عَبْدٌ حَتَّى يَسْتَأْذِنَ رِزْقَهُ سَيِّدَ الْكَرْوِيْنِ**  
جبرئیل امین صلوات الله علیه در گوش دل من فرو خواند  
که هرگز بند نمیرد تا روزی خود بتجانی نگیرد **مصراع**  
نیم نانی رسد تا نیم جانی در تنست تا نیستو فی اوراق  
خط و وظیفه رزق بند نکشد قابض ارواح بقبض روح و پیرا د



فاجملوا في الطلب وفي رواية فاتقوا الله واجملوا

في الطلب پس از خدای بترسید و روزی ملازله نیکو طلب کنید  
برای نان آب و خود را میریت و دین را برای لغی مغروریت

برای لغی و خود را طعم آتش ملکیت فرمان او را عزیز دارید

نان کم نیاید و لا یحملنکم استبطاء الزرق علی

ان تطلبوا شیئا من فضل الله بمعصيته فانه

لا ینال ما عند الله الا بطاعته والرحمة وظیفه

روزی در تاء خیر افتد و دید ترسد بتاء خیر وظیفه حامل

نشد اشتهار را بر آنکه طلب کنید فضلا و لا بمعصیت او و روزی

فضلا خداوند است فضلا و ملازله مخالفت امر او طلب ملکیت

که نتوان یافت آنچه در خزان اوست از بركات جز بطاعت و رضا

بقضاء و حسن مصابرت در قناعت اصل تو انکری و عمل سوار

است

نظم  
افتد دیرتر رسد

هیچ عذری برای طاعت نیست هیچ ملکی به از قناعت نیست

باقناعت کبر بود خویش چون خضر جامه بقاء پوش

و حکما گفته اند هیچ علم جزو تدبیه نیست و هیچ <sup>هچ</sup>  
برهین کاری جزو باز بودن از کسب حرام نیست <sup>حساب</sup> هیچ حسب  
جزو خوش خوری نیست و هیچ توانگری جزو قناعت نیست  
و از نتایج عقل صافی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است  
رضی الله عنه عبد الشهوة اذ لم عبد البرق **نظم**  
هر که او بند کشت شهوات هست <sup>لیکم</sup> نفسش خسیس و طبع  
بند شهوات است در خواری بتر از بند خریل و بسیم  
الا و از کلامی رزقاً هو یا آتیه لا محالة  
فمن رضى به بورك له فيه فوسعه ومن  
لم يرض به لم يبارك له فيه فلم يسعه بل انیت  
و آگاه باشیت هر این هر روزی خوری را روزیست مقدار  
و معلوم و معین و مقسوم لا محالة با و رسیدن و نصیبی از  
رزق گرفتنی هر که رضا دهد بآنچه روزی اوست حق تعالی آن  
برکت بدیدارد اگر چه اندک بود او را بر آید و کفایت بود  
بسیاری در برکت است نه برکت در بسیاری و هر که رضا دهد

بمقتوم ازین برکت محروم ماند و اگر چه بسیاری بود او را  
 کفایت نه بود و بر نیاید از الرِّزْقِ لِيَطْلُبَ الرَّجُلُ  
كَمَا يَطْلُبُ أَجَلَ بدرستی روزی طلبد روزی خواهر  
 چنانکه طلبد او را اجلا و چنانکه مرا آید نیست محله و  
 حیلہ دفع نشود و فرا از روزی ممکن نیست روزی رسید نیست  
 بزهد و ترک طلب کم نکردد ابو نصر سراج رحمه الله و گوید  
 شرط توکل آنست که ابو تراب بخشی رحمه الله گفته است طَرَحُ  
الْبَذْرِ فِي الْعِبَادَةِ وَتَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالرِّبَويَّةِ وَالطَّهَانِيَّةِ  
إِلَى الْكِفَايَةِ و آنرا عطا شکر و آن منع صبر تن را در عبودیت  
 انداختن و دل را در ربوبیت بستن و با کفایت آرام گرفتن  
 اگر دهنده شکر گرفتن و اگر منع کند صبر کردن جیب عجمی را  
 رحمه الله گفتند جدا تجارت بلا شتی گفت کفیل را ثقه یافت  
 بکر و ضمان روزی کرد است اعتماد بر کرم او کردم **قولہ تعالیٰ**  
 و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها  
**الحديث الثاني والثلاثون**



عن معاوية رضي الله عنه انه قال سمعت رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يقول في خطبة احد العيدين  
النبى صلى الله عليه وسلم الدنيا دار بلاء ومنزل قلعة و  
عناء قلد نزعنا عنها نفوس السعداء وانزعنا  
باللذة من ايدى الاشقياء فاسعد الناس بها  
ارغهم عنها واشتقيهم بها ارغبهم فيها  
هي الغاشية لمن انتصمها والمغورية لمن  
اطاعها والخاترة لمن انتقادها فالفايز  
من اعرض عنها والهالك من هو فيها  
طوبى لعبدا اتقى فيها رب وناصر نفسه  
وقدم تعوبته واخر شهوته من قبل ان  
تلفظه الدنيا الى الآخرة فيصبح في بطن  
ارض موحشة غبراء ملهمة ظلما ولا يستطيع  
لايزيد في حسنة ولا ان ينقص من سيئة ثم  
ينشر فيحشر اما الى جنة يلدوم نعيمها او نار

لا ینفذ عذابها یقال هَذَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ اِی لیسر مستوطن  
 وَهَمَّ عَلَى قُلْعَةٍ اِی رَحْلَةِ الرَّغْبِ وَالرَّغْبَةِ رَغَبْتَ کَرْدَن  
 «جیزی و یعلی کدی و رَغَبْتَ از جیزی کَرْدَن اِنیلن و یعلی کدی  
 بِعَزِّ الْکُرَةِ بِالضَّمِّ الْمَشَقَّةُ وَبِالْفَتْحِ الْاِکْرَاهُ الْغَشْرُ خِيَانَت  
 کَرْدَن اِنْتَصَحَهَا اِی قَبْلَ نَصَحَهَا یقال نَصَحْتَهُ فَاَنْتَصَحَ  
 الْمَغْرَبِيَّةُ الْمُضِلَّةُ الْخَائِرَةُ الْغَادِرَةُ هَوَى فِيهَا سَقَطَ وَهُوَ  
 كُنَايَةٌ عَنْ حُبِّهَا وَالْاِقْبَالُ عَلَيْهَا تَلْفِظُهُ تَلَقُّبُهُ مَذْلَمُهُ  
 شَدِيدُ الظُّلْمَةِ اَنْشَرَهُ اَحْيَاةُ خَالِ مُرْمَنَانَ مُعَاوِيَةَ بْنِ  
 اَبِی سَفْيَانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ كَفَتْ شَنْدِلِمَ از مصطفی علیه  
 كَهْ فَرَمُود «رَخَطَبُهُ عَسِيدُ فَطْرِيَا عَسِيدُ الضَّحَى الدُّنْيَا  
 دَارُ بِلَاءٍ وَمَنْزِلُ قُلْعَةٍ وَعَيْنَا دُنْيَا دَارُ بِلَاءٍ وَحَسَنُ  
 وَمَصَائِبُ وَفَتْزٌ اسْتَرْسَلَتْ مِنْهَا اضْطَرَابُ وَشَقَتْ لَهُ جَايُ  
 سَكُونٍ وَاقَامَتْ  
 دَلِ دُجَاهَانَ مَبْنَدًا لَهُ يَارِيسْتُهُ وَفَا

نظم

جامیست در شراب و شراب پیست  
 صفا

حکمِ مَنِّيَّةٍ فِي الْبَرِّيَّةِ جَارِك

ما هَذِهِ الدُّنْيَا بِدَارِ قَدَارِك  
وَفِي الْحَدِيثِ الدُّنْيَا دَارُ مَزَلٍ وَدَارُ مَزَلٍ مَالٌ وَ  
لَهَا جَمْعٌ مَزَلٌ لِعَقْلٍ دُنْيَا سَرَايِ كَسِيَّةٍ أَوَّلُهَا بَهْشْت  
سَرَايِ نَيْسْت وَمَا كَسِيَّةٍ هُفْلَسُ بَعْدَ بَقِيَا مَت وَمَرَاوَل  
كَسِيَّةٍ جَمْعٌ كُنْدَكُهِ از نورِ عَقْلٍ بَهْرَةُ بَاشَد **شعر**  
اَرَكْطَالِبِ الدُّنْيَا وَانْطَالِ عَمْرُهُ <sup>انعم</sup> وَنَالِ مِنَ الدُّنْيَا سُرُورًا وَنَعْمًا  
كَبَانِ بَنِي بَشِيَانَهُ فَاَتَمَّتْهُ فَلَمَّا اسْتَوَى مَا قَدْ بَنَاهُ تَهْلِيًا  
قَدْ نَزَعَتْ عَنْهَا نَفُوسُ السَّعْدَاءِ وَانْزَعَتْ  
بِالْكُرْهِ مِنَ اَيْدِي الْاِسْتَقْيَا وَحَقَّ تَعَبُكُمْ خُودِ قُلُوبِ  
بِخْتِيَانِ اَز مِيلِ كَرْدَنِ دُنْيَا نَكَاةٌ دَاشْتِ وَيَا اَوْلَا اَز مِينَ  
صَدِيقَانِ بَرْدَاشْتِ وَظَاهِرَايْشَا نَرَا بَاو مَشْغُولِ نَكَرْدِ تَابِلَامِ  
دُنْيَا مَبْتَلَا نَشَلَنْدِ وَبِنَا كَامِ اَز دَسْتِ بَدِ بَخْتَانِ بِي رُوزِ كَشِيَه  
شَلَدِ دُنْيَا بِاَطَالِبَانِ خُودِ وَفَا نَكَرْدِ اَز دَسْتِ حَرَادِشَا اِيَامِ  
«پَايِ تَلْفِ اِفْتَادِ وَاَز دَسْتِ رَفْتِ تَابِ وَفَاتِ بَعْرَثِ مَنْتَقَلِ



شد قال يحيى بن معاذ رحمه الله مصيبتان عظيمتان  
عند الموت يؤخذ عنك كله ويسأل عنك كله ومصيبتك  
بزرگ اهل دنیا را وقت مردن همه را از تو باز می گیرند و او را  
از همه می برینند فاسعد الناس من ربهها از غيبهم  
عنهم واشقیهم ربهها از غيبهم فيها نیکو حال <sup>نظمی</sup>  
تو آسود و تربد دنیا آن نیکوخت است که ناخواهان دنیا است  
و رنج مند تربد دنیا آن شور و خجست است که خواهان دنیا است  
آن که غم جهان خورد و گنجی خورد از حیات <sup>نظم</sup>

بسر تو غم جهان بخور تا از حیات بر خوری  
ابراهیم بن ادهم رحمه الله می گفت طلبنا الفقر فاستقبلنا  
الغنا ترک دنیا گفتیم و فقر جستیم غنا باستقبال ما آمد  
<sup>نظم</sup>

بسی از سه سال روشن گشت برخا قانی این معانی  
که سلطانی است در ویش و ویش است سلطانی  
شیخ ابوبکر و راقی رحمه الله میگوید طوبی للفقیر خذک فقی

سلطان در دنیا از خراج نمی خواهد و جبار در آخرت از حساب  
نمی طلبد و قیلا و حی الله تعالی الی الدنیا اُخدی من خدمتی  
و اتعی من خدمت خدمت کن آنرا که به خدمت من مشغولست  
و برنجان آنرا که ترا خدمت کند هی الغاشة لمن  
انتصیها و المخبویة لمن اطاعها و الخاترة  
لمن انقادها دنیا خیانت کند است آنکس را که نصیحت  
او قبول کند نیک خواه مرید خود نیست و هلاک کند است هر  
آن نادان را که بر موجب فرمان او رود و غلام است آنرا که او را  
منتقاد است فالنایز من اعرض عنها و الهالك  
من هوی فیها بر دستکاری آنکس است که از او اعراض  
کرد و دامن او در چید و در پناه زهد کبر و سخت و هلاک و دمار  
قرین آن شد که او را دوست داشت و روی با او آورد و رنج و  
تعب با او بیست و راه نجات بدو بسته گشت طوبی لعبد  
اتقی فیها ربّه و ناصح نفسه و قدام توبته  
و آخر شهوته طیب عیش و حسن حال و سعادت

مَالِ مَرَّانِ صَائِبِ <sup>راست</sup> كَامِلِ عَقْلِ رَاسِتِ كِه زهد و تقوی را شعار  
خود ساخت و خود را نیک خواست و تقدیم توبه کرد و تا آخر  
شهرت در معاصی بر خود بر بست و آرزوهای نفس را  
شکست و در سلوک طریقت انابت بشتافت و عنان نفس را  
از اتباع شهوات بتافت امروز که بر مرکب حیات سوار است  
و زمام اختیار در دست دارد من قبل از تلفظ الدنیا  
إِلَى الْآخِرَةِ فَيُصْبِحُ فِي بَطْنِ أَرْضِ مَوْحِشَةٍ  
غَيْرِ أَمْلٍ لِهَيْئَةِ ظُلُمَاءٍ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَزِيدَ فِي  
حَسَنَةٍ وَلَا أَنْ يَنْقُصَ مِنْ سَيِّئَةٍ ثُمَّ يَنْشُدُ فَيَحْشُرُ  
أَمَّا إِلَى جَنَّةٍ يَدُومُ نَعِيمُهَا أَوْ نَارٍ لَا يَنْفَكُ عَذَابُهَا  
بیشتر از آنکه دنیا او را بآخرت اندازد و شریعت مرا تجرع کند  
و جان به عالم علوی باز گردد و تن خاکی را بخاکی سبارد و محبوس  
خانه پر وحشت تیره و تاریک شود با کثرت جیران و حیل  
با قربت مکان ازد و ستان بعید از عمل معزول نه در خیر تواند  
افزود و نه از شر تواند کم کرد انگاه نه انابت مفید باشد و



نه ندامت سود دارد چون اسرافیل در صورت مملووندای  
اَیَّتْهَا الْعِظَامُ النَّخْرَةُ در مداجزای متفرقه جمع آید  
و کسوت حیات بر شد و از خاک برخیزد و عرق حساب و  
قراءت کتاب حاضر شود بعد از آن منزل او یا جنت بود که  
نعیم او را انقطاع و فنا نیست یاد و رخ که عذاب او را تنگد و  
انتها نیست سلیمان بن عبد الله الملك در زمان خلافت  
عبد الله آمد ابو حاتم مکی را از اکابر علماء دین بود خواند  
رسید که آن جهان مؤمن را به ازین جهان و در وازه  
گفت چرا ما کار هیم مگر لا ابو حاتم رحمه الله گفت  
برای این آخرت خود را خراب کرد ایت و دنیا را عمارت  
کرد از معمر و خواب رفتن مکره طبع بود گفت یا اباحاتم  
باز لشتن بندگان حضرت حق تعالی چون بود گفت الرحمن  
و مطیع باشد جنان باز کرد که عزیز از اهل خود غایب  
بود باشد چون بوطن خود برسد او بر پیدن شادمان  
و اهل و رستان او بآمدن او در فرح و سرور قرآن بایز معنی

مال مران صایب را ای کاملاً عقل راست که زهد و تقوی را شعار  
خود ساخت و خود را نیک خواست و تقدیم توبه کرد و تا آخر  
شهرت در معاصی بر خود برپست و آرزوهای نفس را در  
شکست و در سلوک طریقت انابت بشتافت و بخوار نفس را  
از اتباع شهوات ببتافت امروز که بر مرکب حیات سوار است  
و زمام اختیار در دست او من قبل از تلفظ الدنیا  
إلى الآخرة فیصبح فی بطن ارض موحشة  
غیر امل الهی ظلماء لا یتطیعون الله فی  
حسنه ولا ان ینقصر من سیه شیء  
اما الى الجنة یذوم نعيمها اوان ینفک منها  
بیش از آنکه دنیا او را با خرد اندازد و شربت مرگ تجرع کند  
و جان به عالم علوی باز گردد و تن خاکی را بخاک سبازد و محبوس  
خانه پر وحشت تیره و تاریک شود با کثرت جیران و حیل  
با قربت مکان ازد و ستان بعبید از عمل معزول نه در خیر تواند  
افزود و نه از شر تواند کم کرد انگاه نه انابت مفید باشد و

نه ندامت سود دارد چون اسرافیل در صورت مدوندای  
اَیَّتْهَا الْعِظَامُ النَّخْرَةُ در مداجزای متفرقه جمع آید  
و کسوت حیات بر شد و از خاک برخیزد و عرق حساب و  
قراءت کتاب حاضر شود بعد از آن منزل او یا جنت بود که  
نعیم او را انقطاع و فنا نیست یاد و رخ که عذاب او را انقاده و  
انتها نیست سلیمان بن عبد الله الملك در زمان خلافت  
عبدینہ آمد ابو حازم مکی را از اکابر علماء دین بود خواند  
و از او پرسید که از جهان مؤمن رایی از این جهان و در وازه  
آخرت مرگست چرا ما کار هیم مگر را ابو حازم رحمه الله گفت  
برای آنکه آخرت خود را خراب کرد ایت و دنیا را عمارت  
کرد از معمر و خواب رفتن مکره طبع بود گفت یا ابا حازم  
باز گشتن بندگان حضرت حق تعالی جلون بود گفت الرحمن  
و مطیع باشد جنان باز کرد که عزیز از اهل خود غایب  
بود باشد چون ب وطن خود برسد او بر سپید شادمان  
و اهل و دوستان او با ملت او در فرح و سرور قرآن باین معنی



ناطق است يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية  
والكرب لك دار وبريشان روزگار باشد چون بنده كرتخت بود كه بقهر  
او را بنزد يك مولاي او آوردند سليمان چون اين سخن شنيد گريان  
شد گفت هيچ ميداني كه حال من على التعيين چه باشد و من از  
كلام فريق خواهم بود گفت معاملت خود را بكتاب خلاوند عرضه  
كن تا جواب اين مسله بر تو روشن شود ان الانوار الفخيم وان  
الفجار الفخيم سليمان گفت اى امام نه كه رحمت موعود است  
ابو حاتم گفت ان رحمه الله قريب من الحسنين والحمد لله رب  
العالمين

الحديث الثالث والثلاثون  
عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا معشر المسلمين شربوا  
فان الامر جلد وتاهبوا فان الرحيل قريب و  
تزوجوا فان السفر بعيد وخففوا اثقالكم  
فان وراككم عقبه كوردة لا يقطعها الا

المخفون بآيها الناس ان بين يلك الساعة امورا  
شدا واهوالا عظاما وزمانا صعبا يتماد  
فيه الظلمة ويتصل فيه الفسقة ويضطهد  
فيه الامرون بالمعروف ويضام الناهون عن  
المنكر فاعدوا لذلك الايمان وعصوا عليه  
بالنواجد والحجاء الى العمل الصالح والرهوا  
عليه النفوس واصبروا على الضرر وتفضوا  
الى النعيم <sup>شاهد</sup> الايم شمر اذ ارفعته وشمر في امرة خف و  
المراد منه الاجتهاد في العمل وترك الكسل الجدد تقيض هذا  
اي امر الآخرة جدم من الثواب والعقاب والعز والخصاب  
تأهبوا اي استعدوا يريد بالرحيل الانتقال بالموت من دار  
الفناء الى انتقال جمع ثقل بفتح تين وهو متاع السفر قال ابن  
الانباري الثقل والثقل بمعنى واحد كالمثل والمثل والشبه  
والشبه والمعاد بالانتقال في الحديث الخطايا والوزار <sup>كناه</sup> كما في  
قوله تعار ليحملن اثقالهم واثقال مع اثقالهم والمراد



بِتَخْفِيزِ الْإِثْقَالِ تَقْلِيلُهَا بِالتَّوْبَةِ وَالِاسْتِغْفَارِ وَالْإِكْرَامِ أَيْ  
 أَمَّا مَلِكُكُمْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكُ الْكَوْدِ الشَّاقَّةِ <sup>دشوار</sup> <sup>ال</sup> <sup>دشوار</sup>  
 الْمَخْوَ خَفِيزُ الْحَالِ بَيْنَ يَدَيْكَ السَّاعَةِ أَيْ قَبْلُهَا وَحَقِيقَةُ  
 قَوْلِهِمْ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ فَلَا أَنْ تَجْلِسَ بَيْنَ الْجَهْتَيْنِ لِيَمِينِهِ  
 وَشِمَالِهِ قَرِيبًا مِنْهُ فَسَمِيَتِ الْجَهْتَانِ يَدَيْنِ لِكُونِهَا عَلَى سَمْتِ <sup>بيني</sup>  
 الْيَدَيْنِ مَعَ الْقُرْبِ مِنْهُمَا تَوْشُّعًا كَمَا سَمِيَ الشَّيْءُ بِاسْمِ غَيْرِهِ <sup>فراخ</sup>  
 إِذَا جَاوَزَهُ وَدَانَاهُ وَاتَّبَعَتِ الْيَدَيْنِ لِلْسَّاعَةِ فَجَارُ وَهُوَ الذِّكْرُ  
 يُسَمَّى أَهْلُ الْبَيَانِ تَمْثِيلًا ضَهْلًا وَاضْطَهْلًا أَيْ قَهْرَهُ  
 وَاضْطَرَّهُ الضَّيْمُ الظُّلْمُ فَاعِدًا وَالَّذِي الْإِيمَانُ أَيْ هَيُّوهُ  
 لِلِاسْتِعَانَةِ عَلَى تِلْكَ الْأُمُورِ وَاجْعَلُوا رَأْسَ عِدَّتِهَا وَغَضَا عَلَيْهِ  
 بِالنَّوْاجِزِ كُنَايَةً عَزِيزَةً التَّهْنِيبَ وَالنَّوْاجِزُ آخِرُ الْأَضْرَاسِ  
 الْأَفْضَاءِ رُسُيدَنْ وَيَعْلَمُ بِأَيِّ نَسَبٍ مِنْهُمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
 أَرْخَرُ أَصْخَانَهُ وَبِطَانَهُ آسْتَانَهُ رَسَالَتُ بَعْدَ كَفْتِ شَنِيدَمِ أَرْزِيَانِ  
 كَوَهْرِيَارِ سِيدِ مَخْتَارِ صَلَاحِهِ فَرَمُودِ يَامَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ  
 شَمِّرُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ جَلَّ أَكْرَمُهُ فَرَمَانِ بِرَادِ الْأَزْدَامِ



اندر جینیت و مردانه در کار آیت و کرامت و لایکداریت و در عمل  
آویزیت و از کسل برهیزیت که کار دین چندانست نه هزار حقیقت  
است مجاز این کار جان بازیست نه بازی و تاهبوا فان  
الرحيل قريب و تزود و افان السفر بعيد  
و خففوا اثقالكم فان وراكم عقبة كؤدة  
لا یقطعها الا الخفون و اما دگر گنیت که رحلت  
نزدیکست و هنگام حرکت نامعلوم و زاد بر کیریست که سفر  
دورست و رفیقان ناموافق و تزود و افان خیر الزاد التقوی  
سری تقوی از معصیت که سختتر است و در طاعت آویختن و بار  
سبک گنیت که بیشتر عقب بلندست برآمدن و در شوار مگر  
سبک باران آنز عقب را قطع ننمایند کردن بتوبه و استغفار  
بارگناه را پسند ازیت که راه باریکست کثیة العقبات شدیلة  
المشتقات فی الحديث سبق المفردون قالوا و ما المفردون  
قال الذين اهتروا فی ذکر الله تعالی یضع الذکر عنهم اثقالهم  
فیأتون يوم القيامة خفا فافان سالکان و سائران و لا تشغل

وگویی سعادت را بودند یکانه روان و اهل تفرّد و توحید  
سوال کردند یکانه روان کیانند فرمود آن صدیقان که  
شیفته ذکر خداوندند آرام جز با نام خداوند نمی یابند  
از خلق کرانه کرده اند و تنهایی کز یکه و باز ذکر حق تعالی گوشه

نشسته

نظم

دل در بر من زنده برای غم هست بیکانه خلق و آشنا غم هست  
لطیفی است که میکند غمت میلاّم و زنده در تنک منجی جای غم هست  
قیل هو من اهتد الرجل اذا خرف یعنی آنان که عمر را در ذکر او  
گذرانیدند و به بیرون رسانید و شکسته شد اگر چه اعضا و  
شان شست شد است اما دل قویست و زبان بیک حق کو بیان  
من بپر شدم عشق تو بر ناست هنوز

مصراع

ذکر حق تعالی بار کناه را از ایشان برداشته بقیامت بیایند بیک  
بار از صراط جبر بر یکدند آیه ها الناس را از بیزیلی  
الساعة انور اشداد و اهل الاعظام و زمانا  
صعبا ای جنس را نرسیده است بیشتر از قیامت نزد یکدیگر میدان

صبح رستخیز کارها دشوار خواهد بود و احوال بزرگ و  
 زمانه پر مشقت نوایب بیایی شود و مصایب متواتر گردد  
 يَتَمَلَّكَ فِيهِ الظُّلْمَةُ وَيَتَّصِلُ فِيهِ الْفُسْقَةُ  
 پادشاهان ظالم شوند و بر تخت ملکی در حمان نشینند **صراع**  
 فرزانه خفت و سگ دیوانه پاسبان قال النبي عوكانت  
 نبوة رحمة ثم تكون خلافة رحمة ثم تكون ملكا يملك الله  
 تعالى من يشاء من عباده ثم تكون بيزريا ويزري بيزر قطع  
 سيل و سگ دم و اخذ امورال بغير حقا این حال مار ویم  
 اول نبوت رحمت بود باز خلافت رحمت شود خلفاء راشدین  
 بر راه من روند باز ملکشود و رعایت رسوم خداوند تعالی  
 ملکه ها اند که خواهد از بندگان خود باز استیلا شود و بی  
 استحقاق و غلبه راه زدن و خون بناحق و سختن و مال  
 مردمان بظلم گرفتند **نظم**  
 هینکه از جهان علامت انصاف شدند جهان  
 اید که آنه کن نه میان خانه جهان



وَيَضْطَهْدُ فِيهِ الْأُمُورَ بِالْمَعْرُوفِ وَيُضَاهِمُ  
النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ <sup>مُسْنَدُ</sup> شَرَعِ صَدْرِ نَشِينَانِ قُلُقَانِ  
شُونَِ امْرُورِ دِينَ بِه دِيَانَتَانِ بَا زَكِرْدِ دِ كَسَانِي كِه بِه مَعْرُوفِ  
وَمَشْرُوعِ امْرُكَنْدِ مَقْهُورِ وَمُسْتَحَقِّ بَاشَنْدِ از مَنكَرَنْهِي كَنْدِ  
كَانِ قَدَرِ وَمُسْتَضْعُوفِ شُونَِ اَهْلِ نِفَاقِ وَمَلَاهِزْتِ مَعْظَمِ  
وَمُحْتَرَمِ بَاشَنْدِ قَالِ النَّبِيُّ عَمَّا آتَى عَلَى النَّاسِ زَمَانُ الصَّابِرِينَ  
عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ زَمَانِ بِيَايِدِ كِه صَابِرَانِ دَرَانِ  
زَمَانِ بِرْدِ بَرْدِ خُودِ جَوْرِ كِيرَنْدِ آتَشِ بِرْدِ بَدَسْتِ از سَوْخْتَنِ  
كَزِيرِ نَبُودِ فَأَعِدْ وَالذِّكْرَ الْإِيمَانَ وَعَضُّوا عَلَيْهِ  
بِالنَّوَاجِدِ زَمَانِ كِه دَر جِهَانِ نِه اَمَانَتِ مَانْدُونِه اَمَانِ  
إِيمَانِ بِلَا آمَادِ دَارِ بِيْتِ هَرْجِه بِيْتِ آيْدِ بِقُوْتِ إِيْمَانِ تَحْمِيْلِ كُنِيْتِ  
وَإِيْمَانِزِ اَيْدِ نَدَانِ هَا نَكَاةِ دَارِ بِيْتِ اَحْتِيَاطِ كُنِيْتِ دَر تَحْمِيْلِ  
بِإِيْمَانِ وَبِالْفَتْ كُنِيْتِ دَر حِفْظِ دِينِ وَالْحِجَابِ إِلَى  
الْعَمَلِ الصَّالِحِ وَالْكَرْهُوَ عَلَيْهِ النَّفْسُ وَأَصْبَرُوا  
عَلَى الضَّرِّ وَتَفَضُّوا إِلَى النِّعَمِ الدَّائِمِ وَرَبَّنَا

عمل صالح کریزیت و حامی و جاس از شلاید نوایب عبادت

خالق را دانیت و از تضر و او تتقوا لا یضرکم کیدهم

شیء تکلیف کنیت نفوس را بر مواظبت خیرات و ملازمت بر

طاعات **مصراع** کر نیاید خوشه موی کشانش آری

نفس مطیه حرو و است و سرکش بله هام و مرکب تند و قه <sup>بدل کلام</sup>

مرتاض شود که از علف او کم کنند و بار کران بر روز هند از

شهوت کم کنیت و بر طاعات پیغز ایند تا نفس جمیع ذلول

شود کر بتی یکی از سالکان است شب او را جنابت رسیده

هوا در غایت سردی بود در خویشتن کرانی دید بغسل خویشتن

با خرقه در آب انلاخت و همانند تاب و خشت شود تمیم داری

را نسر یک شب گاهای کرد بهتجد یک سال شب سخت **نظم**

مهر مهر مهر رضوان قهر نفس را جزا است

قهر کردن بر تن خود از خصال اولیا است

سالکانی که در بلا سه خوشند عشق را خفتیان بار کشند

تکمال اعیان محبت در صبر میسر نشود صبر کنیت بر مشقات

تأبنيهم مقيم رسيدي جود از يني في امكاه يربلا بلكد ريتي بمنازل  
عليين وساكن خلد تيرين نزل الكنيته نزل الذين آمنوا و  
عملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس من نزل اخالددين

فيها والحمد لله رب العالمين

## الحديث الرابع والثلاثون

عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول للرجل وهو  
يعظه ارغب فيما عند الله يحبك الله وازهد  
فيما في ايديك الناس كبدك الناس ان الزاهد  
في الدنيا يورث قلبه وبلده في الدنيا والآخرة  
وان الزاغب في الدنيا يتعب قلبه وبلده في  
الدنيا والآخرة ليحيين اقوام يوم القيمة  
لهم حسنات كمثل الجبال فيؤمر بهم الى النار  
فقتلوا يا رسول الله اوهم يصلون كانوا قال كانوا  
يصلون ويصومون ويأخذون وهنا



من نصف الليل آتوا كأنوا إذا لاح لهم  
شيء من الدنيا وثبوا عليه قوله أرفع مصلون  
الهنزة للتعجب والواو للحال والتقيد لا يعذبون وهم مصلون  
لاح ظهر الوهن خوفا من نصف الليل أبو سعيد خذرك  
رضي الله عنه كوكبي دري بود بر بروج سعادت واز خواص  
صحابي كالنجم كنت شيدا از سيد بشر صلم يقول الرجل  
وهو يعظه ارجب فيما عند الله يحبك الله  
وازهديما في ايدي الناس يحبك الناس كره  
مقام وعظا حق طلبی را می گفت رغبت کن با نجه در خزان کرم  
حق است کف حاجت حضرت **ع** ارض و سما بکشاى سوال  
از بارگاه لا ینزال کن تا محبوب علام الغیوب شری وزهد ورز  
ورغبت منمای و طمع را بمان در آنچه در دست خلق است و  
در تصرف بندگان تا مردمان تعداد دست گیرند **شعر**  
الله یغضب ان ترکته سؤله ربی آدم حین یسأل یغضب  
ان الزاهد في الدنيا يريح قلبه وبلده في الدنيا

وَالْآخِرَةُ بِدَرَسَةِ زَاهِلٍ دَر دُنْيَا وَمَعْرِضٍ اَنْ عَرَضٍ اَوْ دَل  
وَتَن خُود رَا دَر دُنْيَا وَاخِرَتِ دَر رَاحَتِ مِيلَادِ بَارِ غَمِ دُنْيَا  
بِرَدِ عَزِيزِ خُودِ نَمِي دِهَدَنِ خُودِ رَا دَر رَاحَتِ جَمْعِ وَاذْخَارِ  
دَر دَمِ وِدِينَارِ رَاحَتِ نَمِي دَارِدِ دَر مَحْشَرِ اَز مَنَاقِشِ دَر حَسَابِ اِيْمَنِ  
بُودِ وَاَزِ الدَّرَاغِبِ فِي الدُّنْيَا يَتَعَبُ قَلْبُهُ وَبِلَانِهِ فِي  
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ رَاغِبٌ وَحَرِيصٌ دَر دُنْيَا دَلِ رَاخِيَانِهِ  
غَمِ سَاخْتِ اَسْتِ وِيَارِ دِهَانِ بِرِجَانِ خُودِ نِهَادِ وَتَن لَاحِ  
مَشَقَّتِ حَرَصِ وَتَعَبِ كَسْبِ فَضُولِ دَارِدِ وَبِقِيَامَتِ شَدَّتِ  
حَسَابِ دَر مَانَدِ اَز هَر دَر مِ سَوَالِ كُنْدِ كِه اَز كَجَا كَسْبِ كِرْدِي وَ  
بَكَجَا صَرَفِ كِرْدِي

نظم

بِيكِ لِحْظَةٍ رَنَجِ قِيَامَتِ نَه يَزِدِ هَمِ كَجِ مُحَمَّدِ زَاوِلِ سِتَانِي  
شَيْخِ اَبُو بَكْرٍ وَرَاقِ رَحْمَةِ اللهِ كَرِيْدِ طَوْنِي لِلْفَقِيرِ فِي الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ لَا يَطْلُبُ السَّلْطَانُ مِنْهُ فِي الدُّنْيَا الْخَرَاجَ وَلَا  
الْجَبَارُ فِي الْآخِرَةِ الْحَسَابَ فَتَنُكَ مِرَانِ دَر وِشَرِ دَر دُنْيَا وَاخِرَتِ  
دَر دُنْيَا سَلْطَانِ اَبَاوَا كَانِبُودِ وَاخِرَتِ جَبَارِ اَبَاوَا شَمَارِ فِي

در حدیث است فقرایه در جنت رسد خزانه جنان ایشانرا  
 گویند اینان مجوز از خط راه کو کوینند از ماجرا جبرامی بخواهید  
 والله مالکنا اعمالنا و لا کانت لنا اموال فبخلنا ما در دنیا  
 رئیس و عامل نبودیم تا خیانت کردیم باشیم ما را مالی نبود  
 که بر بال آن بترکیم و منع حقوق ما خود و مسؤل باشیم حق تعالی  
 ملکی را فرستد فرماید خلوا عن عبادی دست از بندگان  
 من بردارید و ایشانرا بکداریت حساب در بهشت درارید

### شعر

یا من تجمل بالثیاب الفاخرة      هلا فانزل غدا عظامنا خرة  
 لا یبیطرنک ما حویث من الغنا      فغنناک فی دنیا فقر الاخرة  
 کیم برانند برین ره کدار      هر که تهنی کیم تر آسود تر  
 جور بنه خویش قیامت برند      و زمانی جان سلامت برند  
 سید الطایفه جنید رحمه الله گفت از خال خود سر سقطنی  
 رحمه الله شنیدم که از الله تعالی سلب الدنیا عز اولیایه و  
 حماها عز اصفیایه و اخرجهام من قلوب اهل واداه لانه



لم يرضها لم يعبد حق تعالى وتقدس نيا الا از اولياء خود  
سلب فرمود و دست و دلايشان را با و نپالود و در داشت  
از اصفيا، خود و وقت صاف پاكان را بدنيا ميگردانيد و بای  
او را از دلها محبان حضرت خود بيرون کرد و نبندید که  
دوست او باد شمن او در سازد و حقیقت زهد ازین آیت  
جمال دهد لکيلا تايسرا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم  
شمارا حق تعالی بقره بلیات در آورد و مهود نیا را از صفی  
دل شما محرک کرد تا بر مقتود او غم نخوریت و موجود او  
شاد نشویت

نظم

دنیا کی بود که از <sup>تعالی</sup> بیس و کیش دارد و بندد کس بجور یا خود تمت  
بیلاست تفاوت وجود و عیاض او نیز نماید و نه شاک و غم  
وقال محمد ابن الاشعث الینک لدری رحم الله من کلم فی الزهد  
و وعظ الناس ثم رغب فی ما لهم رفع الله حب الآخرة عز قلبه  
هر که در زهد سخن گوید و مردمان را وعظ کند و بزهد  
خواهد و باز مال ایشان رغبت نماید حق تعالی دستانه آخرت را

## بیت

ملاست کردن اندک عاشق است ملاست کردن نباشد آنکه بیناست  
و حق گوید و حال کند و اگر چه از آن ضرر بینفس او یا با صلا و  
یا بفرع او لاحق شود و قیلا لا یتقی العبد حق تقاته حتی  
تخزن لسانه بندگان بحقیقت تقوی نرسد تا آنگاه که زبان را  
در دهان نگاه دارد از دروغ و هذیان و سایر معایب زبان  
در کشد عمر بن خطاب رضی الله عنه کعب احبار را رضی الله  
عنه پرسید از تقوی گفت یا امیر المؤمنین در راهی خار ناک  
و روی جلون می کنی گفت دامن در زمینم تا نازد و بای نگاه  
میدارم تا خسته نشود گفت تقوی اینست ابن المعتز این معنی  
لا در سلاک نظم در آورده است

## نظم

خلال الذنوب صغیرها و کبیرها ذاک التقی  
واضع کما شرفه و ارض الشکر کما یزک  
لا تحقر صغیرة از الجبا اینرا حصی  
واسعوا فی مرضاتہ سعی کنیت در کار که مرضی

حق تعالی بود و سعادت رضا خدای تعالی اعظم طالب و  
اعظم مقاصد و اصل کرامات است و منبع سعادات و برکت  
**مصرع** چون ترا یافته ام هر دو جهان را یافته ام

جنة المآوی و فرد و سرا علی ارضه است پر جوین بار رضا  
و ایقنوا من الدنیا بالفناء و جزا الآخرة بالبقاء  
و اعملوا لما بعد الموت و موقن باشیت از حال دنیا

بنفای یقین دانست

و منزل موعود و پروایتی و اعملوا لما بعد الموت یعنی و

عمای کنیت که بعد از مرگ شمار اسود دارد و چون از یابی بفتید  
دست گیرد و در وحشت آباد گوی و منس شما باشد **نظم**

پاژ نامه کزین که بر کرد این همه پاژ نامه روزی چند

فکانکم بالدنیا لم تکن وبالآخرة لم تنزل

هم اکنون دنیا بسر آید که تو هرگز نبودستی و شما را در سلوک

و در آخرت پیوسته بودستی هر چه نمائید که می نمود **مصرع**

رفت آن روز کار که تو نبود ای ما الناس را نیز من



دنيا بهر وجهی که آمد می گرفتند یعنی ضرر بود ندیدند  
 بهیژگی و از خام طعمی مغفرت طمع میل داشتند قتاد رضی الله  
 عنه (معنی این آیت گفته است نبذوا الاسلام ورا اظهروهم  
 و تمنوا على الله المغفرة كلما وهب لهم شئ من الدنيا اكوه  
 ولا يباليون حلالا كان او حراما و معنی و هب لهم ای بدالهم و  
 عرض و قال النبی عز الله تعالى ملكا على البيت المقدس  
 ینادی كل ليلة من اكل حراما لم يقبل منه صرف ولا عدل  
 فالصرف النافلة والعدل الفريضة ملكی است بر بالا بیت  
 مقدس هر شب ندا میکند هر که حرام خورد حق تعالی فريضة  
 او قبول کند و نه نافله او و قيل العبادۃ مع الاكلا حرام كالبناء  
 على السرقة عبادت بالقی حرام چون بناست بر سرکین و  
 عن جابر بن عبد الله الانصاری رضي الله عنهما قال ذكر  
 رجل عند رسول الله صلعم بعبادة واجتهاد و ذكر آخر بيرة  
 فقال النبي عليه السلام لا تعمل بالبرعة جابر رضي الله عنه كفت  
 حضرت رسول ذكر مردی کردند او را استودند بكثرت

عبادت و اجتهاد و طاعت و ذکر و یکر کردند و او را بوری  
ستودند رسول علیه ام فرمود هیچ عبادت بجز نرسد سها بن  
عبد الله تستری رحمه الله میگوید حلال صاف آنست که در وقت  
کسب کردن از ذکر حق تعالی غافل نباشد لقمه غافل اگر چه حلال  
بودد را تیره کند خداوند تعالی مؤمنان را فرمود بآنچه بیغیر <sup>انرا</sup>  
بآن امر کرد با کمال حلال و عمل صالح یا ایها الذین آمنوا من الطیبات  
و اعملوا صالحا الآیة عامه مؤمنان را فرمود یا ایها الذین  
آمنوا کلموا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا لله ان کنتم ایاه  
تعبدون و صلی الله علی محمد و آل اجمعین

**الحکایت** — **الخامس والثلاثون**  
عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال سمعت  
رسول الله صلعم یقول ایها الناس ان هذه الدار  
دار التواء لا دار الاستواء و منزل ترح لا منزل  
فرح فمن عرفها لم یفرح لفرحها و لم یحزن لحزنها  
الا ان الله تعا خلق الدنیا دار بلوی و الاخرة

دار عقبى فجعل بلوى الدنيا ثواب الآخرة  
سببا وثواب الآخرة من بلوى الدنيا عوضا  
فياخذ ليعطى ويتألى ليجزى وإنها السريعة  
الذهاب وشيكة الانتقال فاحذر واحطاًوة  
رضاعها لمرة فطامها وأهجر والذئعا  
عاجلها لكربة أجلها ولا تسعوا في عمران  
دار قد قضى الله خرابها ولا تواصلوها  
وقل الله منكم اجتنبوها فتكونوا  
لسخطه متعرضين ولعقوبته مستحقين  
الالتواء الأعوجاج والاستواء الاستقامة الترح الخزن  
الرخاء السعة وحسن الحال الشقاء المشقة والتعب البلوى  
الاختبار والامتحان بالتعنى وضدها دار عقبى أى دار  
جزاء يقال لعقبه بطاعت أى جازاه العوض البدل الشيك  
السريع محرم اسرار كتاب وخبر عبد الله بن عمر رضى الله عنه  
كفت شنيدم از خاتم انبيا وزيك اوليا واصفيا صلوم كه كفت



اینها الناس از قهه الدار التواراد دار  
استوار و اخیلیفه زادگان بدسته این سرای فایه سرای  
کثریست و بریجانی و بریشانی نه سرای استقامت امور او بریک  
نهج نیست و احوال او بریک منواله لایسته از و طمع داشتن  
کثر طبعی است و منزل ترح لا منزل فرح و منزل تعب  
است نه منزل طرب

نظم

انگس که دل خوشی بجهان آورده است

از خانه سیمرخ نشان آورده است

شعر

و انی رأیت الله من له صکبته محاسنه مقرونة بمعایبه  
اذ اسز فی اول الامر لم ازل علی حذر من غمة و عواقبه  
سید القراء ابو عمر بن عمار رحمه الله گفت من مزرعه داشتم  
روزی در و طواف کردم و غلات و ثمرات را در نظرم آوردم  
صوتی شنیدم و گویند لا ینلیدم و گفت  
و از امرا دنیا به البریه  
لتمکینها بحبک غرور

شعر

وَأَنَّا الَّذِي يُعْطِي رِيَاءَ وَسْعَةٍ كَمَثَلِ الَّذِي صَلَّى بِغَيْرِ طَهْوَرٍ

أَيُّ بَيْتٍ لَا تَقْرَأُ خَاتَمَ خُودِ كَرْدَمٍ فَمِنْ عَرَفَهَا لَمْ يَفْرَحْ

لِرِخَاءِ وَلَمْ تَحْزَنْ لَشِقَاؤِ هَرَكَةِ دُنْيَا رَاغِبٍ إِلَى الْحَقِيقَةِ شَنَاسِدِ

وَتَقَلُّبِ أَوْرَادِ أُنْدِ بِرَاحَتِ وَسْعَتِ أَوْ شَادَنْشُودِ أُنْدِ شَهْ زَوَالِ

وَقْتِ الْأَبْرِ وَمَنْغُصِ كُنْدِ وَازِنْجِ وَشَقَّتِ وَتَعَبِ أَوْرَادِ وَهَرَا

»دَلِيلَةَ نَدَّهَدِ

نظم

جَهْ بَايْدِ نَازِشِ وَنَالِشِ زَادِ بَارِي وَاقْتَبَالِي

كِهْ تَابِرْ هِمِ زَنَدِ يَكْ نِهْ أَيْرِ سِيخِي وَنِهْ أَرْبِيخِي

أَلَا وَزَالِ اللَّهُ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا دَارِ بِلَوِي وَالْآخِرَةَ

دَارِ عَقْبِي بِكَانِيَّتِ بَدْرَسْتِ خَلَا وَنَدِ تَعَادِ نِيَا دَارِ بِلَاوِ

مَحْزَنْ وَعَنَا وَفَتَنِ آفَرِيكِ اسْتِ وَآخِرَتِ دَارِ بَقَا وَجَزَائِ شَمْسِ

بَنِيَّتِ عَلَى كَدَرِ أَنْتِ تَرِيدِهَا صَفْوَامِزِ الْأَقْدَاءِ وَالْأَقْدَارِ

وَمُكَلَّفِ الْأَيَّامِ ضِدَّ طَبَاعِهَا مَتَطَلِبِ فِي الْمَاءِ جَذْوَةِ نَارِ

فَجَعَلَ بِلَوِي الدُّنْيَا الثَّوَابِ الْآخِرَةَ سَبَابِ وَثَوَابِ

الْآخِرَةَ مِنْ بِلَوِي الدُّنْيَا عَوَضًا فَيَا خُذْ لِي عَطَى

و بیتای لیجری بس بلا دنیا را سبب ثواب آخرت کرد اند  
است و ثواب آخرت را عوض بلا دنیا فانی از بندگی کرد تا باقی  
دهد و رنج می فرستد تا جزا را حتما بدد همان روشن ضمیران  
که برین سر مطلع اند بلا را عطا می شمرند مصایب را مواهب

می دانند

نظم

غم عشق تو در بکار نیاید جان نبود آب و گل بکار نیاید  
یا حضرت ذوالجلال هر روز که تا من رنجی با بوی زیاده الله  
بر سیدی گفته الهی نان فرستادی نان خورش کو بزیان حال  
دل رنجور و جان بهر درد جزو شب و نچو را از غایت غلبه شوق

این نوای زند

بیت

ای دل که تو در دیک فکر است هنوز

«عشق تو ناله و زار است هنوز»

آن آتش دل بر سر کار است هنوز

و آن آب و در دیک برقرار است هنوز

بر من بخورم غم تو را یا دج زخم

مصراع



وانها السريعة الزهاب وشيكة الانقلاب  
بدسته دنيارود رونك است وناكاه نیست شغرد بتعجیل سوری  
زواك رود و بشتاب بانقلاب كرايد

شعر

الدهر لم تركد راحة ساعة متلوزذ والسرور وجوة  
اك بر جرخ ايمن زينههار تلي بر آب كوك هشدار  
فاخذوا حلاوة رضاعها المراءة فطامها و  
اهي والذيد عاجلها للربة اجلها بر حد كنيت  
از حلاوت شير او كه عاقبت سر بستان تلخ خواهد كرد ايه بد  
مهرست بر هينيت از لذت حالي او كه مال او بالاست و شهر سر  
انجام او تلخ كاي

شعر

إذا انتحز الدنيا ليس تلشقت له من علفه ثياب صديق

نظم

هست مهر زمانه پر كينه سید ارد میان كوزینه  
وكتب على بن ابي طالب رضي الله عنه الى سلمان رضي الله عنه  
مثلا الدنيا مثالا خيبة يلبس مسها ويقتل سمها فكن اسما تلون

۱۱۲  
احذر ما یلکون

نظم

هست جو مار کز نده دولت دهر نرم و رنگین زانکه روزی دهر  
در غرویش تو انگر و در ویش راست همجور خیال کج اندیش  
آن زمان که شادمان تری با و از تغیر و تبدل او ترسان تر باش عیس  
صلوات الله عنه دنیا را دید در صورت عجب و خویشتن را  
بحالی و خلا آراسته از ویرید چند شوی کوه گفت در شمار نمی آید  
گفت کجا شدند گفت هم را کستم عیس علیه ام گفت یوسا از واکر  
الباقر کیف لا یعتیرون بالماضین خوار و رنج نصیب جفتان  
حالت باد کی از کدشتگان عبرت نمی گیرند نظم  
سه طلا قشقه ارت هیچ هشرلت زانکه این کند بیوش شوی کثر است  
ولا تسعوا فی عمران دار قد قضی الله خرابها  
ولا اتوا صلواتها و قد اراد الله منکم اجتنابها  
فتلونا السخطة متعرضین و لعقوبته  
مستحقین سعی ملکیت در عمارت سرایی که حق تعالی حکم  
کرده است بخرابی او حکم میبرم و قضاء محکم است که این کلبه

احزان را بعدم باز بود و این رباط مردم خوار را بنزله قیامت  
ویران کند

نظم

جهان رباط خرابیست بر کد که سید

نمان قبری که بیک مشت گل شود معمر

از کلمات محیی بن معاذ را زیست رحمه الله الدنیا دار خرابه  
آخر من هات قلب من یعمرها والآخرة دار عمران واعمیر من هات قلب  
من یعمرها دنیا دار خرابیست وخراب تر از درد کسی که بعمارت  
او عمر عزیز خود را خراب میکند عمر عزیز از بی معمری جهان  
ضایع مکن زانکه عمر عمارت بیک یون نیست بهشت سرای معمر است  
از آفات و عاهات در روز جزا و در حوادث برود امان و از معمر  
ترد کسی که همت بعمارت او مصروف دارد عقل محبت با دنیا  
محکم ملکیت که ایند عز و جلا مر کرد ست شمارا بانتطاع و اجتناب  
از او کرد بر دنیا نهیت و او بیوندیت متعرض غصب خلاوند  
تعالی شریعت مستحق عقوبت او کردیت بر عاقل لازم است که در  
کار این جهانی فانه و نعیم گذرانک تا مالم کند و معایب او را بیشتر چشم



دارد و بصورت ممویه او ننکورد جز بر حقیقت او مطلع شود  
به شکل و کاز و بگردان و اصادق مقال ناطق است به حال و حال  
ما علموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو الآیة و صلی الله علی

رسولنا محمد و آله اجمعین

## الحکیم الشاکر و الثلاثون

عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال  
رسول الله صلعم ايها الناس اتقوا الله حق  
تقاته واسمعوا في مرضاته و ايقنوا من الدنيا  
بالنار و من الآخرة بالبقاء و اعملوا لما بعد الموت  
فكانكم بالدنيا لم تكن و بالآخرة لم تزل  
ايها الناس ان من في الدنيا ضيف و ما  
فيك عارية و ان الضيف مرتحل و العارية  
مردودة الا و ان الدنيا عرض خاضع و كل  
منها البر و الفاجر و الآخرة و على صادق  
يحكم فيها ملك قادر و فرحم الله امرأ

نظر لنفسه وهو العرسه مادام رسنه  
مرحى وحبله على عانقه ملقى قبل ان ينقد  
اجله وينقطع عمله قوله حَقَّقَاتِهِ نَصَبَ عَلَى  
المَصْدَرِ لِقَوْلِهِ ضَرَبَتْهُ اَشَدُّ الضَّرْبِ التَّقَاةُ مَصْدَرٌ كَالْتَقِيَةِ  
الْمَرْضَاةِ الرِّضَا وَالْعَرَضُ يَفْتَحُ فِي حُطَامِ الدُّنْيَا وَانْخَاسِي  
عَرْضًا اِنَّ الْمَالَ لَا يَبْقَى عَلَى اَحَدٍ بَلْ هُوَ سَرِيعُ الْاِنْتِقَالِ وَعَدُ  
صَادِقٌ اِى مَوْعُودٌ كَضَرْبِ الْاَمِيرِ يُنْظَرُ لَهُ اِى رَحْمَةٍ وَنَظَرٍ اِلَيْهِ  
اِى رَأْيٍ قَالَهُ تَعْرِجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ وَ  
نَظَرُهُ اِى اِنْتِظَرُهُ قَالَهُ تَعْرِجُوهُ اَنْظُرُوْنَا نَقِيسَ مِنْ نُورِكُمْ وَنَظَرَ  
فِيهِ اِى تَأَمَّلَا قَالَهُ تَعْرِجُوهُ فَنَظَرَ نَظَرَةً فِي النُّجُومِ وَعَنْ بَعْضِ  
الْمَلُوكِ اَنَّهُ سِئِلَ عَنْ شَتَاهَا فَقَالَ حَبِيبٌ اَنْظُرِ اِلَيْهِ وَحُتَّاجُ  
اَنْظُرْ لَهُ وَكِتَابُ اَنْظُرْ فِيهِ التَّمْهِيدُ السَّوِيَّةُ وَالْاِصْلَاحُ الرَّحْسُ  
الْحَكْمُ وَالْطَّمْسُ وَتَرَابُ الْقَبْرِ الرَّسْنُ الْحَبْلُ الْعَائِقُ مَوْضِعُ  
الرِّدَاءِ مِنَ الْمُنْكَبِ الْغَارِبِ مَا بَيْنَ السَّتَامِ وَالْعُنُقِ وَازْخَارُ  
الرَّسَنِ وَالْقَاءُ الْحَبْلُ عَلَى الْغَارِبِ كَلَامُهَُا كِنَايَةٌ عَنِ الْاِطْلَاقِ



والتَّخْلِيَةِ الْأَجَلِيَّةِ الْحَيَوَةِ مُحَرَّرِ جَوَائِعِ كَلِمِ خَازِمِ جَوَاهِرِ  
حُكْمِ سَالِكِ نَاسِكِ نَسْلِكِ نَزَالِكِ رِضَايِ اللَّهِ عَنْهُ رَوَايَتِ كَرْدَانِ  
سَيِّدِ كَايَنَاتِ صَلَوَاتِهِ فَرُودِ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ  
حَقَّ تَقَاتِهِ أَيُّهَا بَابِ نَهْمِ رَادِ الْخِذْلَانِ كُنْتِ أَنْ مَوْجِبَاتِ  
هَلَاكِتِ سَيِّدِ الْأَقْدَارِ حَلِيمِ جَنَانِكَ حَقِّ تَرْسِلَانِ سِتِّ وَاجِبِ تَقْوَى  
مَحَافِظِ كُنْتِ حَقِّ تَقْوَى قِيَامِ اسْتِجْرَابِ وَاجِبَاتِ اجْتِنَابِ  
ازْجَحَامِ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مَبَالِغَتِ كُنْتِ رِعَايَتِ تَقْوَى  
تَا ازْجَحَامِ جِزِي كَمْ نَكُنْتِ وَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
حَقَّ التَّقْوَى أَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَبَشْكْرٍ فَلَا يُكْفَرُ وَيُذَكَّرُ  
فَلَا يُنْسَى حَقَّ تَقْوَى طَاعَتِ عَصِيَانِ وَشُكْرِ كَفَرَانِ وَذِكْرِ  
نَسِيَانِ اسْتِزْجَارِ قِيلَ هُوَ أَنْ لَا تَأْخُذَهُ فِي اللَّهِ لَوْ تَلَايِمُ سُلُوكِ  
طَرِيقِ حَقِّ رَادِ أَنْ يَكُنْ بِبَنَاتِ الْأَمَلِ مَلَامَتِ كُنْتِ تَرْسِلَانِ  
بَاغِضِ الْأَرْضِ مُعْتَزِضِ كَارِ نِيكَ سِتِّ نَشُودِ **شَعْر**  
أَجَلِ الْمَلَامَةِ فِي هَذَا الذَّلِيلِ حَبَالِ الذِّكْرِ فَلْيَلْمِني اللَّعْمُ  
عَشَقَتِ بِلَامَتِ جِهَانِ ارْزِدِ

**مصرای**



از دل او بردارد و لقد صدق القائل عجباً للدينيا كل انسان يذيقها  
وكل انسان يذيقها من رزاقها في الدنيا امانت میکند و همه کس

او را میجوید

نظم

از یکدیگر زنگری تابه هزار هم را عشق و دام و درم است

همگان طالب صیدند و حرام کو کسی کفر حق و حرم است

لِيَجْزِيَ أَقْوَامٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَهُمْ حَسَنَاتٌ كَمِثَالِ

الْجِبَالِ فَيُؤْتِيهِمْ إِلَى النَّارِ هَآئِنَةً بَيِّنَاتٌ قُتِلَ فِي رُزْ

قِيَامَتِ كَمَا مَرَّ إِشَانُ حَسَنَاتٍ وَطَاعَتِ بُوْد جُورِ كُوهَا بَلْ رَانِي

فَرَمَانِ بَسَلَكِ إِشَانُ زِلْ وَنَخْ بِرِيْتِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

أَوْ هُمْ مَصْلُونَ كَانُوا قَالَ كَانُوا يَصْلُونَ وَيَصُومُونَ

وَيَأْخُذُونَ وَهَنَامُ مِنْ نَصْوِ اللَّيْلِ كَنَهُم

كَانُوا إِذَا أَحْرَقَ لَهُمْ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا وَتَبَوَّأَ عَلَيْهِ

الْحَدِيثُ بَرَسِيدُ نَدَاكَ بِغَايَةِ خَلَاكِ إِشَانِ نَمَازِ كَزَارَاتِ بَعْدَ

بَاشَنَدِ فَرَمُودِ نَمَازِ كَزَارَاتِ بَاشَنَدِ وَرُزْ دَاشْتِ وَشَبَدِ بِعَمَلَاتِ

بِرْخَاسْتِ اَمَادِ دُنْيَا رَادِ وَبَسْتِ دَاشْتِ بَاشَنَدِ وَازْجَرِ وَحَرَامِ اَنْدِشِ

نکرد چون چیزی از حطام دنیا ظاهر شده بشتاب سوار و جسته  
و بر غبت رفته درین حدیث اشارت است که ترک دنیا فاضلتر  
از اشتغال بنوافل عبادات از انج کلیم جامع که رسول خدا با ابوبکر  
گفت یکی این بود اتقوا الحرام لکن عبد الناس من محرمات احترار  
کن تا عابدترین خلق باشی قال النبی علیه ام من ترک ذرة مما  
نهی الله تعزیر من عبادة الثقيل حق تعالی کتاب کریم طایفه  
از امت کلیم را که بدنی و عرض او رغبت کردند میان حلال و حرام  
تمییز نکردند نکرهید فخلق من بعدهم خلق بعد از صالحات قری  
به بجای ایشان آمدند و رثوا الكتاب تواریت میراث گرفتند میخوانند  
و بر معانی او وقوف میداشتند از او امر و نهی و تحلیل و تحریم  
او خبر داشتند اما عمل نمی کردند یا خذون عرض هذا الادنی  
گرفتند حطام این چیز خسیس و قلیل حقیر که بمبالات و  
نهیز از شبهات باک و یقولون سیغفر لنا و گفتند خدای  
مالا پیامرزد و از ما عفو کند و از یاد تو هم عرض مثل یا خذوه  
راود **سار** و حال این بود که اگر آمد بایشان چیزی از محقرات

الدنيا ضيف وعا فيك عارية وازال الضيف  
من كل العارية مردودة الحديث ای جنسان  
بلایسته هر که در دنیاست همانست و آنچه در دست اوست  
عاریت است و هر اینهمه همان رفتنی بود و عاریت بصاحب او  
سپردنی

نظم

بر مایه جهان جو خوردی و بشکست

بر خیز که دیگران بخوابد نشست  
الا و از دنیا عرض حاضر یا کلامها البر  
الفاجر بدانیت که دنیا حطامی است نعل خوافی است  
نهاده و بر و بر و فاجر و مؤمن و کافر نشسته کاسه است کس  
و سلا زور و خورند قوی تر سبی تر کرد دنیا را مشارکت مشتی و ن  
خسیر است که با و مغرور شد اند

نظم

کم رتبه قد نلتها بجلادة و ترکتها خسارة الشراة  
والآخرة و علی صا د و تحکم فیها ملک قار  
و آخرت مع عودیت صا د و حاکم در و ملک قار و ملک مجازی



هم معزول شوند خلايق در حاکم در ملک قادر محشر جمع آیند  
مناد کند که من الملک الیوم هم که پند الله الواحد القهار  
وقیل جبر بنفخه اولی هم میرند در دایار خاند مالک الملک  
فرماید انا الملک الجبار و این الملک این الجبار و من الملک  
الیوم هم خود جواب فرماید الله الواحد القهار **مصراع**  
ماه فانی و بقایست فرحم الله امر از نظر لنفس  
و هلاک رسیده مادام رسیده مرخصی حبله علی  
عائقه ملقی قبل از این غدا اجله و یقطع عمله  
بس رحمت خدای بران آزاد مرد باد که نظری بحال خود کند  
و بر نفس خود بیخشاید و خانه معرشته مظلومی که در خود را  
به اصلاح امور مجبور کند **نظم**  
مرد آن مرد است جبر بهلوزده اندر لحد

هم بساعت از بهشتش بستر و بالش بریند  
و در تنویر منزی که از و کزیر نیست تقصیر نکنند این دم که او را فروخ  
رسنرها کرده اند و زیام او بر سنم او انداخته و او را گذاشته

تا دین مرغزار با اختیار خود میگرد و بپای خود دست  
و پای میزنند بیش از آنکه بهار او گیرند و در قطار کشند و بمناس  
حمله و مانند و اجل بر آید و زمان عمر بپایان رسد شربت مرگ  
الرجه تا نخست جشید نیست و جزا عمل الرجی خیرست یا شر  
دیلند

نظم

بر کبر و که منزل اصلی رسیده نیست و بر عالمت فرو خفته و آن خرد نیست  
فردا اگر کشایش کار هم خواهی امروز بار محنت هم خلق کشیده نیست  
مگر نه بخود بروی و آنکه غلبه بر خود تند هر این روز کشیده نیست

قال الله تعالی فی ذلک الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة  
وصلی الله علی محمد و آل اجمعین و الحمد لله رب العالمین  
**الحکایت** السابعة والثلاثون  
عزای در رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم یوصی اقلام من الشهوات  
تسهل علیک الفقر و اقلام من الذنوب یسهل  
علیک الموت و قدم ما فی امارک یسرک

اللاحاق به واقنع بما اوتيته مخز عليك  
الحساب ولا تشاعل عما فرض عليك بما قد  
ضمن لك انه ليس بفائتكم ما قسم لكم و  
لست بلا حق ما زوى عنكم فلا تكم جاهلا  
فيما يصح نافلا واسعه لملك لا زواله في  
منزلا انتقال عنه اسم الله ذر جند بين جنادة كان  
يتعبد قبل بعث النبي ثلاث سنين يقوم الليل مصليا  
حتى اذا كان آخر الليل سقط كان خرقه ثم اسلم بمكة في  
اول الدعوة وهو رابع الاسلام بايع النبي على ان لا تأخذ  
في الدعوة لا يم كان يشبه بعيسى بن مريم صلوات الله  
وعلى آله و سلم لم تقبل الغيرة ولم تظلم الخضراء من ذك لهجة  
اصدق منه لم يتلو شيش من فضول الدنيا وثبت على العهد  
الذي بايع عليه الرسول من التخلي من فضول الدنيا وتخلي  
في غزوة تبوك عز رسول الله في الطريق من اجل الله انظار  
به بعيرة فاخذ متاعه وحمله على ظهره وترك بعيرة واتبع  
اشتر



اثر رسول الله صلعم ماشيا فنظرونا ظر من المسلمين فقال يا  
رسول الله رجل على الطريق تحشى وحك فقال يا رسول الله  
صلعم كن اباذرفلما تملك القوم قالوا يا رسول الله هو والله  
ابذر فقال عمر رحم الله اباذريعيش وحك وعموت وحك  
وكان صليبا في الدين امرا بالمعروف ناهيا عن المنكر وهذا  
خرج من المدينة الى الزبلة في خلافة عثمان رضي الله عنه و  
توفي بالزبلة فتوفي غسله وتلفينه والصلوة عليه عبد الله بن  
سعود رضي عنهما وله مناقبة فاقصر على ذلك  
انني مرد يكانه كه از دنيا كه ان كه بود گفتم سيد المرسلين  
صلعم گفتم يقول الرجل وهو يوصيه گفتم مردى  
واو را وصيت كرد وطريق تخفيف از انقال اين عالم و تسهيل  
شدايد دنيا و نمود گفتم اقلل من الشهوات تسهيل  
عليك الفقر شهوت كم كن تا فقر بر تو سهل شود برون  
آرزو و مرز و باي درد امن خرسندى كثر و بر مال ابد اقتصار كن  
اين مقدار را خزينه و انبار بكار نيايد

نظم

بیخ شهوت بر کن و شاخ شهوت تار بهشت

آن بخوراهد مرغ رمیوه ایند کز حور و حریر  
و اقلل من الذنوب **بیسها علیک الموت** از گناهان  
کم کن تا مردن بد تو آسان شود بتوبه و استغفار و خشیت عاصی  
و از خود دور کن تا به آسانی جاز دهی **نظم**  
مزین و همان علی را حکمت ها قوی پر کن

که تا ازین دام که او را نسلط آشیان بینی  
و قلم **مکالمات** کسری که **اللاحاق به** و پیش  
فرست مال خود را تا شار کرد اند ترا بیوستن با و و مال محبوب  
بآن جهان فرست و بخزانة ابد تسلیم کن تا دلت مایل بآن  
عالم شود یکی از حضرت رسالت علیه ام برسد یا رسول الله  
از چیست که هیچ برگ <sup>الله</sup> مرا ندانم رسوا عذر فرمود اگر مال داری  
بیشتر فرست که در آمد بیوسته بود با مال و اگر پیشتر فرستد  
خواهد که برود و اگر بر کردار خواهد که بماند و اقلل من الذنوب  
اولیت مخفی علیک الحساب و قناعت کن با آنچه

داد شوق تا حساب قیامت بر تو سبک شود مطیبه نفس را بنویس  
دنیا گیران باریکن تا فردا در حساب فرو نماند و لا تشاغل  
عما فرض علیک بما قد ضمن لک مشغول مشغول از آنچه  
بر تو فرو ریخته کرده شد است و آن خدمت خالق را از حق است  
بطلب آنچه برای تو ضمان کرده شد است و آن روز نیست کار تو  
کسی دیگر نکند بر کار باش روزی که تو کسی دیگر نخورد غم خور  
آنچه بر تو است بکن که آنچه از دست بکسی دیگر نخواهد داد آن  
لست بغایتی که ما قسم کرد و لست بلاحق ما  
از روزی که بدست کار اینست که از تو فروست شوند نیست  
آنچه بنام تو نوشته اند نیستی تو رسند بآنچه از تو در نوشته اند  
فلا تترك جاهدا فيما يصبح نافلا واسع ملأ  
لا زال له في منزل لا انتقال عنه و باش کوشا در آنچه  
باتو وفا خواهد کرد و فردا فنا بدید و سعی کن برای ملکی که  
آنرا از وال نیست در منزلی که از و تحول و انتقال نیست حدود او  
باید بپرسته است و از صوارف حدثان و طواف نماز در



امان

نظم

نه بَرَأَوْجِ هَوَاءِ اَوْ عَتَابِ دِلْ شَكْرِ يَابِي

نه اندر قعر حرا و نه هنگام بستان بستی

منشور این ملک و مثال این ولایت بنام آن عالمی همتان است که

جان از دین قوی کرده اند و تن از خدمت مزین کرده قال الله تعا

ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس نزلا

خالدین فیها لا یبغون عنها حولا الآیه و الحمد لله رب العالمین

## الحکایت الثامن والثلاثون

عز ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه و آله یقول انه ما سکر حب الدنيا

قلب عبدا الا التا طمنها بثلاث شغل لا یبذل

عناؤه و فقر لا یدرک غناه و امل لا ینال

منتهاه و ان الدنيا و الآخرة مطلقو بتان و

طالب الآخرة تطالب الدنيا حتی یتکمل

رزقه و طالب الدنيا تطالب الآخرة حتی یأخذ

الموت بعنقه الاوان السعيد من اختار  
باقية يدوم نعيمها على فانية لا ينفذ عذابها  
وقلم لما يقدر عليه مما هو الا ان في يديه قبل  
ان يخلف لمز يسعد بانفاقه قد شقي هو وجمعه  
واحتكاه

نظم

سارع الى الخير وبادر به  
فان قدامك ما تعلم  
وقدم المال وكل امرئ  
على الذي قلته يقدم  
كان ابن عباس رضي الله عنهما يسمى لكثرة علمه وحجة فهمه خير  
الامة وفقهها مخدك بريق النبوة مدعوله بلسان الرسالة  
فقه في الدين وعلم التأويل ترجمان القرآن تعرفي بالطايف  
فجاء طير اينض فدخل في الكفانه وسبعها يفر يهتف في قبره  
يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية الضمير  
في قوله انه ضمير الشاغل التباطى التصق وفاعله القلب اي  
التصق قلبه بثلاث خصال اوفى للاحتكار الجمع والخمس  
حزب ثاني ابن عم النبي رضي الله عنه كنت شديدا من اخواجه كائنا

صلعم که فرمود با عذب عبارات آن ماست عز حیب  
الدنیا قلب عبد الله التا طامذها بتلا شغل  
لا ینفک غناؤه و فقر لا یدرک غناؤه و امل  
لا ینال منتهاه بدسته که کار اینست که دست دنیا در دل  
بنده ساکن نشود و هر این جهان بد مهر در سینه او وطن  
نسازد الا آن دل به خصله ذمیمه پیوسته شود او را شغولی  
نباط که از رنج آن هرگز خلاص نیابد پیوسته در تک و پوی و جمعت  
و جوی و تعب طلب و مشقت حفظ و انلاشه نوانب و حوادث که  
از لوازم حظوظ دنیا است ماند بقدر تعلق بدنیا از غم خوردن  
کزی نیست و م فقری که غنا او را در نتوان یافت هر چند بیشتر شود  
حرص زیادت شود من اصب و همه الدنیا جعل الله الفقر  
بین عینی هکذا همت او دنیا بود حق تعالی او را لاجشم کرد اند  
سیری را با او کار نبود قال النبی عم من استلغى من الدنیا بالدنیا  
فکانما اظفنا النار بالتین و قیل من اراد ان یتغنى عن الدنیا  
بالدنیا کان کطفی النار بالتین هر که خواهد که از دنیا بد دنیا



مستغنی شود جزو ابله باشد که آتش را بکاه خشک بست کند یوم  
 املی که نهایت او بدید نبود از مرگ نه اندیشه و در عداقت امور  
 فکر نمی کند تا برورش شود که نعمتها، این چیزها فی جوارح و شایع  
 برق و تاریکی این دوام و ثبات است مانند آب شور که هر چند  
 بیشتر خورده شود تشنگی بر و غالب تر گردد و جزو خمره پر شهلا  
 میخورد که جشیدن آنز کام خورش کند و لیکن عاقبت بهلا کشد و چون  
 خوابی که دیده آید و بیکشاید ما پس از بیداری حاصل جز تحسیر و  
 تأسف نیست و نگذاشت دنیا بسیار است و شکایات از آن به شمار طریق  
 اختصار را سلوک باید کرد و برین اقتصار کرد و ما الحیوة الدنیا  
 الامتاع الغرور

شعر

تاکی از دار الغرور ساختن دار السرور

تاکی از دار الغرور ساختن دار القدر  
 و از الدنیا و الآخرة مطلق بتان و طالبان  
 و طالب الآخرة یطلب الدنیا حتی یستعمل  
 رزق و طالب الدنیا یطلب الآخرة حتی یأخذ

الموت بعنقه بدسته که کار این جهان و آن جهان قوی  
جویند ایشانند و هر دو جویند هم قاصدند و هم مقصود آن  
عالی هست روشن را یک طالب و قاصد آن عالم است دنیا طالب  
او متانت دنیا و هر را غمت در رحمت طلب او بخدمت او می آید تا  
آنچه نصیب اوست از روزگار استیفا کند و آن خسیس طبع را یک <sup>ضعیف</sup>  
را می که طالب دنیا است آخرت در طلب اوست تا امر کلوی او بکیرد  
و با حسرت بخیرد بمائول و مطلق خود نرسد و از پیبغی و متمنی  
بازماند الا و از السعید من اختیار باقیه یدوم  
نعیمها علی فانیة لا ینفد عذابها آگاه باشد  
و حقیقت نیکیست آن مقبل مقبول است که کزید باقی را که دایم است  
نعیم او برفانی که سپری نشود عذاب او اختیار باقی برفانی بتمدد  
مشاق عبادت و ایثار و نجات بر راحت نفس و قدم لها  
یقدم علیه محاصرا لآن فی یدیه قبل ان یتخلف  
لهزیسعد بانفاق قد شقی هو جمعی و احتکاره  
الحديث و بیش فرستاد برای آنچه بآن خواهد رسید از آنچه اکنون

در دست اوست بیشتر از آنکه بگذرد و بگذارد برای آنکه بپایان  
خرج کردن او را و رنج دید بکسب و کرد کردن او تن فرسوده  
و دیگر از بیاسایند از رحمت کشیده و رفته خوشتر خورند و از زیاده نهند  
ولا تنر نصیبک من الدنيا

مصراع

ترکوشید بهر دیکر من مهتر عالم صلح و فرماید بقول ابراهیم  
مالی مالی و هالک من مالک الا ما اکتفانیت اولیست فابلیت  
او تصدقت فامضیت فرزند آدم میگوید مال من مال من اضافه  
است غیر حقیقی بنده از غنا و ثروت است و خیال استظهار  
و غنیه برای مبالغه در تنبیه از خواب غفلت از غیبت خطاب  
التفات فرمود و هیچ متر است از مال تو مگر لقمه که خوردی  
وفانی کردی یا جامه که پوشیدی و پوشانیدی یا صدقه دادی  
و خزانه ابد فرستادی هر چه جز اینست تو خازن آن دیکرانی  
چندان که مگر دست تصرف تو کو تاه کند بر ایشان منتقل شود این

نظم

نصیحت را بشنود

از آن بیشتر که میرسد کار دست کند و در بر و از سر و زلف خویش



قال الله تعالى وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياتي احدكم الموت و

صلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين هـ

## الحديث التاسع والثلاثون

عزائى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله  
صلعم في بعض خطبه الا ان الدنيا قد ارتحلت  
مدبرة والآخره قد تجلت مقبله الا وانهم  
في يوم عمل ليس فيه حساب فيوشك ان  
تكونوا في يوم حساب ليس فيه عمل وان الله  
تعالى يعطي الدنيا من يحب ويتغضر ولا  
يعطي الآخره الا من يحب ان الله انما ابنا  
والآخره ابنا فكونوا من ابنا الآخره ولا  
تكونوا من ابنا الدنيا ان شئ ما اتخوف  
عليكم شئ ان اتبأى الهوى وطول الامل  
يصرف قلبكم عن الحق وطول الامد يصرف  
همكم الى الدنيا وما الاحد بعدهما خير

فاتبع الهوى

من الدنيا والآخرة اختلفت ائمة الحديث منهم الله في  
اسم ابن هزيمة رضي الله عنه والاشهر ان اسمه عبد الرحمن بن  
صخرة الذي سمي اليما<sup>ني</sup> اسلم عام غزوة خيبر في السنة السابعة  
من الهجرة المصطفوية وصحب رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع سنين و  
دعا له رسول الله عليه ان يؤتيه الله الحفظ فكان حافظ الامة  
وروي عن رسول الله عليه ام خمسة آلاف واربعة وسبعين  
حديثا لم يصبه رطب العلم وتجردته من اشغال الدنيا ولا زنته  
عتبة رسول الله وروي البخاري باسناده في صحيحه عن ابن هزيمة  
رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله اني اسمع منك حديثا كثيرا فانهاء  
قال بسط رداءك فبسطته فغفر بيدي في فيه ثم قال ضمت فضمت  
فمانست حديثا قطا وقال حفظت من رسول الله وعائين فلما  
احدهما فبشنته واما الآخر فلو بثنته قطعه هذا البلغم  
يجري العظام ولقي كعب الاحبار فجعل يحذثه ويسائله فقال  
كعب الاحبار ما رايت احدا لم يقراء التوراة اعلم بما في التورية  
من ابن هزيمة ومناقبه لا تحصى وفضايله علة الحصى الرصا

مُسْنَدُ رَسَالَتِ صَلَاحِ رَوَايَتِ كَرْدِ وَلَقَدْ خَطَبَ رَوْحُ شَعْبِ  
عَصَاةٍ رَوْقَتِ فَرْعِ الْبِرِّ صَلَاحِ رِيعُضِ الْخَطْبِ فَرَمُودِ الْإِ  
زَالِ الدُّنْيَا قَدْ اِرْتَحَلَتْ مُدِيرَةٌ وَالْآخِرَةُ قَدْ تَجَلَّتْ  
مُقْبِلَةٌ بِدَانِيَتِ وَأَكَاةَ بَاشِيَتِ كِه دُنْيَا رِجْلَتِ اسْتَرْبَايِ  
دَر كَابِ آوَرْدِ سَتِ وَرَوِ كَرْدِ اَنِيكَ جِهَانِ دَر نَزْعِ اسْتِ ذَهَبِ  
نَدِ رَاها وِيقِيَتِ بِلِوَاها

مصراع

رَوْزِ بَزَرْدِ كِي رَسِيدِ وِپَايِ بَدَارِ كِي رَسِيدِ اَشْرَاطِ وِعَلَامَاتِ قِيَامَتِ  
ظَاهِرِ شُدِ اسْتِ

نظم

دِيرِ سَتِ تَا سَبِيكَ مَحْشَرِ هَمِي دَمَدِ

اِي زَنَدِ زَادِ كَا نَسْرَازِ بِيَنِ خَاكِ بَرِ كُنِيَتِ

بِرَّ بَامِ هَفْتِيَنِ فَلَكِ بَرِ شَوِيدِ اَكْرَ

يَلِ كَحْظِ قَصْدِ بَسْتَنِ اِيَنِ بِنِجِ دَرِ كُنِيَتِ

قَوْلِ تَعَاقُتِ لِلنَّاسِ رِجَالِ بِيَهْمِ وَهَمِ غَفْلَةِ مَعْرِضِ نَزْدِيكَ  
آيِدِ مَرْدِ مَا نَرِ اَوْقَتِ حَسَابِ اِيْشَانِ وَاِيْشَانِ غَفْلَتِ رَوِ كَرْدِ اَتَدِ  
كَانِ اَزِ اسْتِعْلَادِ مَعَادِ اَزِفَةِ الْآزِفَةِ قِيَامَتِ نَزْدِيكَ اَمَدِ فَرَمُودِ



كيف انعم وصاحب الصبر قلالتقى واصغى سمعه وجبر جيبته  
ينتظر متى يؤمر بالنفخ قالوا يا رسول الله فماتنا ثمنا قالوا  
حسبنا الله ونعم الوكيل جلونه شاد باشم وخوشد في روزگار  
لدارم واسرافيل صور برد هان نهان است وکوش کشاد وچین  
رجبین انلاخته ومنتظر که کی امر وارد شود بنفخ تارد مد  
صحابه رضی الله عنهم گفتند ما را آنچه امر میکند گفت بگویت  
حسبنا الله ونعم الوكيل لطف تو ما را ابراست فضل تو کار ما سازد  
اعتماد ما بر کرم تست

نظم

انجامه تری مگر لطفی بکنی اینجا که منم ز عجز کجبه توان کرد  
الاوان صم في يوم عمل اليس فيه حساب و يوشك  
ان تلو نوا في يوم حساب اليس فيه عمل الا حرف  
تنبیه است تکرار فرمود کرد غفلت برآدمی مستوری است نسیان  
برو خال بهردم به تنبیه محتاج است آگاه باشیت انور شما  
روز کاریت و کسب هنگام زراعت است و اوان تجارت و وقت  
کار است نه روز جزا و شمار هم انور امروز بگذرد و این بازار بر

شکند و آب از این مزرعه منقطع روز حساب آید و وقت قرائت  
کتاب و ثواب و عقاب نه در خیر توان افزود و نه از شر توان کم  
کرد نه غذا مسوم و نه توبه مقبول و جوع بدار عمل ناممکن

نظم

ایزد م بشنو که راحت ازین دم شود بدید

اینجا طلب که حاجت ازینجا شود روا  
ایزد م را غنیمت داریت درین حیات عاریتی دولت ابد کسب  
کنیت اهل غفلت فردا با صد هزار حسرت از کانون سینه آه  
آتشین برارند و گویند یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و  
ان الله تعالی يعطي الدنيا من يحب ويبيغض  
ولا يعطي الآخرة الا من يحب و خداوند تعالی برای  
ابتلا دنیا را درست و دشمن دهد اما دار السلام جز با اهل  
اسلام ندهد در مقاصد و جز برای بقا ندهد راه نیست مقام  
امین منزل اهل ایمانست در جوار رحمت جز اهل محبت را فرو  
نیارد ان الله يعطي الدنيا ابنا وللآخرة ابنا فكونوا من

مِنْ أبنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الدُّنْيَا  
طباع مختلف است و آراء متفاوت است سعيكم لشتی بیوهری قدس  
الله روحه که یکه آه آه ازین تفاوت راه د و آهن از یک گاه یکی  
نقد فعل ستور و دیگر آینه شاه بر یک شاخ که در مدله بوستان  
افزودست و خار بر آید که افروزینه تنورست دنیا را فرزند اند  
که ایشان را یار خوانند و اهل دنیا که کویند و آخرت را فرزند اند  
که ایشان را یار نسبت کنند و آن جهانی خوانند از اهل آخرت  
باشید نه از اهل دنیا القمان حکیم رحمه الله بسر او وصیت  
کرد میگفت بیع دنیا که با آخرت که فترکها جمیعاً و لا تتبع  
آخرت که بد دنیا که فترکها جمیعاً دنیا را با آخرت عوض کن  
تا هر دو جهان آن تو شود آخرت را بد دنیا بد کن که هر  
دو از دست تو برود خسر الدنیا و الآخرة **مصراع**  
او دست نیاید و من از دست شدم **شعر**  
ترفع دینا نابتقریق دیننا فلا دیننا یبقی و لا مانر قع  
انکه دنیا را بدین طلبید دین را بپا میدهد و دنیا بمراد



او نمیشود از شرم و خوف علیکم شیآن اتباع  
الهی و طولی الامل فاتباع الهی یصرف  
قلوبکم عن الحق و طولی الامل یصرفهم  
الی الدنیا و ما لاحد بعدهما خیر من الدنیا  
والآخرة بدست بدترانج من بر شما از آن ترسم و خصله  
مهلكه است متابعت هر دو طولی امت متابعت هر دو لهاء  
شمار از راه حق بگرداند و متابعت باطل خواند و طولی امت  
هم شمارا بدنیامصرف و کند سعی شما برای دنیا شود عمر را  
درین خالکان فانی بیاد مدهیت سرمای سعادت لا  
شقاوت صرف ملکیت و هر که بایزد و بلیت گرفتار شدن کار  
شد و از خیر و جهان محروم ماند تیر زیست و خیر و مرد مهتر عالم  
صلعم زاهد صحابه عبدالله بن عمر را وعظ فرمود گفت کنز فی  
الدنیا کازک غریب او عابد جمیل و علی نفسه من اهل القبور  
در دنیا جنان باشد کوی غریبی غریب در اوج غیبت بعمارت و  
زراعت نپرداند منتظرند الحیل باشد یا جنان ز که راه

کردی در باطن زانی نزل کند و بگذرد **نظم**  
بگذرد زینت سرای غریبه فریب در گذر زینت باطن مردم خوار

و خود را از اهل کورستان شمر **نظم**  
بیشتر از آنکه پیروز کنند نه رخسار و در بار بر خورن  
عبداللہ ابن عمر رضی اللہ عنہ و گوید کہ با مادر دست در گزاف  
بودیم و کلبه را مرمتی کردیم رسول علیه ام بیک دست گفت یا ابن  
عمر چه میکنی گفتیم خانه خراب است اندک عمارت کنیم فرمود  
الامر اسرع من ذلک کار از آن بشتاب تراست که بعمارت خراب  
مشغول شوی تا اسامه بن زید کنیز که خرید بیگماه حواله رسول  
بطریق تعجب فرمود بنکریت باین اسامه طویل الاصل بر کار  
خود باشد و حمل او روزی را به فردا حواله ملکی که عمر اعتماد را نشاید  
غفلت ملکی که کار بسیار است و فرصت عزیز **نظم**  
منزاد در دست و روز کار بیگاه ای دل

و هر روز ممکن انتظار همراه ای دل

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا وراغبوا ربکم

وانفعلوا الخير لعلكم تفلاحون والحمد لله رب العالمين

## الحديث ————— الاربعون

عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم بيت الاوولاء الموت  
يقف على باب في كل يوم خمس مرات فاذا وجد  
انسانا قد نفد اكله وانقطع اجله القي عليه  
هم الموت فخشيت كربات وخمسة غلزات  
من اهل بيته الناشرة شعرها والصاربة  
وجهها والصارخة بويلها والباكية  
لشجرها فيقول ملك الموت ويلكم من الفزع  
وفيم الجزى فوالله ما اذهبت لراحم منكم  
رزقا ولا اقربت له اجلا ولا اتيت حتى اموت  
ولا اقتبضت روحه حتى استامرت وان  
فيكم عودة ثم عودة ثم عودة حتى  
لا ابقى منكم احدا قال النبي صلى الله عليه وسلم فوالذي



نفس محمد بيك لو يروى مكانه وليس معون  
كلامه لذهلوا عن مسيتهم وليكوا على انفسهم  
حتى اخ احملا الميت على نعشه وفروا روحه  
فوق النعش وهو ينادى يا اهل بيوتك  
لا تلعبن بكم الدنيا كما لعبت في جمعت  
المال من رحله ومن غير رحله ثم خلفته لغيري  
فالمهناة له والتبعة على فاحذر وامثل  
ما حل في كان انشرب مالك يسمى خادم رسول الله عليه السلام  
وكفى به شرفا

نظم

شايذا رخواجه آفاق بخوانند مرا سزد اين نام كس را كه غلام بود  
وعز ثابت قال قال انري يا ثابت خذ عني فانك لم تأخذ عن  
احدا وثق مني اخذته عز رسول الله واخذ رسول الله عن  
جبرئيل واخذ جبرئيل عن الله تبارك وتعالى وعز انشرب  
مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم يا بني انقلدت  
ان تصبح وتحسى ليس في قلبك غش الا اجد فافعل ثم قال يا

تو

بنی و دل من سنتی و مزاجی سنتی نقل احب بنی و مزاج بنی  
كان معنی في الجنة و ای مرتبة اعلى من مخاطبة رسول الله صلعم  
بقوله يا بنی قوله ما من بيت من ذرية نفلای فكلوا الاكل  
الماء اكلوا ای رزقه غشيت جائته اللربا جمع كربة و هي  
الغم الذي ياخذ بالانفس العزل القلق و الخفة و يقال يا فلان  
كلنا ای و دعاء مضطربا الشجوا لهم و الحزن استأثرای طلب  
الامر النعش سریر الميت اذا كان عليه الميت فاذا لم يكن عليه  
الميت فهو سریر رفرف الطائر اذا حرك جناحه حر الشئ  
يريد الوقوع عليه المهناء التمتع و التمتع التمتع الاثم  
خادم خاص رسول الله صلعم انش من مال الله رضي الله عنه و ايت  
کرد و گفت سيد المرسلين و امام المتقين و قايد الغر المحجلين  
و رسول رب العالمين صلعم فرمود «اثناء» مواعظ ثانیة  
ما من بيت الا و ملک الموت يقف على باب  
في كل يوم خمس مرات مع خانة ليست الا ملك الموت  
هر روز پنج بار برود ران خانة بايستد و بهر يك از ساكنان

آن خانه نظر کند فاذا وجد انسانا قد نفلا كل  
وانقطع اجله بر چه نسیاید یکی را که روزگار و باخر  
آمله بدو مدت حیات او بسته آمد و اجل او منتقض شده القی  
عليه هم الموت فغشيت كرباتة و غمرته علزاة  
بیندازد بر و غم مرگ و اندیشه فوت بس فر و گیرد او سگراست او  
و محیط شود حسرت او جان تن را و داغ کند مردم دیده در جان  
نگرد و بر فراق جان آب حسرت یار و فزا اهل بیت الناشرة  
شعرها و الضاربة وجهها و الصارخة  
بويلها و الباكية لشجوها فيقول ملك  
الموت ويلكم مع الفرع و فيم الخزع فو  
الذما اذ هبت لراجل منكم رقا و لا قربت  
له اجلا و لا اتيت حتى اموت و لا قبضت  
روحك حتى استامرت ان اهل بیت او یکی مری باز کند  
و یکی بر روی زند و یکی از سر درد گیرد و یکی فریاد کند  
و او یلایه گیرد قایض ارواح کوید و ای شما این فرع از چیست



۱۴۹  
یت سرح برجیست <sup>نکند</sup> حق آن خلاص من کم نکره ایم روز یکی  
از شمار اتار روزی باقی بود زیستیت چون روز یک با خر رسید لا محاله  
شریت مرا تخرع باید کردن و نه اجلا در را من نزد یک گردانم  
فرمان نیامده ام ۲ اذن جان او قبض نکرده ام منینک ام مائور  
و این واقع برو مقتصر نیست و آمدن من باین خانه بیک  
کوت منقطع نخواهد شد و این مصیبت آخرین مصایب نیست  
و ازک فریکم عودۀ تم عودۀ تم عودۀ حه  
لا ابقی منکم احدا و هر این مرا باز رجوع بود در خانه  
شما باز آیم و بوم و باز آیم و بوم تا یکی از شمار این خانه نکرده ام  
زین منزل جاور نیست پیشا سبر کت  
**مصراع**  
مهر عالم صلح فرمود فوالذی نفس محمد بیده  
لویرون مکان و یسمعون کلام لذهلوا  
عن میته و یلبوا علی انفسهم بحق آن حق باقی  
که نفس من در تصویر است الراهل و اولاد و اصحاب و احباب  
میت جای نشستن ملا المور بر سر بالین رفته بپشت و سخن



بسیار بر چیست <sup>ع</sup>حق آن خدای من کم نکرده ایم روزی که  
از شمار اتار و زکی باقی بود زیستیت چون روزی که با خرد  
شریت مرا کج رج باید کردن و نه اجل در را من نزد  
فرمان نیامده ام و اذن جان را قبض نکرده ام من  
و این واقع بر مقتضی نیست و آمدن من باین خا  
کرت منقطع نخواهد شد و این مصیبت آخرین مد  
وارت فریستم عودۀ تم عودۀ تم عود  
لا ابقی منکم احلا و هر این مرا باز رجوع بود  
شما باز آیم و برم و باز آیم و برم تا یکی از شمار این خانه نکند  
زین منزل جاور نیست پیشاسبه  
**مصرع**  
مهر عالم صلح فرمود فوالذی نفس محمد بید  
لویرون مکان و یسمعون کلام الله  
عن میتهم و یبلوا علی انفسهم <sup>مفرد</sup>حق آنست  
که نفس من در تصویر است الی اهل و اولاد و اصحاب و اولاد  
میت جای نشستن ملک الموت بر سر بالین رفته بیند و سخن



او بشنوند خود از رفتن مشغول شوند و بر خویش تن بگویند  
حتی اذ احمل المیت علی نعشه رفرف روح  
فوق النعش و قوینادی یا اهلای و یا  
ولیک لا تلعبین بکم الدنیا کما لعبت  
جمعت المال من حله و من غیر حله ثم خلفت  
لغیری فاما هنا اهل و التبعة علی فاحذرو  
مثلا ما حل من جنائز میت را بر جنازه نهند مرغ روح  
بر بالا جنازه پروانه کند و ندانند اهل من و اولاد من  
دنیا شمارا یار می خود سازد اجنانکه مراسخت و بکار  
حاصل مشغول نیکند جنانکه مراد مشغول کرد مال از حرام  
و حل الجمع کردم و بدیگران مانند ایشان تمتع گیرند و تنعم  
کنند و وبال برون از رهوشد اریتا از من عبرت گیریت تا  
بکسرت غیریت معاذ بن جبل رضو گفت پس چه داشتم وفات  
کرد بیهمن خوابه کاینات صلح بنزد من نامه فرستاد عنوان  
آن نامه این بود من محمد بن معاذ بن جبل سلام علیک فانی

اخذ اليك الله الذي لا اله الا هو اما بعد فعظم الله لك الاجر  
 والهمك الصبر بعد ان جعل خلاوند منزه تو خد اي تعابيرك  
 كرد اند و تو الهام صبر ده و رزقنا الله و اياك الشكر و رزق  
 كنند ما را و ترازيان شاكرتم ان انفسنا و اموالنا و اهليتنا و  
 اولادنا من معاهب الله الهنية و عذرية المستودعة بلانك  
 نفس ما را و اموال ما و اهلا ما و اولاد ما از معاهب خلاوند است  
 خوش آيند و عاريتي اند بنزد ما و ديغت نهاد متعدي به  
 في غبطة و سرور تمتع داد ترا باین هبه و و ديغت مانده خوش  
 دلي و شادمانی و قبضه باجر كثير از صبرت و اخيست  
 و باز گرفت مهر و مستودع را با ثواب بسيار اگر صبر کنی  
 و ثواب طمع داری لا يجمع عليك يا معاذ ان يحيط جزى  
 اجرک فتقدم على ما فاتك جمع نلند لا برتو يا معاذ ناجيز کرد  
 جزع اجر ترا که بشيان شوي بر فوت ثواب و مصيبت بر تو جمع  
 آيد يکی موت فرزندان و دم و فوت ثواب فلوقدمت على ثواب  
 مصيبتک عرفت ان المصيبة قد قصرت عن الربقيامت

۱  
بر تو اب حسیبت قادم شوی که مصیبت در مقابلت عظمت  
تو اب سهل و حقیر است و اعلم از الحزن که لایمیتا و لایدفع  
الحزن و بیان یا معاذ که جزع مرده را زنده نکند فلینذهب عنک  
اسنک ما هو نازل یک فکان قد و السلام پس بود از تو اندوه  
ترا آنچه بر تو فرود آید است غم آن که ترا همین روز در پیش است  
نایب گفتند غم فترت فرزندت باد و در و ملا که رسید و در پیش  
که آمد و السلام **مصرع** از المینیة کاسر کلها حاسی **شعر**  
لا تحسبنا اذا رايت جنازة الابانک ذلك المحمول  
وقفت علی الاحبة حیضت قبرهم کافراس الیهان  
فلما ان یلکیت و فاضد نعی را انت عینای بینهم مکانی  
فرزند رسول خدا ابراهیم وفات یافت فبکی رسول الله ع و قال  
لولا انہ وعد حق و قور صدق و طریق میتا الحزنای علی  
یا ابراهیم حزنا اشد من حزنی الیست و کفت الکره انست که  
مرک و وعد حق است و قور صدیق است و این را هی است که از  
عهد آدم تا این دم و ازین دم تا منقرض عالم هر که بود برین



راه رفت و هر که آید رود اگر نه ای فرزند بوفوت تو غم ازین  
زیادت در آوردی اما یقین است که هر که بر روی زمین است  
مقرر از یونز عین است کتاب مبین باین قضیه صلاح ناطق  
است **قولہ تعالیٰ** کلمت علیہا فان ویبقی وجہ ربک ذوا  
الجلال والاکرام والحمد لله الذی الانعام والصلوة والسلام  
علی رسولہ محمد سید الانام وعلی آلہ واصحابہ مصابیح  
الظلام والحمد لله رب العالمین قل انتہی شرح خطب الاربعین  
مما جمعه الامام القوم الہمام قدوة المحققین اسوة المدققین  
المستخرج الدقایق المینشی الحقایق حایز المنقول والمعتول  
یأشر الفروع والاصول جمع البدایع والغرایب منبع اللطایف  
والعجایب مولانا تاج الملک والذی منہاج السلام والمسلمین  
اعلم الوری علم الہدای لا زال وجہ العلم بنور بیان مقمدا  
ویتصانینہ المستحسنة مکنز ارحمة الذ علیہ وجعلہ  
الجنة مشواہ وطیب مطیبہ المغفرة تیراہ والہ اعلم  
اللہم اغفر لکاتبہ ولقاریہ ولناظرہ

36  
وقع الفداغ من تحرير الخطب الاربعين

يعز الله الملك الحق المبين

يلوح الخط في قرطاس <sup>نفسه</sup> دهر

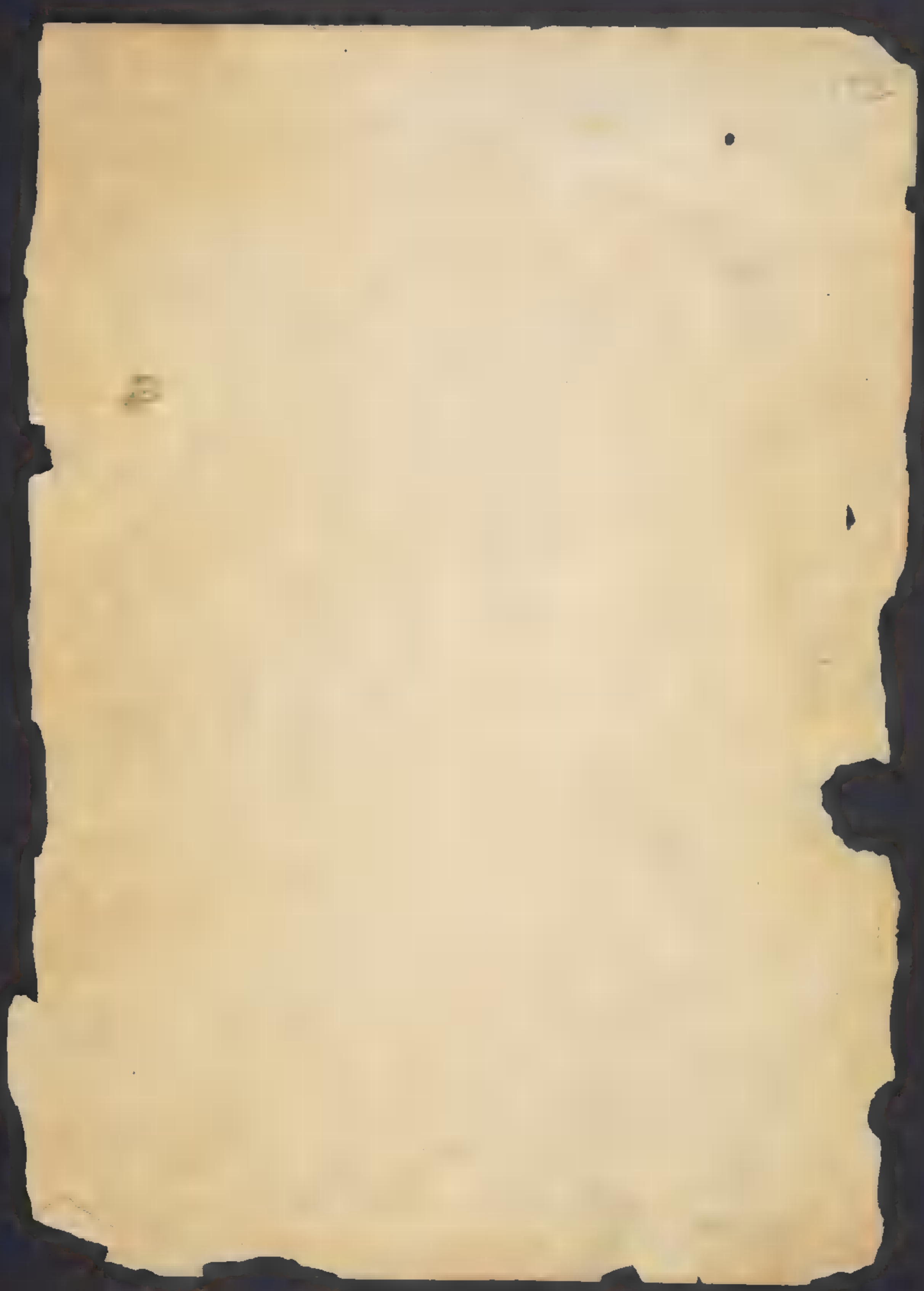
وكاتب رسيم في التراب

يا ناظر فيه سل بالله راحة

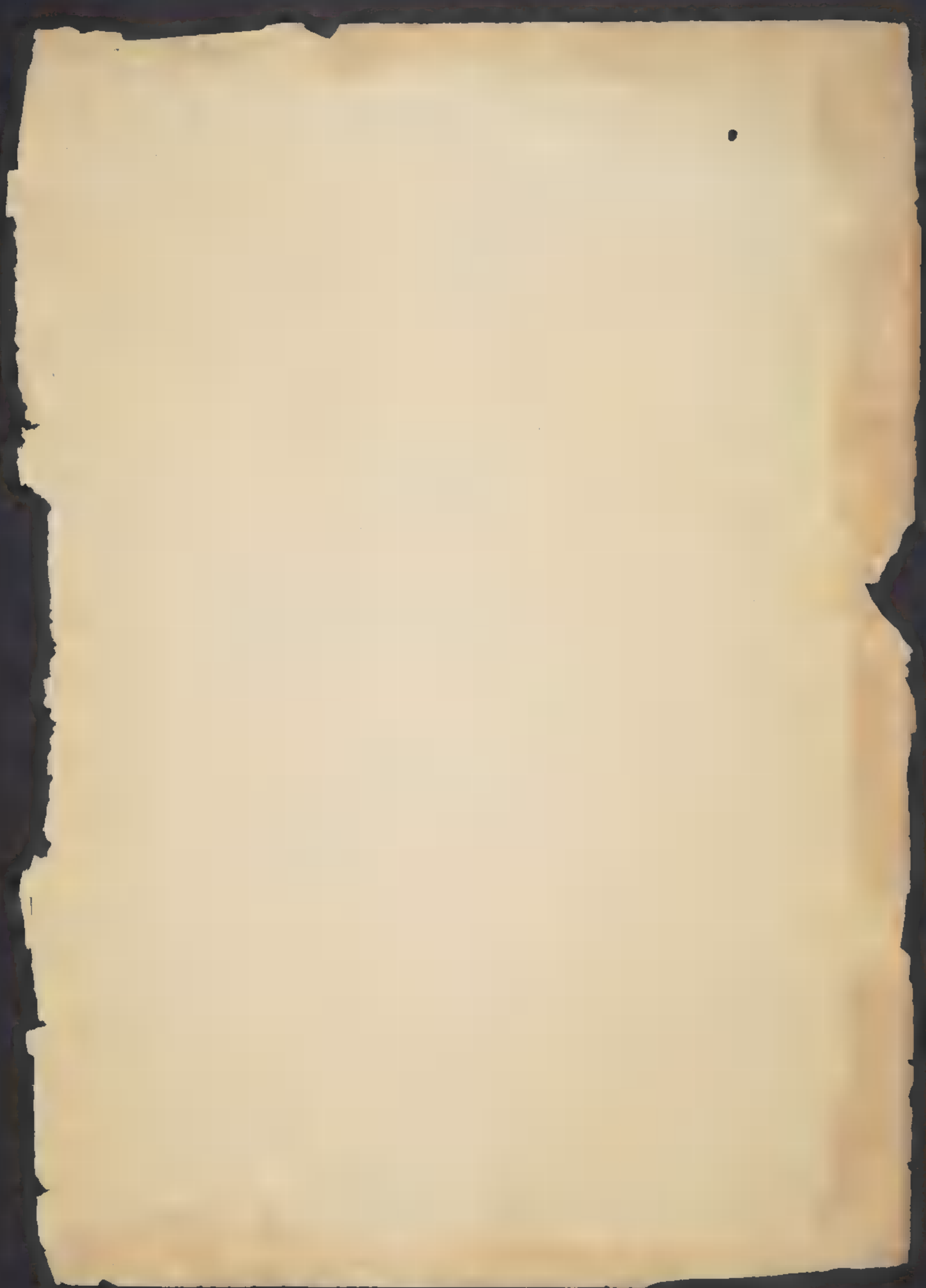
على المصنف واستغفر صاحبه

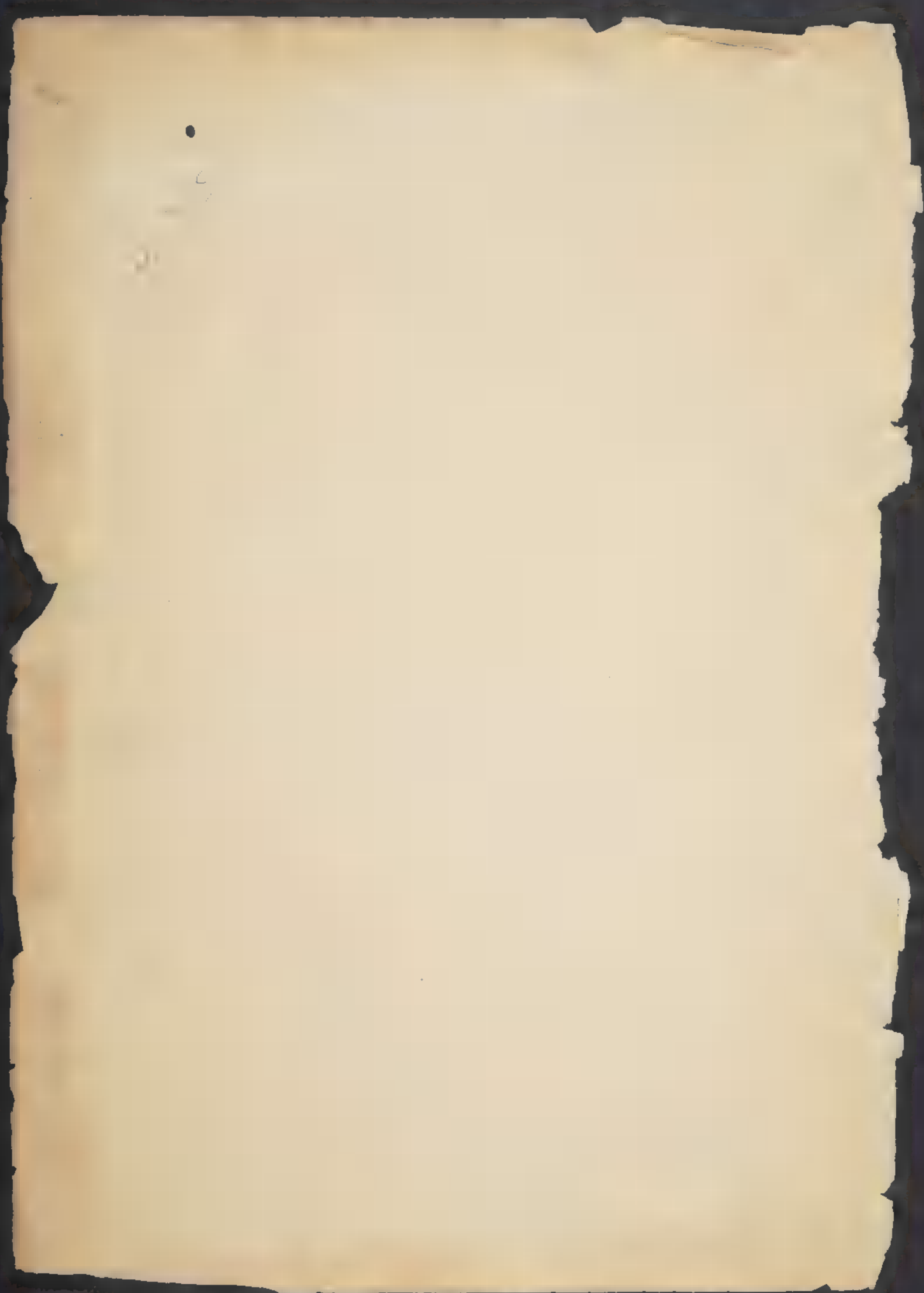
واطلب لنفسك من خير تريد بها

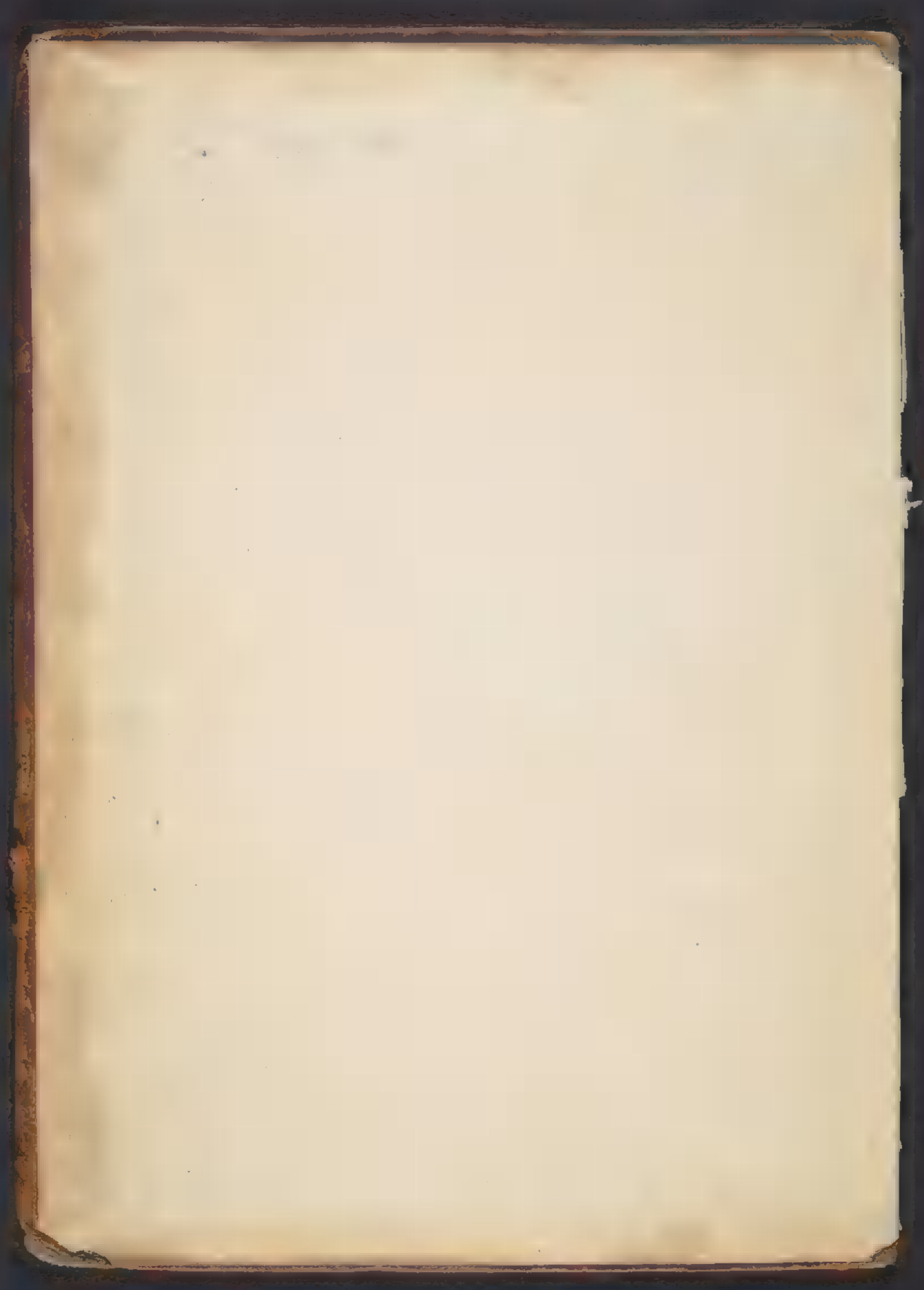
من بعد ذلك غفرانا لكاتب

















Manuscript of the  
History of the  
County of York  
from the year 1066  
to the year 1485



